

مسائل سیاسی و اقتصادی
جهان سوم (بخش اول)

**مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم
(بخش اول)**

فهرست مطالب

فصل اول : مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم	۱۱
فصل دوم : استعمار و میراث‌های استعماری در جهان سوم	۲۳
دیدگاه‌های مختلف درباره علل پیدایش استعمار	23
میراث‌های استعماری در کشورهای جهان سوم	25
فصل سوم : مباحث نئومارکسیسم	۲۸
گیلرمواودانل و نظریه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک :	29
پیتراویانس و نظریه بحران در دولتهای اقتدارگرای بوروکراتیک	30
فصل چهارم : مباحث نظری درباره دولت و سیاست در جهان سوم	۳۳
نظریات متفکران کلاسیک درباره ویژگیهای سیاسی جوامع شرقی :	33
مباحث نظریه پردازان نوسازی درباره دولت و سیاست :	35
مباحث نظریه پردازان وابستگی درباره دولت و سیاست :	36
مباحث نظریه پردازان نظام جهانی درباره دولت و سیاست :	38
تیلمان اورس و نظریه دولت پیرامونی	40
فصل پنجم: نظریه‌های کلاسیک سیاسی	۴۲
نظریه‌های کلاسیک اقتصادی	42
نظریه‌های مارکسیستی امپریالیسم	42
نظریه‌های کلاسیک مارکسیستی و مارکسیست - لنینیستی	42
متغیرهای مائوئیستی نظریه‌ی مارکسیسم - لنینیسم	44
تفاسیر جدید امپریالیسم	45
نظریه‌ی امپریالیسم تجارت آزاد	45
آزادسازی تجاری، مالی و سرمایه‌گذاری	46
جهانی شدن تصمیم‌گیری	47
افزایش نابرابری و آثار جهانی شدن	47
مسائل کلیدی در تجارت	48
قیمت کالاهای اولیه و شرایط تجاری	48
پیشنهادها و راه کارها	48
آزادسازی تجاری	49
پیشنهاد و راه کارها	49
مسائل آزادسازی سرمایه‌گذاری	52
سیاست‌ها و اقدامات در سطح ملی در مورد مسائل آزادسازی سرمایه‌گذاری	55
فصل ششم: انواع نظام‌های سیاسی	۵۶

56	1- نظام‌های سیاسی قبیله‌ای
56	2- نظام‌های اقتدارگرای بوروکراتیک
57	ویژگی‌های اصلی رژیم‌های اقتدارگرای صنعتی
57	3- نظام‌های سیاسی آشتی ملی (مصالحه‌گرا)
57	4- نظام‌های سیاسی مبتنی بر بسیج
58	شاخص‌های توسعه سیاسی
59	نخبگان و توسعه‌یافتگی
۶۱	فصل هفتم: نکات کلیدی و اساسی در جهان سوم
69	مجموعه تست
77	پاسخنامه
۸۶	فصل هشتم: نظریه‌های نظام‌های سیاسی
86	الف: خلافت
87	نظریه «اهل حل و عقد»:
88	نظریات خلافت و خلیفگی
88	نظریه استخلاف
89	نظریه شورا
89	نظریه استیلا
90	ماهیت خلافت
90	شرایط خلیفه
92	وظایف خلیفه
92	نظام سیاسی تشیع؛ امامت
۹۴	فصل نهم: اندیشه سیاسی علمای اهل سنت
94	زندگی و آثار
94	خلافت
96	وزارت - امام
96	غزالی زندگی و آثار
97	تعریف و جایگاه سیاست
99	امامت (خلافت) - سلطنت
100	وظائف و اختیارات امام
۱۰۱	فصل دهم: نظریه پردازی در غیاب خلافت
101	ابن جماعه
102	ابن تیمیه
103	خنجی
۱۰۴	فصل یازدهم: فلسفه سیاسی - اجتماعی
104	فارابی
105	نظام فلسفی و فلسفه سیاسی
105	فیلسوف رئیس اول
106	مدینه - مدینه فاضله

107	مدینه فاضله و مدینه های غیر فاضله
107	اما انواع مدینه های جاهلیه عبارتند از:
108	ابن سینا
110	ابن باجه
110	ابن طفیل
111	ابن رشد
112	خواجه نصیرالدین طوسی
112	اخلاق ناصری
113	سیاست مدن
114	ابن خلدون
115	عمران بدوی و حضری
115	دولتها و عصیت
۱۱۷	فصل دوازدهم : تلاش برای احیا و مشکله استبداد
117	سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده
118	کواکبی
119	رشید رضا
119	اقبال
119	عبدالرازق
۱۲۱	فصل سیزدهم: شیعه و نظام سیاسی مشروطه
122	الف – ساختار نظام مشروطه شیعه
122	1- عناصر و نهادهای نظام مشروطه شیعه
124	2- مرزهای قدرت در مشروطه اسلامی
124	3- شبکه قدرت در مشروطه اسلامی
126	ب – کار کرد دولت در نظریه های مشروطه شیعه
126	1- نهاد شورا و مرکز تصمیم گیری در مشروطه شیعه
126	2- دامنه قدرت در نظریه های مشروطه شیعه
127	مجموعه تست
136	پاسخ مجموعه تست فصل اول
۱۳۹	فصل چهاردهم: اندیشه های سیاسی غرب
139	مقدمه
141	مدینه فاضله :
141	منشاء جنگ
142	نکاتی چند درباره ی سپاهیان وفرمانروایان از نظر افلاطون:
145	لیبرالیسم
149	آنارشسیسم
151	محافظه کاری
152	سوسیالیسم
152	مارکسیسم

158	توتالیتریانیسم
161	کارل ریموند پوپر و نظراتش در باب توتالیتریالیسم
163	مجموعه تست بخش دوم
169	پاسخ مجموعه تست بخش دوم
۱۷۱	فصل پانزدهم: نکات کلیدی و اساسی در اندیشه های سیاسی
206	نکات کلیدی اندیشه سیاسی در اسلام و ایران
220	منابع

فصل اول : مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم

اصطلاح جهان سوم طی چند دهه اخیر یکی از رایج‌ترین عناوین برای گروه بزرگی از کشورهای جهان (شامل بیشتر کشورهای آفریقا - آمریکای لاتین و آسیا) بوده است. با وجود این، اصطلاح مزبور معنا و مفهومی متغیر و در عین حال مبهم داشته و در واقع محملی برای تعریفها و تفسیرهای متفاوت درباره این دسته از کشورها و عنوانی برای ذکر مشخصات مختلف جغرافیایی - اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و غیره آنها بوده است. شاید مهمترین علت کار برد وسیع و همگانی این اصطلاح نیز همین متغیر بودن وسعت و تنوع معنایی آن باشد.

گفته می شود اولین بار در سال 1952 یعنی در اوج جنگ سرد - جمعیت شناس و اقتصاددان فرانسوی به نام آلفرد سووی (Alfred Sauvy) این اصطلاح را به منظور طبقه بندی آن دسته از کشورهای جهان که از دو بلوک سیاسی - نظامی و اقتصادی آن زمان (بلوک شرق و غرب) خارج بودند به کار برد. اما گویا چند سال قبل از آن تاریخ نیز این اصطلاح در فرانسه به همراه اصطلاحات مترادفی نظیر نیروی سوم و موضع سوم، تقریباً به همان معنا به کار برده می شد. این موضوع که اصطلاح جهان سوم - و دیگر اصطلاحات متصف به سوم - ابتدا در فرانسه به کار گرفته شد امری اتفاقی نبود و توضیحی مختصر درباره علل آن می تواند بخشی از معنای این اصطلاح را روشن کند. پس در این خصوص باید به دو موضوع اشاره کرد: نخست اینکه کشور فرانسه از همان ابتدای تشکیل بلوک بندی جهانی پس از جنگ جهانی دوم نسبت به موقعیتش در بلوکی که واقع شده بود (به ویژه نسبت به اتحاد نظامی ناتو) ناخشنود بود و همواره به نوعی تمایل خود را به استقلال از این بلوک بندی نشان می داد. به کار گیری اصطلاحات مزبور طی آن سالها از سوی فرانسویان می تواند به نوعی فرافکنی این تمایل تعبیر شود. دوم اینکه کلمه سوم در تاریخ تحولات سیاسی فرانسه سابقه طولانی تری هم دارد. این سابقه به دوران انقلاب کبیر فرانسه (1789) بر می گردد. اصطلاح طبقه سوم و حکومت سوم از اصطلاحاتی است که طی آن دوران به کار برده می شد و معنای آنها در نظر مردم فرانسه شباهت زیادی با معنای جهان سوم در جهان امروز داشت. قبل از انقلاب فرانسه طبقه متوسط روبه رشد شهری (بورژوازی) در مقابل دو طبقه بالای آن روزگار (اشراف و ارباب کلیسا) به طبقه سوم معروف بود و در سالهای اولیه انقلاب فرانسه، حکومت انقلابی که از میان همین طبقه بر خاسته بود خود را در مقابل دو طبقه حاکم قبلی (دربار و کلیسا) حکومت سوم می نامید. در

همه این موارد کلمه سوم به معنای نیروی جدید در مقابل دو نیروی مسلط موجود به کار می رفت . اصطلاح جهان سوم نیز از همان سنت معنایی در فرانسه سرچشمه گرفت .

معنای اولیه جهان سوم که به جایگاه این کشورها در بلوک بندی‌های نظامی و سیاسی و در عین حال اقتصادی آن روزگار مربوط می شد معنایی انفعالی داشت اما به زودی با طرح مباحثی از سوی برخی از رهبران سیاسی کشورهایی که از بلوک بندی‌های مزبور ناخرسند و خواهان تغییر در عرصه روابط بین المللی بودند تلاش شد تا معنایی فعال به آن داده شود . مطرح شدن نظریه نیروی سوم از سوی رهبران وقت یوگوسلاوی سابق اولین قدم در این جهت بود .

این رهبران که با ادغام کشور خویش در بلوک بندی سیاسی - نظامی کمونیستی و پذیرش تسلط کشور شوروی سابق بر این بلوک بندی مخالف بودند نظریه نیروی سوم را به عنوان بلوکی از کشورهای مستقل جهان که خواهان ایفای نقش فعال در جهت حفظ استقلال خویش و اصلاح نظام بین المللی دو قطبی پس از جنگ بودند مطرح ساختند . این نظریه به طور تلویحی پیشنهادی بود برای تشکیل و همکاری کشورهایی که به هیچ یک از دو بلوک شرق و غرب وابسته نبودند . این نظریه به زودی به گونه دیگری از سوی رهبران برخی از کشورهای دیگر نظیر هند ، اندونزی و مصر نیز مطرح و پیگیری شد و در نهایت به تشکیل جنبشی منجر شد که به جنبش عدم تعهد موسوم است .

اولین گردهمایی اعضای این جنبش در سال 1955 در باندونگ اندونزی برگزار شد و از آن به بعد کنفرانسهای متعددی توسط اعضای این جنبش که تعداد شان قبل از فروپاشی شوروی سابق در حدود صد کشور بود ، برگزار و در این کنفرانسها مسائل و مشکلات این دسته از کشورها بررسی می شد اما بعد از فروپاشی شوروی این جنبش اهمیت خود را از دست داد. رهبران چین کمونیست نیز تفسیر دیگری از جهان سوم ارائه دادند : طبق نظریه سه جهان مائوتسه دون کشورهای جهان به سه دسته تقسیم می شدند : جهان امپریالیسم (شامل کشورهای پیشرفته سرمایه دارای غربی) جهان سوسیال امپریالیسم (شامل اتحاد شوروی سابق و اعمار آن) و جهان سوم (شامل بقیه کشورهای جهان) اما در این نظریه چندین بار تجدید نظر شده است مثلاً اندکی بعد از سوی رهبران حزب کمونیست چین کشورهای جهان بر حسب میزان قدرتی که در سطح بین المللی و سلطه‌ای که بر دیگر کشورها داشتند به سه دسته تقسیم شدند : جهان اول شامل دو ابر قدرت امپریالیستی یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی ، جهان دوم شامل کشورهای اروپای غربی ، ژاپن ، کانادا و آن دسته از کشورهای اروپایی شرقی که دنباله رو اتحاد شوروی بودند .

(به تعبیر مائو این دسته از کشورها در واقع امپریالیستهای درجه دوم محسوب می شدند) و سرانجام جهان سوم شامل بقیه کشورهای جهان از نظر مائو و پیروانش رابطه بین سه جهان رابطه‌ای هرمی و مبتنی بر قدرت بود بدین معنا که

جهان اول، جهان سوم را شدیداً تحت سلطه و استثمار خود قرار داده و در ضمن جهان دوم را تابع منویات خود کرده بود. به عبارت دیگر، بر همه جهان سیطره داشت و در این میان جهان دوم نیز به نوبه خود جهان سوم را استثمار می کرد.

مائو و پیروانش نظریه سه جهان را که در ابتدا به روابط بین الملل مربوط بود به نظریه خودشان درباره انقلاب پیوند دادند. آنها مدعی بودند که کشورهای جهان سوم به مثابه روستاییان و دهقانان جهانند که باید شهرهای جهان یعنی کشورهای امپریالیست را محاصره کرده، به تسلیم وا دارند.

با رواج مباحث مربوط به نوسازی، توسعه و عقب ماندگی، اصطلاح جهان سوم معانی وسیع تری یافت به این صورت که معانی و تفاسیر مربوط به این اصطلاحات نیز بر معنای قبلی جهان سوم افزوده شد. مثلاً جهان سوم مترادف شد با کشورهایی که از قافله توسعه جهانی عقب مانده اند و یا در مراحل اولیه توسعه و نوسازی به سر می برند یا به لحاظ اقتصادی و سیاسی به کشورهای پیشرفته وابسته هستند. حتی این اصطلاح به تدریج با مفاهیم دیگری ترکیب شد و اصطلاحاتی نظیر طرز فکر جهان سوم، فرهنگ جهانی سوم، شخصیت جهان سوم و غیره در اکثر گفتگوها و نوشته های سالهای گذشته به کار برده شدند.

در اینجا در خصوص نقد مفهوم جهان سوم ترجیح می دهیم که نقل قولی از قوام نکرومه یکی از رهبران معروف جهان سوم درباره تقسیم بندی جهان معاصر نقل می کنیم:

«کشمکش جهانی و علت جهانی را نباید در زمینه سیاست قدیمی جنگ سرد - که مبتنی بر دولت ملتها و بلوکهای قدرت است جستجو نمود بلکه باید آن را بر حسب خلقهای انقلابی و ضد انقلابی نگریست. این نگرش است که مرزهای سرزمین را در می نوردد و هیچ کاری با رنگ یا نژاد ندارد. این جنگی دائمی است بین ستمدیدگان و ستمگران»

نکرومه در ادامه این مطلب نتیجه می گیرد: در واقع تنها دو جهان وجود دارد: یکی جهان انقلابی و سوسیالیستی و دیگری جهان ضد انقلابی و سرمایه داری با ملحقات استعماری و امپریالیستی آن

بنابراین اصطلاح جهان سوم عبارتی است که به غلط به کار برده می شود و معنای همه چیز و هیچ چیز می دهد.

در میان تقسیم بندی هایی که بردوگانگی جهان معاصر تأکید می کنند می توان به تقسیم جهان به دو بخش شمال و جنوب اشاره کرد. این اصطلاح را اولین بار هاوس هوفر آلمانی تحت مباحث جغرافیایی سیاسی به کار برد. او قبل از جنگ جهانی دوم جهان را به دو بخش شمال و جنوب تقسیم کرده و معتقد بود که قدرتهای بزرگ جهان همگی در بخش شمالی واقع شده اند. هوفر چهار کشور قدرتمند را بر شمرد که از غرب به شرق عبارت بودند از: ایالات متحده،

آلمان ، روسیه و ژاپن . او معتقد بود که هر یک از این کشورها به زودی نواحی اطراف و به ویژه همه مناطق جنوبی خود را به کشورشان ملحق خواهند کرد و دنیا تبدیل خواهد شد به :

1- اتحادیه کشورهای آمریکایی (پان آمریکا) به رهبری ایالات متحده

2- اتحادیه کشورهای اروپا - آفریقا (ارو - آفریک) به رهبری آلمان

3- بلوک کمونیست به رهبری روسیه

4- بلوک شرق آسیا به رهبری ژاپن

اصطلاحات دیگری که برای کشورهای موسوم به جهان سوم اطلاق می شود عبارتند از : در حال رشد در حال توسعه در حال نوسازی و غیره . مفهوم توسعه طی چند دهه اخیر معنایی بسیار متغیر و وسیع داشته است. در سالهای اولیه پس از جنگ جهانی دوم این مفهوم را مترادف رشد و در همان معنای صرف اقتصادی به کار می بردند . مباحث و نظریات برخی از محققان غربی نظیر روستو بر مبنای چنین تعریفی از توسعه قرار دارد . روستو توسعه را فرایندی چند مرحله‌ای می داند که از مراحل چونی سنتی ، انتقالی ، خیز و بلوغ می گذرد و سرانجام به عالی ترین مرحله اقتصادی یعنی مصرف انبوه می رسد . همین تعریف از توسعه مورد قبول سازمان ملل متحد نیز قرار گرفت . این سازمان که از اواخر دهه 1950 خود را در قبال مسئله توسعه نیافتگی کشورهای موسوم به جهان سوم متعهد قلمداد می کرد دهه 1960 را به عنوان اولین دهه توسعه برای این کشورها اعلام کرد و هدف از نامگذاری این دهه را دستیابی این کشورها به رشد سالانه 6 درصد اعلام نمود . در این تعریف از توسعه و همچنین در برنامه‌ریزی‌های مبتنی بر این تعریف به مسائلی نظیر فقر ، بیکاری و دیگر نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی در این کشورها توجه نمی شد .

دالی سیرز یکی از نظریه پردازان توسعه معتقد بود که برای اثبات توسعه در یک کشور باید دید در کنار افزایش در آمد سرانه آیا فقر ، بیکاری و نابرابری در آن کشور تغییراتی کرده است یا نه ؟ به نظر او تنها در صورتی که این شاخصها بهبود یافته باشد می توان مدعی وقوع توسعه در آن کشور شد . این تعریف جدید راهنمایی توسعه برخی از کشورها و همچنین راهنمای برنامه دهه دوم توسعه که از سوی سازمان ملل متحد برای دهه 1970 ارائه شده بود قرار گرفت . اما این رهیافت اجتماعی - ایده‌آلیستی از توسعه نیز فقط توانست در تعاریف و مباحث نظری توسعه بازتاب یابد و در عمل با دهه‌های قبل چندان تفاوتی نداشت مایکل تودارو توسعه را جریانی چند بعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی ، طرز تلقی مردم از نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی ، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است . او می‌گوید : زمانی می توان مدعی وقوع توسعه در یک کشور شد که مجموعه نظام اجتماعی هماهنگ با

نیازهای تنوع اساسی و خواسته‌های افراد و گروه‌های اجتماعی در داخل آن کشور از حالت نامطلوب خارج شده و به سوی وضعیتی بهتر از نظر مادی و معنوی، تغییر یافته باشد. تودارو وضعیت بهتر را بر اساس سه ارزش اصلی: تأمین معاش، افزایش اعتماد به نفس و آزادی افراد جامعه تعریف می‌کند.

به دلیل ماهیت ارزشی مقوله توسعه، برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند تعریفی از توسعه ارائه دهند که متضمن ماهیت ارزشی و نسبی آن باشد. مثلاً گی روشه یکی از این تعاریف را به شرح زیر ارائه داده است:

توسعه عبارت از کلیه کنشهایی است که به منظور سوق دادن جامعه به سوی تحقق مجموعه منظمی از شرایط زندگی جمعی و فردی که در ارتباط با بعضی از ارزشها مطلوب تشخیص داده شده‌اند صورت می‌گیرد. در این تعریف توسعه به عنوان امری نسبی که به ارزشها و فرهنگ خاص در جامعه بستگی دارد در نظر گرفته شده است.

ملاحظات درباره مفهوم در حال نوسازی: اصطلاح نوسازی طی دو دهه 1950 و 1960 مضمون بسیاری از مطالعات و پژوهشها به ویژه در ایالات متحده آمریکا درباره کشورهای موسوم به جهان سوم بود. این دسته از پژوهشگران که به طور عمده تحت تأثیر نظریه‌های تکامل اجتماعی و تغییر اجتماعی اندیشمندانی نظیر هربرت اسپنسر، امیل دورکیم، ماکس وبر و فردیناند تونیس قرار داشتند جوامع موجود در جهان امروز را به دو دسته سنتی و نوین تقسیم می‌کردند. آنها جوامع غربی را نمونه و الگوی نو بودن در نظر می‌گرفتند و در مقابل جوامع موسوم به جهان سوم را به عنوان جوامعی کم و بیش سنتی قلمداد می‌کردند و سپس نوسازی را عبارت از فرایندی می‌دانستند که طی آن جوامع بشری از حالت سنتی به حالت نوین در می‌آیند.

نظریه مراحل رشد روستو یکی از اولین نظریات مکتب نوسازی بود. به نظر او جوامع سنتی برای تبدیل شدن به جوامع مدرن باید از پنج مرحله رشد اقتصادی بگذرند. این پنج مرحله به ترتیب عبارتند از: وضعیت سنتی، شرایط قبل از خیز اقتصادی، خیز اقتصادی، مرحله بلوغ و مرحله مصرف انبوه.

سیریل ادوین بلک نیز این چهار مرحله را برای نوسازی بر می‌شمرد:

1- ظهور نوگرایی و جنگ با سنت

2- پیروزی نوگرایی و ایجاد رهبری طرفدار نوگرایی

3- تحول عظیم اقتصادی و اجتماعی

4- یکپارچگی جامعه

مهمترین انتقادی که بر این دسته از تعاریف نوسازی وارد شده این است که آنها استنباط خاصی را که خود از مراحل تحول جوامع غربی داشته اند به سادگی به همه جوامع دیگر تعمیم داده اند .

نحله ساختارگرایی مکتب نوسازی بر تفکیک مشخصات جامعه مدرن از جامعه سنتی تأکید کرده ، فرایند حرکت به وضعیت نوین را در زمینه‌های مختلف اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و روانی ذکر می‌کند . مثلاً تالکوت پارسونز مفهوم متغیرهای الگویی را برای توضیح نوسازی به کار گرفته است . منظور از متغیرهای الگویی این است که در جریان نوسازی گونه ای از رفتارها یا وضعیتها به گونه‌ای دیگر تبدیل می‌شود .

پارسونز مهمترین متغیرهای الگویی نوسازی را به شرح زیر بیان کرده است :

الگوهای وضعیت مدرن	الگوهای وضعیت سنتی
غیر عاطفی	عاطفی
خود گرایی	جمع گرایی
عام گرایی	خاص گرایی
اکتساب	انتساب
تفکیک کار کردها	تداخل کار کردها

به دنبال پارسونز برخی دیگر از جامعه شناسان و نظریه پردازان نوسازی متغیرهای الگویی دیگری را برای تفکیک جوامع سنتی و مدرن مطرح کردند مثلاً نیل اسملسر نوسازی را به عنوان حرکت از فنون ساده به کار برد دانش علمی و از کشاورزی معیشتی به کشاورزی تجاری و از کاربرد نیروی بازوی انسان به کاربرد ماشین و از زندگی روستایی به زندگی شهری و غیره تعریف کرد .

برخی دیگر از اصحاب مکتب نوسازی فرایند نوسازی را بر اساس پیدایش برخی ویژگیهای روانی و شخصیتی در افراد یک جامعه توضیح می‌دهند، مثلاً دیوید مک کلند پیدایش انگیزه پیشرفت (و به تعبیر نوسازی ویروس $N . A$) و دانیل لرنر پیدایش همدلی و مشارکت جمعی را در میان افراد یک جامعه عامل و نشانه نوسازی آن جامعه می‌داند .

عده‌ای دیگر از اصحاب مکتب نوسازی پیدایش برخی فرایندهای اجتماعی را عامل و نشانه نوسازی یک جامعه تلقی می‌کنند .

مثلاً سرینوواز نوسازی را بر اساس پیدایش فرایند غربی شدن تعریف می‌کند. در این تعریف فرض بر این است که جوامع غربی معیار نوسازی هستند و هر جامعه برای نو شدن باید مشخصات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و فرهنگی جوامع غربی را کسب کند.

جرالدبریز نوسازی را بر اساس فرایند شهری شدن می‌داند. در نظر او جامعه‌ای مدرن محسوب می‌شود که بخش اعظم جمعیت آن در شهرها ساکن بوده، بر اساس مناسبات و شیوه‌های زندگی شهری روزگار بگذارند. ویلبومور نیز بر فرایند صنعتی شدن تأکید می‌کند. بر این اساس با پیدایش و رسوخ صنعت در یک جامعه آن جامعه به سمت نو شدن حرکت می‌کند.

تعریف نوسازی بر اساس این فرایندها و مترادف دانستن آن با چنین فرایندهایی همواره این خطر را دارد که نوسازی را تا حد وضعیت صوری و ظاهری (فرمالیستی) تقلیل دهد.

اصطلاحاتی نظیر وابسته و پیروانی نیز به فراوانی برای کشورهای موسوم به جهان سوم به کار می‌روند. وابستگی در ساده‌ترین معنا عبارت از دنباله روی و تأثیر پذیری یک موضوع (اعم از شخص، کشور و غیره) از یک موضوع دیگر است و مراد از کشورهای وابسته نیز کشورهایی است که امور و تحولات آنها تحت تأثیر و کنترل کشورهای دیگر است. در این معنا وابستگی را می‌توان رویه دیگری از بحث استعمار و امپریالیسم دانست به طوری که سابقه مستعمراتی (مستقیم یا غیر مستقیم) اکثر کشورهای موسوم به جهان سوم نیز مؤید این مطلب است.

در میان تعاریف متعددی که از وابستگی به عمل آمده است دو دسته تعریف را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: گروهی از این تعاریف وابستگی را به عنوان شکلی از روابط بین دو دسته از کشورها یعنی کشورهای موسوم به جهان سوم از یکسو و کشورهای پیشرفته سرمایه داری از سوی دیگر در نظر می‌گیرند. گروهی از تعاریف وابستگی را به عنوان یک وضعیت مشروط کننده در نظر می‌گیرند که نه تنها روابط خارجی کشور وابسته بلکه ساختارهای داخلی آن را نیز در بر می‌گیرد.

گروه اول تعاریف وابستگی به طور عمده از سوی نظریه پردازان موسوم به مکتب اکلا (ECLA) ارائه شده است. راثول پریش اقتصاد دان آرژانتین و بنیانگذار و رئیس اکلا، وابستگی را بر اساس مفهوم رابطه مبادله تعریف کرده است. رابطه مبادله بیانگر نسبت قیمت کالاهای صادراتی یک کشور به قیمت کالاهای وارداتی آن کشور است. به گفته پریش افول رابطه مبادله به زیان کشورهای جهان سوم (و به تعبیر خود او کشورهای پیرامون) و موجب تداوم وابستگی این کشورها به جهان پیشرفته صنعتی (مرکز) شده است.

به عبارت دیگر کاهش روز افزون قیمت مواد اولیه به همراه افزایش قیمت کالاهای صنعتی موجب شده است که این کشورها همچنان در وضعیت توسعه نیافتگی اقتصادی باقی مانده و نتوانند مبنای مادی و سرمایه ای لازم برای رشد صنعت را تدارک ببینند و این وضعیت خود عامل اصلی تداوم وابستگی پیرامون به مرکز شده است .

چنانکه مشاهده می شود تعریف و همچنین تبیین پریش از وابستگی منحصر بر رابطه تجاری کشورهای مرکز و پیرامون استوار است . او بعدها نظریات خود را تکمیل کرد و به ابعاد و عوامل دیگر مربوط به وابستگی نیز توجه کرد .

پریش در تعریف‌های بعدی خود از چهار چوب روابط خارجی و حداکثر از چهار چوب مسائل مربوط به سیاستگذاری خارج شده است و اصولاً به جنبه های ساختاری وابستگی و انعکاس آن در ماهیت ساختارها و نیروهای داخلی کاری ندارد .

اسوالدو سونکل اقتصاد دان اهل شیلی که او نیز عضو اکلا بود به وابستگی در عرصه تجارت خارجی توجه کرد و معتقد بود که مسائل کشورهای جهان سوم (بی ثباتی ، رکود ، افول رابطه مبادله و غیره) در ساختار وابسته تجارب خارجی آنها ریشه دارد . این به معنای وابستگی ساختاری جهان سوم به صادرات مواد خام و واردات کالاهای صنعتی است .

به نظر سونکل این وابستگی موجب شده است که در فرایند تولید سرمایه دارای دو ساختار به وجود آید که در مجموع یک کل را تشکیل می دهند: یک ساختار مسلط توسعه یافته که شامل جوامع غربی است و یک ساختار وابسته توسعه نیافته که شامل کشورهای جهان سوم است .

به طور کلی در این دسته از تعاریف وابستگی نیاز کشورهای موسوم به جهان سوم به بازار جهانی (نیاز به صادرات مواد خام و واردات کالاهای صنعتی) و همچنین نیاز به سرمایه و تکنولوژی خارجی به عنوان علت اصلی و همچنین مهمترین چهره وابستگی در نظر گرفته شده است .

عده ای از صاحب نظران غربی نظیر جوزف نای بر وابستگی متقابل کشورها تأکید دارند و نظام بین المللی معاصر را بر اساس این مفهوم (وابستگی متقابل) بررسی می کنند اما طرفداران نظریه وابستگی پاسخ می دهند گر چه می توان نوعی وابستگی متقابل را در میان کشورهای پیشرفته و عقب مانده مشاهده کرد اما نوع و درجه وابستگی این دو دسته کشورها نسبت به یکدیگر متفاوت است . برای مثال آندره گوندرفرانک که از معروفترین نظریه پردازان مکتب وابستگی است و وابستگی را بر اساس عوامل و شاخصهایی نظیر مبادله و سرمایه گذاری خارجی تعریف می کند و در این باره می گوید : وابستگی به معنای وابستگی متقابل و در درون سیستم جهانی است اما وابستگی پیرامون به مرکز بسیار بیشتر از وابستگی مرکز به پیرامون است .

کاستی های تعاریف مکتب اکلا از وابستگی «تعاریف مبتنی بر روابط خارجی و به ویژه روابط تجاری» موجب شد که عده ای از پژوهشگران تعاریف دیگری از وابستگی ارائه دهند که در آنها سعی شده بود بجز شکل رابطه بین دو اقتصاد یا دو کشور تأثیر این رابطه بر ساختار و عملکرد داخلی کشورهای وابسته نیز توضیح داده شود .

دوس سانتوس : وابستگی وضعیتی است که در آن اقتصاد گروهی از کشورها مثلاً کشورهای موسوم به جهان سوم تابع توسعه اقتصادی گروهی دیگر از کشورها مثلاً کشورهای پیشرفته سرمایه داری است و این رابطه وابستگی از آنجا بوجود آمده است که این دو دسته از کشورها در حالی وارد روابط متقابل تجاری شده‌اند که در دورن کشورهای گروه دوم (پیشرفته) انگیزه‌ها و توانایی‌های توسعه و گسترش وجود داشته است ولی در کشورهای گروه اول (وابسته) به دلایلی چنین انگیزه‌ها و توانایی‌هایی وجود نداشته است . در چنین شرایطی کشورهای اخیر فقط می توانسته اند از توسعه کشورهای پیشرفته متأثر شوند (بدون اینکه بر آنها تأثیری بگذارند) و بدین ترتیب وابستگی متقابل به وابستگی تبدیل شده است .

سانتوز تأثیر رابطه وابستگی بر ساختار داخلی کشورهای وابسته را نیز بررسی می‌کند . او می‌گوید : وابستگی مشروط کننده ساختار داخلی خاصی است و آن را به تابعی از امکانات ساختاری اقتصادهای مشخص ملی تبدیل می‌کند . تأکید سانتوز بر جنبه‌های ساختاری وابستگی و همچنین اشاره‌گذاری او به نقش عوامل داخلی کشورهای وابسته در ایجاد وضعیت وابستگی موضوعات بدیعی بود که به زودی توسط دیگران بسط داده شد در اینجا باید به دو نظریه پرداز دیگر آمریکای لاتین یعنی فرناندو هیزیکو کاردوسو و انزوفالتو اشاره کرد که هر دو مدتی با اکلا همکاری کرده بودند .

آنها در اواخر دهه 1960 با انتقاد از نظریات مکتب اکلا از آن منشعب شده و مباحثی را درباره وابستگی مطرح کردند که به وابستگی جدید معروف است . آنها سعی کردند در توضیح و تبیین وابستگی به نقش عوامل داخلی کشورهای وابسته نیز توجه کنند . به نظر آنها اشتباه است اگر امپریالیسم و وابستگی را دو روی یک سکه بدانیم زیرا در اینصورت عامل خارجی (امپریالیسم) را به عنوان فعال مایشاء و کشورهای وابسته را به عنوان موجوداتی منفعل تلقی کرده‌ایم. آنها استدلال می‌کردند که این نه صرفاً عوامل خارجی بلکه مناسبات میان نیروهای داخلی و خارجی است که وابستگی را شکل می‌دهد . آنها وابستگی را به این شرح تعریف کرده اند : از نظر اقتصادی یک سیستم زمانی وابسته است که انباشت و گسترش سرمایه نتواند عناصر ضرورت پویایی خود را در دورن سیستم بیابد . آنها در توضیح این تعریف خود ادامه می‌دهند که در اقتصادهای سرمایه داری عنصر اصلی توسعه عبارت از وجود امکانات خود کفایی برای سرمایه است

این امکانات نیز همانا عبارتند از ایجاد تکنولوژی جدید گسترش مداوم تولید وسایل تولید ماشین آلات و تجهیزات و وجود یک سیستم بانکی قدرتمند که حامی این اقتصاد است. و سپس نتیجه می‌گیرند که همه اقتصادهای سرمایه داری نمی‌توانند این امکانات را درون خود داشته باشند و بنابراین آنها بی‌کیفیت این امکاناتند مجبورند که آن را در سطح جهانی جستجو کنند. اقتصادهای وابسته در واقع چنین اقتصادهایی هستند.

در نظر کاردوسو وفالتو وابستگی فقط بر پایه استثمار و سرکوب نیروهای خارجی قرار ندارد بلکه بر پایه پیوند منافع و همسازی بین طبقات حاکمه داخلی و طبقات بین‌المللی (بورژوازی خارجی، شرکتهای فراملی و غیره) قرار دارد. به نظر آنان سلطه نیروهای خارجی از طریق نحوه عمل گروهها و طبقات حاکمه داخلی به صورت یک نیروی داخلی ظاهر می‌گردد.

به عبارت دیگر، طبقات حاکمه داخلی به گونه ای عمل می‌کنند که منافع نیروهای خارجی نیز حفظ می‌شود چرا که منافع این طبقات داخلی در حفظ منافع نیروهای خارجی نهفته است.

کاردوسو و فالتو چند نوع وابستگی را از یکدیگر متمایز می‌کنند:

۱- در یک نوع از وابستگی انباشت و گسترش سرمایه توسط نیروهای داخلی (بورژوازی محلی) کنترل می‌شود اما از آنجا که کالاهای حاصله در این نوع اقتصاد شامل مواد اولیه و محصولات کشاورزی است به بازار از بین‌المللی وابسته می‌شود و بازار بین‌المللی به عنوان عامل ضروری برای کامل کردن مدار گردش سرمایه به شمار می‌رود.

۲- در نوع دوم از وابستگی که کاردوسو و فالتو آنها را اقتصادهای جزیره ای معرفی می‌کنند سرمایه گذاریها از خارج تأمین می‌شود و با روند تولید محلی ادغام می‌گردد و از طریق استثمار نیروی کار محلی افزایش مییابد و محصولات آن اعم از صنعتی یا کشاورزی و مواد اولیه به وسیله شرکتهای خارجی صادر و در بازار جهانی فروخته می‌شود.

۳- وابستگی نوع سوم در نظر کاردوسو وفالتو همان اقتصادهای صنعتی وابسته هستند که انباشت اولیه آنها عموماً منتج از سرمایه گذاریهای خارجی است هر چند که شرکتهای فرامیلتی غالباً از ذخایر مالی که در محلی دارند استفاده می‌کنند. این اقتصادها با اقتصادهای جزیره‌ای این تفاوت را دارند که در اینجا محصولات صنعتی به طور عمده در بازار داخلی به فروش می‌رسند.

کاردوسو و فالتو وابستگی را مقوله ای ساختاری می‌دانند و به تأثیرات پیوندهای خارجی بر ساختارهای داخلی کشورهای وابسته نظیر روابط تولیدی و طبقات اجتماعی توجه می‌کنند. به نظر آنان وابستگی حتی با وجود دولت مستقل ملی در

کشورهای پیرامونی تداوم می یابد اصولاً آنها توسعه کشورهای وابسته (جهان سوم) را ممکن می شمارند اما آن را متفاوت از توسعه کشورهای صنعتی می دانند و از آن با عنوان توسعه وابسته نام می برند .

برخی از صاحب نظران وابستگی را به عنوان وجهی از نظام جهانی سرمایه داری تلقی می کند .

معروف ترین نظریه پردازانی که به وابستگی در چهار چوب نظام جهانی توجه کرده اند عبارتند از آندره گوندرفرانک ، سمیرامین و امانوئل والراشتاین

گوندرفرانک کوشید تا وابستگی را بر اساس زنجیره روابط استثماری مادر شهر - اقمار در کل نظام جهانی توضیح دهد .

به نظر او این زنجیره در سطوح مختلف بین المللی و ملی وجود دارد بدین معنا که در سطح جهانی رابطه بین کشورهای صنعتی غرب و جهان سوم غیر صنعتی به مثابه رابطه مادر شهر - اقمار است . فرانک حلقه های امروری وابستگی را به طور عمده در نیازهای مالی کشورهای جهان سوم و سرمایه گذاری های خارجی و مهمتر از همه در پدیده استقراض در این کشورها می بیند او وابستگی را جزء طبیعت سیستم جهانی می داند .

سمیرامین نیز وابستگی را به عنوان بخشی از طبیعت نظام سرمایه داری ، جهانی شدن سرمایه داری را بر اساس مقوله انباشت سرمایه توضیح می دهد . وی معتقد است یک نظام سرمایه داری جهانی وجود دارد که محرکهای توسعه خود را از مرکز این نظام کشورهای پیشرفته صنعتی می گیرد . این امر مراکز را قادر به توسعه خود محور مستقل می کند . در حالی که کشورهای پیرامون این نظام کشورهای توسعه نیافته غیر صنعتی قادر به چنین کاری نیستند .

والراشتاین بر خلاف فرانک و امین و قبل از آنها پریش که نظام جهانی را به دو بخش تقسیم می کردند یک بخش دیگر نیز برای نظام جهانی قائل است که آن را شبه پیرامون می نامد . والراشتاین استدلال می کند که از قرن شانزدهم میلادی یک نظام نوین سرمایه داری در غرب شکل گرفت که به تدریج و تا قرن نوزدهم تمامی جهان را در خود ادغام کرد . این نظام جهانی بر اساس نظام تقسیم کار، وحدت و انسجام یافته است و به 3 بخش متمایز تقسیم شده است :

1- مرکز ، متشکل از کشورهایی که در آنها تولید کشاورزی - صنعتی مؤثر ترین شیوه تولید است و فعالیت اقتصادی پیچیده تر و انباشتن سرمایه افزون تر است . دولت های مرکز ، قدرتمند ترین و سازمان یافته ترین دولت ها هستند . در نظر والراشتاین در بخش اعظم تاریخ نظام جهانی (یعنی تا قرن نوزدهم) مرکز شامل تعداد اندکی از دولت های اروپای غربی بود اما طی قرن حاضر ابتدا ایالات متحده و سپس ژاپن به مرکز پیوسته اند .

۲- پیرامون شامل آن دسته از کشورهایی که فعالیتهای اقتصادی در آنها ساده تر و غالباً کاربر است. این کشورها تولید کننده مواد خام و محصولات کشاورزی هستند. دول این کشورها از نظامی و سازماندهی تحت نفوذ دول مرکز قرار دارند. بخش اعظم کشورهای آسیایی - آفریقایی و آمریکای لاتین در این دسته قرار دارند.

۳- شبه پیرامون شامل کشورهایی که پاره ای از فعالیتهای اقتصادی آنها شبیه فعالیتهای اقتصادی مرکز است و پاره ای دیگر به فعالیتهای اقتصادی پیرامون شباهت دارد. دستگاههای دولت شبه پیرامونی در برابر نفوذ دولتهای مرکز استقلال بیشتری از دولتهای پیرامونی دارند. این دسته از کشورها به عنوان واسطه بین مرکز و پیرامون نقش مهمی در نظام جهانی ایفا می کنند. کشورهایی نظیر آرژانتین، برزیل و اسپانیا در این دسته قرار می گیرند.

نکته: والرشتاین و امین پیدایش نظام سرمایه داری جهانی را در حدود قرن شانزدهم میلادی می دانند در حالی که فرانک در نظریات اخیر خود مدعی است که سابقه نظام سرمایه داری جهانی به پنج هزار سال قبل می رسد. همچنین باید به این نکته اشاره کنیم که صرف وجود سطوح قابل ملاحظه ای از صنعتی شدن و یا برخی جهت گیریهای مستقل در سیاست خارجی یک کشور جهان سومی نباید به معنای خروج آن کشور از مدار وابستگی تلقی می شود.

فصل دوم : استعمار و میراث‌های استعماری در جهان سوم

از خصوصیات مشترک کشورهای جهان سوم این است که تقریباً در همه این کشورها کم و بیش سابقه حضور و حاکمیت استعمار وجود دارد البته چگونگی و شکل آن متفاوت است . تا پایان قرن نوزدهم تمامی بیش از صد و سی کشوری که امروزه قاره های آفریقا - آسیا و آمریکا لاتین به نام کشورهای جهان سوم موجودیت سیاسی مستقل دارند مستقیم و غیر مستقیم به زیر سلطه کشورهای استعمارگر غربی در آمده بودند .

از قرن شانزدهم میلادی به بعد استعمار امپریالیسم در شکل جدیدش روبه گسترش نهاد . با کشف راه‌های دریایی جدید و قاره جدید (آمریکا) دولت‌های بزرگ اروپایی برای یافتن سرزمین‌های نو به رقابت پرداختند . اروپاییان با لشکر کشی‌های خود به این سرزمین‌ها آنها را یکی پس از دیگری از دست بومیان خارج و به امپراتوری‌های خود ضمیمه کردند . ابتدا مهمترین انگیزه و هدف آنها دستیابی به ثروت‌های موجود در آن سرزمین‌ها به ویژه جواهرات بود اما به تدریج انگیزه‌های وسیع تر اقتصادی نظیر تجارت انتقال مواد اولیه معدنی و کشاورزی به سرزمین‌های اروپایی و فروش کالاهای مصنوعی و رو به افزایش کشورهای اروپایی به فعالیت‌ها و رقابت‌های استعماری وسعت بخشید .

دیدگاه‌های مختلف درباره علل پیدایش استعمار

عده ای از نظریه پردازان به پدیده استعمار از نظر سیاسی توجه کرده و آن را بررسی کرده‌اند و معتقدند آنچه موجب پیدایش و گسترش استعمار و امپریالیسم در جهان شد، رقابت‌های سیاسی و نظامی قدرتهای بزرگ اروپایی طی قرون شانزدهم به بعد بود . این دیدگاه دولتها و اغراض سیاسی آنها را مهم می‌داند و تلاش دولتهای بزرگ را برای دستیابی به قدرت و حیثیت بیشتر (در مقایسه با رقبا) عامل اصلی گسترش استعمار گری می‌داند . این دیدگاه را در مباحث افرادی چون هاینریش فرید یونگ و برخی دیگر از نظریه پردازان آلمانی می‌توان یافت .

برخی دیگر از نظریه پردازان گر چه از دیدگاه سیاست و دولت به امپریالیسم می‌نگرند ، عنصر ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) را نیز به آن می‌افزایند و معتقدند آنچه موجب پیدایش و گسترش استعمار و امپریالیسم شد تمایل دولتها و ملت‌های کشورهای قدرتمند به گسترش سرزمینشان و ایجاد امپراتوری‌های بزرگ به منظور حفظ و تقویت روحیه ملی و توانایی‌های سیاسی و نظامی بود .

این دیدگاه در مباحث سیاستمدارانی چون جوزف چمبرلن انگلیسی و یا نظریه پردازانی چون آرتورسالتز و ماکس وبر یافت می شود و بر به ویژه به نقش تمایلات امپریالیستی آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم در شکل گیری ملت آلمان و اتحاد سیاسی و ملی سرزمینهای آلمانی نشین تأکید می کند .

برخی دیگر از نظریه پردازان استعمار و امپریالیسم را پدیده‌ای نژادی تلقی می کنند و با موضعی نژاد پرستانه در صد توجیه آن هستند. به نظر این گروه ، مردمان سفید پوست که منظور آنها غالباً اروپاییان هستند ذاتاً از مردم نژادهای دیگر برترند و بنابراین رسالت و وظیفه دارند که به منظور اصلاح و متمدن کردن مردمان نژادهای دیگر بر آنان حکومت کنند . این دیدگاه نژاد پرستانه در مباحث افرادی چون بنجامین کید ، کارل پیرسون و فردریش نومن وجود دارد .

عده ای از صاحب نظران استعمار و امپریالیسم را پدیده ای اقتصادی و محصول توسعه نظام سرمایه داری نوین می دانند . استدلال آنها این است که الزامات اقتصادی توسعه سرمایه داری در کشورهای اروپایی از قرن شانزدهم به بعد ایجاب می کرد که به سرزمینهای دیگر دست اندازی شود زیرا امکانات داخلی کشورهای اروپایی اعم از بازار فروش ، مواد اولیه و فرصتهای سرمایه گذاری ، تکافوی نیازهای روز افزون آنها را نمی کرد . به تعبیر این دسته از نظریه پردازان استعمار و امپریالیسم در باطن خود چیزی نیست جز تلاش مسالمت آمیز یا خشونت آمیز برای گسترش فعالیتهای تجاری و صنعتی بورژوازی کشورهای پیشرفته غربی در کشورهای دیگر . منظور بهره وری از منابع و امکانات آنها برای پاسخگویی به نیازهای روز افزون توسعه سرمایه داری است . این دیدگاه را با برخی تفاوتها هم در میان نظریه پردازان اقتصاد سرمایه داری نظیر هابسن و هم در مارکس و پیروان او می توان یافت .

همه نظریات مذکور علت اصلی استعمار و امپریالیسم را در تمایلات سیاسی - ملی و اقتصادی کشورهای استعمارگر اروپایی جستجو می کنند. اما نظریاتی نیز وجود دارند که بر نقش موقعیت و مسائل سرزمینهای مستعمره در شکل گیری نظام استعماری و امپریالیسم تأکید می کنند . این گروه استدلال می کنند که با ورود اروپاییان به سرزمینهای جدید نظامهای اقتصادی و سیاسی بومی در این سرزمینها که از مشکلات و بحرانهای زیادی رنج می بردند ناگهان فرو ریخت . به علاوه نخبگان (رهبران) بومی توانایی کافی برای مواجهه و معامله با اروپاییان را نداشتند .

بنابراین اروپاییان به تدریج دریافتند که خود باید نظامات سیاسی و اقتصادی مناسبی را در این سرزمینها مستقر سازند و به این ترتیب استعمار و امپریالیسم پیدا شد . این دیدگاه که عملاً استعمارگران اروپایی را تبرئه می کند در مباحث افرادی چون دیوید فیله‌هاوس دیده می شود .

درباره پدیده استعمار و امپریالیسم از جنبه دیگری یعنی آثار و پیامدهای آن در مستعمرات نیز اظهار نظرهای متفاوتی شده است. عده‌ای از نظریه پردازان بر جنبه‌ها و آثار مثبت این پدیده در کشورهای مستعمره تأکید کرده و استعمار را باعث تحول و ترقی بومیان مستعمرات دانسته‌اند. پیش فرض اصلی این گروه این است که بومیان مستعمرات قبل از ورود استعمار از تمدن و فرهنگ پیشرفته بی بهره بودند اروپاییان تمدن و فرهنگ پیشرفته خود را برای آنها به ارمغان بردند.

از این نظر گسترش استعمار و امپریالیسم مترادف با گسترش تمدن غربی در سرتاسر جهان و در نهایت امری مثبت تلقی می‌شود. این دیدگاه در مباحث افرادی چون هانس کوهن و جورج سامسون وجود دارد.

در حالی که عده‌ای دیگر از نظریه پردازان عقیده مزبور را نژاد پرستانه و نادرست می‌دانند و مدعی هستند که در جوامع آسیایی - آفریقایی و آمریکای لاتین قبل از هجوم استعمار، تمدنها و فرهنگهایی کم و بیش پیشرفته وجود داشته و هجوم استعمار گران موجب فرو پاشی و نابودی این تمدنها و فرهنگها شده است. این گروه مثلاً به این موضوع اشاره می‌کنند که کشورهای استعمارگر اولیه (نظیر اسپانیا و پرتغالی) در هنگام یورش به سرزمینهای جدید نه تنها برتری تمدنی و فرهنگی بر بومیان آن سرزمینها نداشتند در برخی مواد از آنها عقب تر هم بودند.

بنابراین آنچه موجب گسترش استعمار و امپریالیسم شد نه برتری تمدنی و فرهنگی بلکه آزمندی تجار و تجاوز طلبی حکام اروپایی بود و آنچه استعمار برای کشورهای مستعمره به ارمغان آورد نه یک تمدن و فرهنگ برتر بلکه نابودی تمدن و فرهنگ متناسب و بومی خودشان بود. این دیدگاه را در مباحث افرادی چون ریچارد هنری تاوونی می‌توان یافت

میراثهای استعماری در کشورهای جهان سوم

۱- نخستین میراث استعماری تغییر ساختار اقتصادی کشورهای مستعمره بود. در طول حاکمیت استعمار ساختمانی

اقتصادی این کشورها به گونه‌ای تغییر یافت که به تابع نیازهای اقتصادی کشورهای استعمارگر تبدیل شد.

همگی این کشورها به تولید کننده مواد خام کشاورزی یا معدنی آن هم معمولاً از یک یا دو نوع از این مواد تبدیل شدند و تنوع تولید و خودکفایی اقتصادی خود را از دست دادند. بازار داخلی این کشورها به محل فروش اضافه تولید فراینده کشورهای استعمارگر مبدل شد و سرانجام کشور آنها به محلی مناسب برای سرمایه های اضافی کشورهای استعمارگر تبدیل شد. شرکتهای خارجی با انتقال بخشی از فعالیتهای خود به این کشورها هم مقری برای سرمایه‌های اضافی خود

پیدا کردند هم ساختار اقتصادی وابسته در این کشورها را پاسداری کردند هم نیروی کار و منابع طبیعی ارزان آنها را استثمار کردند و هم بر بازار این کشورها دسترسی و تسلط بیشتری یافتند .

۲- دومین میراث استعماری در این کشورها تخلیه منابع طبیعی انسانی و سرمایه‌ای این کشورها و انتقال آن به کشورهای استعمارگر است . این کار به اشکال گوناگونی صورت گرفته و همچنان صورت می گیرد :

از غارت مستقیم ثروتها و جواهرات تا گرفتن امتیازات پر منفعت در زمینه بهره برداری از منابع طبیعی به بهایی ناچیز از تصاحب نیروهای انسانی این کشورها به صورت برده تا فرار مغزها و نیروهای متخصص کشورهای مستعمره به کشورهای استعمارگر و از انتقال مازاد تجاری (که در اثر یک رابطه نا برابر تجاری برای استعمارگران حاصل شد. تا انتقال سود خالص شرکتها و بنگاههای اقتصادی که یا در اثر سرمایه گذاری مستقیم در این کشورها به دست می آید و یا به عنوان بهره وام و اعتبارات از بخش خصوصی یا دولتی این کشورها عاید آنها می شود . نقش منابع و سرمایه‌های منتقل شده از کشورهای مستعمره به کشورهای استعمارگر چه در دوران استعمار مستقیم و چه بعد از آن در عقب ماندگی اقتصادی کشورهای جهان سوم و پیشرفته اقتصادی کشورهای استعمارگر تا جایی اهمیت دارد که برخی از صاحب نظران آن را به عنوان مهمترین تأثیر منفی استعمار بر کشورهای جهان سوم و مهمترین عامل پیدایش یک نظام اقتصادی نامتعادل و نامتوازی در جهان معاصر می دانند .

۳- سومین میراث استعماری در کشورهای جهان سوم تغییرات ساختار اجتماعی (ساختار طبقاتی و قشر بندی اجتماعی) در این کشورها بود . تغییر ساخت اقتصادی نابودی اقتصاد بومی و ادغام آنها در بازار جهانی به نوبه خود تغییراتی در ساختمان اجتماعی این کشورها به وجود آورد . اقشار و طبقات جدیدی ظهور کردند و برخی از اقشار و طبقات پیشین یا ضعیف شدند و یا از میان رفتند . مثلاً تضعیف و سپس از میان رفتن صنایع بومی و پیشه‌های تولیدی در این کشورها که به دنبال حضور نفوذ اقتصادی استعمارگران اتفاق افتاد . اصناف و صنعتگران بومی این کشورها را از میان برد و به این وسیله امکان پیدایش و رشد یک طبقه اجتماعی مهم و مؤثر در دوران صنعتی شدن یعنی بورژوازی ملی را از این کشورها سلب کرد . در عوض طبقاتی پیدا شدند که با سازو کارهای حاکمیت استعماری مربوط می شدند از جمله می توان به پیدایش یک طبقه کوچک اما قدرتمند از تجار و واسطه گران اشاره کرد که نقش دلالی و واسطه گری را در تجارب استعماری در کشورهای جهان سوم ایفا می کردند (و امروزه نیز همان نقش را به گونه ای دیگر ایفا می کنند) این طبقه بیشتر در کشورهایی پیدا شدند که استعمارگران از طریق رابطه تجاری با مردمان بومی منافع اقتصادی

خود را پیگیری می کردند (نظیر کشورهای آسیایی) اما در کشورهایی نظیر کشورهای آمریکای لاتین که حاکمیت استعماری در قرون متمادی به طور عمده بر مبنای کشاورزی تجاری استوار بود طبقه‌ای قدرتمند از مالکان زمین به وجود آمدند . سرانجام در اکثر کشورهای مستعمره طبقه ای از کارگران اداری و نظامی به وجود آمدند که در دوران حضور مستقیم استعمار به عنوان کارگزاران استعماری عمل می‌کردند اما بعد از استقلال و پیدایش دولتهای ملی در این کشورها طبقه مزبور به عنوان کارگزار و دولتهای مقتدر متمرکز و بوروکراتیک در کشورهای جهان سوم گسترش یافت . همه این طبقات جدید بعد از استقلال سیاسی کشورهای جهان سوم نقش مهمی در جهت گیریهای اقتصادی سیاسی و فرهنگی کشورهای مزبور داشتند .

۴- آخرین میراث مهم استعمار در کشورهای جهان سوم تغییراتی است که در فرهنگ و روان شناسی اجتماعی کشورهای مزبور اتفاق افتاده و به جای مانده است در اینجا منظور ما آن بخشی از تغییرات فرهنگی نیست که به طور طبیعی و در همه جا در اثر تغییر محیط و نهادهای اقتصادی و اجتماعی پیدا می‌شوند (نظیر گسترش شهر نشینی و فرهنگ شهری یا تأثیر پذیری از اندیشه ها و افکار جدید) زیرا اینگونه تغییرات فرهنگی صرف نظر از اینکه آثار و نتایج مثبت یا منفی داشته باشند در خارج از روابط استعماری و در اثر ارتباط آزادانه و دو جانبه جوامع مختلف نیز به وجود می آیند . منظور بیشتر آن گونه فرهنگ و روان شناسی اجتماعی است که یک قوم یا یک ملت تحت سلطه در اثر تداوم سلطه قدرتهای بیگانه بر حیات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خود پیدا می کند . خصایصی نظیر خود کم بینی قومی و فرهنگی و تلاش برای تقلید از بیگانگان توطئه نگری اعتقاد به اینکه همه رویدادها تحولات و مسائلی که در کشور آنها رخ می دهد محصول طرحها و نقشه‌های قدرتهای خارجی است . سلب مسئولیت از خود و انداختن همه تقصیرها به گردن بیگانگان ، بد بینی ، کینه توزی و غیره . اهمیت اینگونه تأثیرات فرهنگی روانی استعمار بر کشورهای جهان سوم تا اندازه ای است که برخی از صاحب نظران پدیده استعمار را از این نظر بررسی و ارزیابی و از آن با عنوان فراگرد سلب شخصیت یاد می کنند .

فصل سوم : مباحث نئومارکسیسم

حوزه تفکر مارکسیستی با گرایش‌های مختلف و نحله‌های گوناگون به پژوهشی ژرف در مورد وابستگی و نابرابری پرداخته است. گرچه هم مارکسیست‌های بنیادگرا و هم نئومارکسیست‌ها استعمار و امپریالیسم را به پدیده وابستگی پیوند می‌زنند با این وجود هر دسته طبق برداشت خود به تعبیر نوشته‌های مارکس پرداخته‌اند.

مارکسیست‌های بنیادگرا معتقدند که مطالعه توسعه تا آنجا که این اصطلاح به تغییر پی در پی ساختارهای اقتصادی - اجتماعی در یک جامعه در پویش تاریخی اشاره می‌کند اساساً یک مقوله مارکسیستی است. آنان همانند لنین براین باورند که سرمایه دارای اصولاً قادر به جذب مازاد تولیدی (که باز تولید می‌گردد) نیست و بازار خارجی کالاهای ساخته شده برای کشورهای سرمایه داری صنعتی از اهمیت ویژه بر خوردار است.

مارکس بر این عقیده بود که سرمایه داری به واسطه تمایل به جهانی شدن، مناسبات سرمایه‌داری را در مناطق عقب مانده جهان می‌گستراند.

نهادهای ماقبل سرمایه داری تخریب و نهادهای مدرن سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. مارکس معتقد بود که این توسعه هنجاری با غارت آشکار مستعمرات توسط قدرتهای بزرگ سرمایه داری و با همان قانونمندی سرمایه و کار در سرمایه‌داری پیشرفته که خصلتی ناشی ناپذیر دارند انجام می‌گیرد.

مارکسیست‌های بعدی (متأخر): بر این نظر بودند که شواهد تاریخی و واقعیت‌های عینی بر خلاف نظر مارکس حاکی از آن است که گرچه سرمایه‌داری غرب در موارد نادری به توسعه مستعمرات کمک رساند ولی استثمار سرمایه داری، تقسیم نابرابر کار بین المللی و انتقال مستمر مازاد کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، نابرابری را تشدید و موجبات انباشت سرمایه در مرکز و انباشت فقر در کشورهای توسعه نیافته را فراهم ساخته است.

در ارتباط با کشورهای جهان سوم و در پوتو شرایط عینی نیمه قرن بیستم ضرورت یک بازنگری یا تفسیر دوباره از مارکسیسم احساس می‌شد. فرایند بازنگری احکام مارکس در غرب از سوی جان هابسون و روزالوکزامبورک آغاز گردید.

هر دوی این نویسندگان با شیوه خاص خود دیدگاه رایج امپریالیسم را مورد انتقاد قرار دادند. همچنین آنتونیو گرامشی نیز تحلیلی از جامعه را تحت عنوان هژمونی مطرح نمود. وی این مفهوم را برای تبیین رابطه بین مستعمرات استعمار شده جنوب ایتالیا و الجزایر از یک سو و متروپل سرمایه داری شمال ایتالیا به کار گرفت. گرامشی در مطالعه توسعه

نیافتگی در داخل یک کشور مدلی را مطرح نمود که بعد ها به نام مدل استعمار داخلی شناخته شد. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، نفومارکسیسم پرتوان تر از قبل و با توشه باری از تجربه کوشش نمود تا هر چه بیشتر بر ضعفهای مارکسیسم ارتدکس فائق آید.

اصلاحاتی که شخصیت های برجسته ای چون ژان پل سارتر و گئورگ لوگچ عرضه نمودند در کالبد بی تحرک مارکسیسم حیاتی تازه دمید. سارتر فرهنگ را جزء جدایی ناپذیر هر گونه مطالعه و شناختی از جنبش آفریقائیان در برابر استعمار عنوان نمود و لوکاچ درنگاه خود مدعی گردید که مارکسیسم لزوماً به معنی تقدم انگیزه های اقتصادی نیست بلکه بر تحلیل کلیت روابط انسانی تکیه دارد.

البته پل باران را می توان پر آوازه ترین و با نفوذ ترین نویسنده نفومارکسیست بعد از جنگ دوم جهانی محسوب کرد. تا جایی که آیدن فوستر کارتر پل باران را پدر مؤسس نفومارکسیسم نامیده است. باران با تحلیل خود از مازاد اقتصادی مدعی شد که سرمایه داری انحصاری با روبنای سیاسی ارتجاعی فاقد کارایی و غیر قابل اصلاح است.

گیلرمو اودانل و نظریه دولت اقتدارگرای بوروکراتیک :

اودانل با طرح ویژگیهای ظهور، گسترش و فروپاشی گونه خاصی از سلطه سیاسی که آن را دولت اقتدارگرای بوروکراتیک می نامد به غنای ادبیات وابستگی می افزاید.

گیلرمو اودانل بحث خود را درباره ویژگیهای دولتهای جهان سوم بر اساس تجربه آن دسته از کشورهای جهان سوم که به شدت درگیر مسائل ناشی از توسعه اقتصادی بوده اند مطرح نموده است. به ویژه او به تجربه کشورهای آمریکای لاتین توجه نموده است.

به نظر اودانل طی دهه 1960 میلادی در تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین نظیر برزیل، آرژانتین، شیلی و اوروگوئه نوع خاصی از دولت به وجود آمد که آن را دولت اقتدارگرای بوروکراتیک نامیده است. اودانل ویژگیهای اساسی اینگونه دولتها را به شرح زیر توضیح می دهد:

1- **حاکمیت بوروکراتها:** در اینگونه دولتها افرادی که پستهای سیاسی و مناصب عالی حکومتی را اشغال می کنند معمولاً تجربه و عملکرد موفقیت آمیزی را در سطوح بالای سازمانهای بوروکراتیک نظیر نیروهای ادارات دولتی و شرکتهای بزرگ خصوصی داشته اند.

۲- **انحصار سیاسی** : اینگونه دولتها چه از طریق سرکوب و چه از طریق اعمال کنترل بر انجمنهای صنفی و اتحادیه های کارگری راههای دسترسی به حکومت و ساختار قدرت را می بندند .

۳- **انحصار اقتصادی** : اینگونه دولتها در عرصه اقتصادی نیز در صدد بر می آیند تا تقاضاهای نامحدود بخشی عمومی را محدود سازند یا آن را به آینده دورتری محول کنند .

۴- **سیاست زدایی** : اینگونه دولتها می کوشند مسائل اجتماعی را به درجه مسائل فنی کاهش دهند و براین اساس برنامه ریزی برای حل این مسائل را نیز در انحصار بوروکراتهای دولتی قرار دهند و به طور کلی از مشارکت گروههای اجتماعی خارج از دولت و به ویژه توده های مردم در سیاست جلوگیری به عمل آورند .

۵- **تعمیق سرمایه داری وابسته** : دولتهای اقتدارگرای بوروکراتیک وظیفه دارند تا سرمایه داری وابسته را در جوامع تحت سلطه خود گسترش داده و تحکیم بخشند و اصولاً ظهور آنها با ضرورتهای چنین گسترش و تعمیقی پیوند دارد . اودانل دو راه را برای فروپاشی و یا استحاله دولتهای مزبور مطرح می کند، نخست اینکه برخی از این دولتها اصولاً از مرحله اول تعمیق صنعت فراتر نمی روند، یعنی قبل از آنکه به مرحله تحکیم وارد شوند استحاله می شوند و به نوع دیگری از دولتها تبدیل می شود .

دومین راهی که گیلرموادانل برای فروپاشی دولتهای اقتدار گرای بوروکراتیک ممکن می داند این است که این دولتها پس از تحکیم موقعیت خود و توفیق در زمینه برنامه تعمیق صفت به تدریج به سمت سیاستهای ملی گرایانه پیش بروند و از سرمایه خارجی فاصله بگیرند، درچنین وضعی این دولتها حتی ممکن است در صدد دموکراتیزه مردن سیاست نیز بر آیند . البته از آنجا که معمولاً دولتهای مزبور جناح بندی های داخلی دارند در مورد ضرورت و میزان دموکراتیزه کردن در درون آنها اختلاف نظرهای گاه شدیدی بروز می کند و گره های قدرتمندی با ضرورت و اولویت دموکراتیزه کردن مخالفت می ورزند و به همین دلیل معمولاً این روند با کندی و تأخیر زیاد همراه می گردد .

پیتراوانس و نظریه بحران در دولتهای اقتدارگرای بوروکراتیک

سرنوشت برخی از دولتهای اقتدارگرای بوروکراتیک در آمریکای لاتین با آن دو راه احتمالی که گیلرموادانل پیش بینی کرده بود متفاوت از کار در آمد . برزیل کشوری بود که عقیده اودانل یکی از موفقیت آمیزترین برنامه های تعمیق صنعتی شدن را طی دهه های 1960 و 1970 میلادی به پیش برده بود . چرا که برزیل در دهه 1960 و نیمه اول دهه 1970 ده در صد رشد سالانه تولید ناخالص ملی 20 در صد رشد سالانه تولیدات و 30 در صد رشد سالانه صادرات

صنعتی حرکت اقتصادی این کشور را به یک معجزه شبیه کرده بود. اما این کشور از اواخر دهه 1970 با بحرانهای اقتصادی و سیاسی گسترده ای مواجه شده بود: کاهش میزان رشد اقتصادی زیان دهی و حتی ورشکست شدن برخی شرکتها و وقوع شورشهای کارگری و مردمی از جمله مظاهر این بحرانها بود.

پیتر ایوانس که شاهد این مرحله از تحولات برزیل بود در صد بر آمد علل این بحرانها را در دولتهای اقتدار گرای بوروکراتیک توضیح دهد. وی علل این بحرانها، مشکلات و معضلات را در ماهیت توسعه وابسته برزیل می دانست. ایوانس که از مدل اتحاد سه گانه اودانل استفاده می کرد و اعتقاد داشت که پیشبرد توسعه وابسته در برزیل در اثر اتحاد سرمایه خارجی بومی و دستگاههای دولتی امکان پذیر شده است استدلال کرد که این اتحاد در عین حال که برای هر یک از طرفین حاوی منافی بود نگرانی نیز در پی داشت.

بورژوازی دولتی و سرمایه داران بومی همچنین نگران تجاوز دولت به حیطه سرمایه خصوصی بودند. شرکتها نیز نگران سر نوشت اموال و داراییهای خود در صورت بروز هر گونه طغیان ملی بودند. پیتر ایوانس به دلیل وجود این مسائل و تعارضات و نگرانیها در درون اتحاد سه گانه این اتحاد را یک مشارکت بی قرار چالش بر انگیز و پرتنش می خواند. به علاوه به نظر ایوانس مسائل دیگری نظیر افزایش رشد نقدینگی بین المللی، سرازیر شدن وامهای خارجی به سوی برزیل و امکان پذیر بودن تحمیل شرایط دشوار مربوط به توسعه اقتصادی بر طبقات پایین برزیل نیز از جمله عوامل تسهیل کننده رشد اقتصادی این کشور شد.

بر اساس این مباحث ایوانس مدعی است که دو عامل باعث وقوع بحران در کشور برزیل گردید: نخست تغییر اوضاع و شرایط بین المللی و دیگری تناقضات داخلی برزیل بود. ایوانس معتقد است مهمترین تغییری که از اواخر دهه 1970 در اوضاع بین المللی اتفاق افتاد و بر اقتصاد برزیل تأثیر گذاشت معکوس شدن جریان سرمایه بین المللی بود که به خروج سریع و دامنه دار سرمایه از برزیل منجر شد. خروج سرمایه به ویژه به صورت خروج سود شرکتها و باز پرداخت وامها روی داد. این مسائل و مشکلات تواناییهای دولت را هم در چانه زنی با شرکای درون اتحادیه سه گانه شرکتها و وامها و سرمایه بومی و هم در مواجهه با فشارهای اجتماعی داخلی کاهش داد. دولت که برای گریز از بحران همچنان دست به دامان سرمایه خارجی بود و امتیازات متعددی به آنان می داد، تحت فشار بورژوازی داخلی قرار گرفت چرا که بورژوازی داخلی در تلاش برای تأثیر گذاری بر تصمیم گیریهای دولتی و دموکارتیزه کردن دولت بود.

به نظر ایوانس در چنین شرایطی دولت در وضعیتی قرار گرفته بود که نه می توانست سیاستهای ملی گرایانه را در پیش گیرد. زیرا این سیاست به منافع سرمایه خارجی که حفظ آن برای دولت حیاتی بود آسیب می رساند و نه می توانست

کاملاً از حمایت سرمایه ملی و بورژوازی داخلی دست بردار زیرا حفظ اعتبار و مشروعیت داخلی‌اش در گرو حمایت از این سرمایه بود. جلب حمایت هر دوی اینها نیز اگر چه ناممکن نبود دست کم بسیار دشوار و پرهزینه بود. به علاوه دولت با واکنشهای وسیع و شدید طبقات پایین در مقابل فشارهای اقتصادی به ویژه با اعتراضات و اعتصابهای کارگری مواجه بود. به نظر ایوانس مجموعه این عوامل و شرایط موجب شدند که برزیل در دهه 1980 میلادی با یک دوره نسبتاً طولانی از بی‌ثباتی سیاسی و عدم اطمینان اقتصادی مواجه شود.

فصل چهارم : مباحث نظری درباره دولت و سیاست در جهان سوم

درباره خصوصیات سیاسی کشورهای جهان سوم نیز همچون ویژگیهای اقتصادی این کشورها دو دیدگاه متفاوت وجود دارد :
یک دیدگاه بر نقاط اشتراک موجود میان این کشورها تأکید می‌کند و می‌کوشد به نظریه‌های عام قابل‌تعمیم درباره ماهیت دولت و سیاست در این کشورها دست یابد و دیدگاه دیگر به تفاوت‌های موجود میان آنها توجه دارد و می‌کوشد دیدگاه‌های خاص هر کشور و یا هر دسته از کشورهای جهان سوم را در زمینه دولت و سیاست توضیح دهد .

نظریات متفکران کلاسیک درباره ویژگیهای سیاسی جوامع شرقی :

توجه به ویژگیهای دولت و سیاست در جوامع موسوم به جهان سوم به یک معنا سابقه‌ای طولانی‌تر از پیدایش و رواج اصطلاح کشورهای جهان سوم دارد . از چند قرن پیش برخی از صاحب‌نظران غربی به تفاوت بین دولتهای شرقی با دولتهای غربی توجه کرده بودند .

اگر از اشاره‌های متفکران یونان باستان نظیر هردوت و ارسطو درباره تفاوت جامعه و سیاست در کشورهای نظیر ایران با جامعه و سیاست یونان بگذاریم و اگر از اشاره ماکیاوول به تفاوت ماهوی دولت عثمانی با دولتهای اروپایی صرف نظر کنیم . طی قرون اخیر مونتسکیو از اولین و مهمترین صاحب‌نظرانی است که به این تفاوتها توجه کرده است . او در کتاب معروف خود روح القوانين ، با به کارگیری مفهوم استبداد شرقی در صدد مقایسه حکومت‌های آسیایی با حکومت‌های اروپایی بر می‌آید . وی بر اساس تجربه فئودالیسم در اروپا و مقایسه آن با امپراتوریهای بزرگ آسیا می‌گوید :

« آسیا همیشه امپراتوریهای بزرگ داشته است اما در اروپا امکان چنین امپراتوریهایی هرگز وجود نداشته است ... در آسیا قدرت سیاسی همیشه باید استبدادی باشد زیرا اگر یوغ تعبد و بردگی قوی نباشد امپراتوری تجزیه می‌شود . » مونتسکیو یکی از علل این تفاوت را ویژگیهای جغرافیایی مشرق زمین می‌داند مونتسکیو حکومت‌های اروپایی را مبتنی بر قانون ولی حکومت‌های آسیایی را مبتنی بر زور می‌داند و علت این تفاوت و پیامدهای آن را اینگونه بیان می‌کند : کشورهای اروپایی برای تداوم بقای خود ناچار بوده اند که متکی به قوانین باشند و این خصوصیت سبب پیدایش قریحه آزادی در میان این جوامع شده است در حالی که در آسیا روح تعبد و بردگی حاکم است .

دیگر متفکران اروپایی نیز مباحث مونتسکیو را درباره « استبداد شرقی » دنبال کردند . مارکس با به کارگیری مفهوم « شیوه تولید آسیایی » ضمن توضیح خصوصیات اجتماعی و اقتصادی جوامع آسیایی به ویژگیهای سیاسی این جوامع نیز

توجه کرد. مارکس ادعا می کرد که تضادهایی نظیر تضاد طبقاتی ناشی از مالکیت خصوصی یا تضاد بین شهرها و روستاها در جوامع غربی باعث تسریع تکامل اجتماعی آنها شده است در حالی که چنین تضادهایی در جوامع آسیایی وجود نداشته است. استدلال مارکس این بود که ضعف مالکیت خصوصی و پراکندگی جماعات دهقانی در جوامع آسیایی زمینه های لازم را برای تشکیل و تداوم حکومتهای خود کامه در این جوامع فراهم کرده است. چنین دولتهایی بر منابع اقتصادی تسلط دارند و از طریق بوروکراسی های ارضی تجاری که به طور عمده در شهرها هستند بر سرزمینهای وسیع و جماعات بی شمار اما پراکنده روستایی اعمال قدرت می کنند.

ویتفولگ نیز با اشاره به خصوصیات جغرافیایی و به ویژه با تأکید بر مسئله کمبود آب در جوامع آسیایی در صدد توضیح و تبیین خصوصیات سیاسی جوامع آسیایی یعنی استبداد شرقی بر آمد. او استدلال کرد که در این جوامع به دلیل نیاز کشاورزی به سیستم آبیاری مصنوعی نظیر قنات، آب بندها و کانال های هدایت آب و ناتوانی مالکان خصوصی منفرد و جماعات دهقانی در احداث و نگهداری چنین سیستم هایی به ناچار دولت در امر تولید دخالت کرده است.

از جمله اینکه دولت وظیفه احداث و حفظ شبکه های آبیاری را به دست گرفته است. این موضوع به نوبه خود به تحکیم و تداوم قدرت اقتصادی دولت بر مالکیت اراضی و تفوق سیاسی آن به خودکامگی انجامیده است.

مارکس و بر نیز با تأکید بر پیدایش و گسترش فرایند عقلانی شدن اقتصاد و سیاست در اروپایی غربی و قرار دادن دولت مدرن و بوروکراسی های عقلانی غربی در مقابل اقتدارهای سنتی نظیر نظام های سیاسی پدرسالاری و سلطانی، که به نظر وی در جوامع آسیایی - آفریقایی و آمریکای لاتین موجود بوده اند، به توضیح برخی تمایزات دیگر در میان دولت های شرقی و غربی پرداخته است. به نظر وبر در این نوع نظام های سیاسی که او از آنها با عنوان نظام های پاتریمونیل بحث می کند.

معمولاً منابع اقتصادی به پدرسالار یا سلطان تعلق دارد و او از طریق توزیع و بذل و بخشش این منابع در میان کارگزاران خود حمایت و خدمات اداری و نظامی آنها را جلب و حفظ می کند. کارگزاران در این نوع نظام های سیاسی نوکران سلاطین و پادشاهان و مردم نیز رعایای آنها محسوب می شوند.

به طور کلی و بر بر خصوصیت شخصی بودن قدرت و مشروعیت فقدان ضوابط و قوانین عمومی و همچنین خودکامگی در جوامع سنتی غیر اروپایی تأکید می کند.

مباحث نظریه پردازان نوسازی درباره دولت و سیاست :

دانیل لرنر که یکی از اولین نظریات نوسازی سیاسی را در اواخر دهه 1950 ارائه کرد در کتاب معروف خود زوال جامعه سنتی ظهور نهادها و رفتارهای سیاسی جدید نظیر پارلمان ، قانون و رفتارهای عقلانی و معطوف به قانون را در گرو ظهور شخصیت مدرن می‌داند .

به نظر او شخصیت مدرن با خصوصیاتی چون همدلی و مشارکت طلبی مشخص می‌شود . لازمه ظهور چنین شخصیتی همانا وقوع فرایندهایی نظیر صنعتی شدن و شهری شدن است . لرنر که بحث خود را در اوج جنگ سرد مطرح می‌کرد فرض را بر این گرفته بود که دموکراسی لیبرال غربی الگوی مطلوب نوسازی سیاسی است و جوامع جهان سوم بر سر یک دو راهی انتخاب هستند :

آن‌ها باید یا به مسیر غرب گام نهند و یا راه شوروی را که به نظر او راه انحرافی است ، برگزینند .

ادوارد شیلز در کتاب خود توسعه سیاسی در کشورهای جدید که در سال 1962 منتشر کرد با تأکید بر تمایز جوامع سنتی و مدرن در صد توضیح ویژگی‌های سیاسی جوامع سنتی برآمد . به نظر او در میان این جوامع تمایلی کلی به قبول اموری که گذشتگان بر آن تأکید می‌کردند وجود دارد . تبار گرایی موجود در این جوامع در حوزه سیاست به صورت قبیله گرایی و نظام‌های سیاسی سلطنتی موروثی جلوه گر می‌شود . شیلز نیز همچون لرنر به یگانه بودن راه نوسازی سیاسی اعتقاد داشت و راه مطلوب را برای جوامع جهان سوم دموکراسی لیبرال می‌دانست.

آلموند در کتابی که با همکاری پاول نوشته است بر اساس نوع و میزان مشارکت سیاسی چهار نوع نظام سیاسی را از یکدیگر متمایز ساخته است :

۱- **دموکراسی‌های صنعتی** : در این نوع نظام‌ها حدود 60 در صد مردم به صورت فعال و 30 در صد به صورت تبعی در امور سیاسی مشارکت می‌کنند و 10 در صد بقیه نیز اصولاً کاری به سیاست ندارند .

۲- **نظام‌های اقتدارگرای صنعتی** : در این نوع نظام‌ها که به نظر آلموند و پاول بیشتر در کشورهای اروپای شرقی و شوروی مستقر بودند تنها 10 در صد مردم به صورت فعال و 80 در صد به صورت تبعی در امور سیاسی مشارکت می‌کنند و 10 در صد بقیه نیز اصولاً مشارکتی ندارند .

۳- نظام‌های اقتدارگرای در حال گذار: در این نوع نظام‌ها که در کشورهای در حال صنعتی شدن جهان سوم مستقر هستند تنها 10 درصد مردم به صورت فعال و 60 درصد به صورت تبعی در سیاست مشارکت می‌کنند و 30 درصد مردم نیز اصولاً مشارکتی ندارند.

۴- دموکراسی‌های غیر صنعتی: که در کشورهایی نظیر هند مستقرند و در آن‌ها 10 درصد مردم به صورت فعال و 30 درصد به صورت تبعی در سیاست مشارکت می‌کنند و 60 درصد بقیه کاری به سیاست ندارند.

از اواخر دهه 1960 به مکتب نوسازی و از جمله مباحث نظریه پردازان این مکتب درباره نوسازی سیاسی در جوامع در حال توسعه انتقادات شدیدی شد. بخشی از این انتقادات از سوی نظریه پردازان مرتبط با مکتب وابستگی مطرح شد و بخشی دیگر نیز از سوی نظریه پردازانی مطرح شد که گرچه برخی از چارچوب‌های مکتب نوسازی را قبول داشتند به تجدید نظر در برخی از آموزه‌های این مکتب دست زده بودند.

تجدید نظر طلبان مکتب نوسازی درباره آموزه‌هایی نظیر یکدستی جوامع مدرن و جوامع سنتی همچنین یکسانی روند نوسازی در همه جوامع و سرانجام خوش بینی به حتمی بودن تسری نوسازی اقتصادی و اجتماعی به حیطه سیاست تردید کردند.

این‌نشتات که یکی از اولین تجدید نظر طلبان بود اعتقاد داشت که نه جوامع مدرن از لحاظ تنوع ساختاری و تحول نهادی و توزیع قدرت سیاسی از همانندی برخوردارند و نه روند نوسازی در کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم یکسان بوده است. نوسازی در هر یک از کشورها منطبق و روند خاص خود را داشته است. در نظر این‌نشتات ویژگی‌های روند نوسازی بیش از هر چیز به سنت‌های موجود در هر جامعه‌ای بستگی داشته است.

مباحث نظریه پردازان وابستگی درباره دولت و سیاست:

نخستین نظریه پردازان وابستگی که با تشکیل مکتب اکلا در سال 1948 مباحث خود را آغاز کردند توجه خود را به طور عمده به ویژگی‌ها و مسائل اقتصادی جوامع توسعه نیافته معطوف کرده بودند و اصولاً توجهی به ویژگی‌ها و مسائل سیاسی این جوامع نشان نمی‌دادند.

از دهه 1960 به بعد نظریه پردازان وابستگی به تدریج به مسائل و خصوصیات سیاسی جوامع جهان سوم توجه کرده آن را بررسی کردند. اسوالدو سونکل که اعتقاد داشت وابستگی و به حاشیه رانده شدن جهان سوم با فرایند سرمایه داری

وابسته دولتی همراه است به نقش دولت وابسته در تأمین زیر ساختهای لازم برای تسهیل سرمایه گذاری خارجی تأکید کرد و دولت‌های جهان سوم را کارگزاران سرمایه خارجی قلمداد کرد .

سلسو فورتادو نیز برای توضیح چگونگی تحکیم وابستگی اقتصادی در جهان سوم به نقش نیروهای اجتماعی و سیاسی داخلی از جمله به نقش دولت می پردازد . او می‌گوید هیئت‌های حاکمه در کشورهای وابسته از گروه‌های مختلفی تشکیل شده است که معمولاً با یکدیگر در ستیز هستند . بنابراین بر سر طرحی برای توسعه ملی توافق ندارند . هیئت حاکمه در این جوامع از یکسو شامل زمینداران سنتی است که به تجارت خارجی وابسته‌اند و ضمن حمایت از تجارت آزاد با دخالت دولت در اقتصاد مخالفند از سوی دیگر بخشی از هیئت حاکمه را سرمایه دارانی تشکیل می دهند که از تجارت آزاد حمایت می کنند اما در زمینه تجارت خارجی متکی به دستگاه دولتی هستند. سرانجام این هیئت‌های حاکمه شامل سرمایه دارانی است که از سوی بازار داخلی پشتیبانی می شوند و طرفدار سیاست‌های حمایتی از سوی دولت برای حفظ منافع خودشان هستند . به نظر فورتادو چنین هیئت حاکمه نامتجانسی در جوامع وابسته موجبات تحکیم سرمایه دارای پیرامونی و وابستگی اقتصاد داخلی به تصمیمات مرکز می شود . این وابستگی در دستگاه تصمیم گیری سیاسی به نوبه خود موجب تداوم توسعه نیافتگی در این جوامع می شود .

بیجان چاندرا اعتقاد دارد که دولت استعماری نماینده هیچ یک از طبقات اجتماعی مستعمره نیست و همه این طبقات را تحت سلطه سرمایه داران متروپل قرار می‌دهد. به نظر چاندرا طبقه حاکم در تملک ابزار تولید نیست بلکه ناشی از نظارت این طبقه بر دولت پیرامونی است . با همین نظارت است که ما زاد پیرامونی کنترل و به مرکز منتقل می شود . به نظر چاندرا نیروی سرکوب و دستگاه‌های اجرایی دولت پیرامونی نیز فقط برای کنترل داخلی توسعه یافته‌اند .

کاردوسو و فالتو در مطالعه ای که درباره کشورهای آمریکای لاتین انجام داده اند گر چه آموزه های اصلی نظریه وابستگی را قبول دارند وابستگی را وضعیتی پویا می دانند که محصول رابطه متقابل نیروهای داخلی و خارجی است . به عبارت دیگر آنها در کنار تأکید بر نقش عوامل خارجی به تأثیر نیروها طبقات و جنبش‌های سیاسی داخلی در ایجاد و دگرگونی وضعیت وابستگی نیز توجه می‌کنند . آنها معتقدند که جنبش‌های سیاسی مردمی در جوامع جهان در شکل دهی به دولت و فراهم آوردن امکان توسعه اقتصادی و گرایش بلند مدت به سمت دموکراسی نقش مهمی ایفا می‌کنند .

به نظر کاردوسو و فالتو در جهان سوم به دلیل تنوع ساختارهای اجتماعی تحولات تاریخی و جنبش‌های سیاسی متفاوت انواع گوناگونی از توسعه سرمایه داری و دولت در آنها ظهور کرده است . به نظر آنها نظام سلطه در کشورهای جهان سوم

نیرویی داخلی است که از طریق عملکرد اجتماعی گروههای محلی اعمال می شود اما این گروههای محلی پیوندهای محکمی با نیروهای خارجی دارند و آنچه این پیوندها را ایجاد کرده است منافع مشترک این گروهها و نیروها است . به نظر آنها تنها زمانی می توان دولت پیرامونی را ابزار نفوذ امپریالیستی دانست که در پیرامون استیلای سیاسی در دست طبقاتی باشد که منافعشان به طور مستقیم با منافع سرمایه خارجی پیوند دارد .

کاردوسو و فالتو بین دو نوع الگوی وابستگی تمایز قائل می شوند : نخست اقتصادهای جزیره‌ای که در آنها فعالیتهای اقتصادی به طور کامل در دست سرمایه های خارجی است و نیروهای داخلی کشور وابسته فقط از طریق دستمزد و مالیات با سرمایه خارجی پیوند دارند .

دوم اقتصادهای صادراتی ملی که در آنها بخش اعظم اقتصاد داخلی تحت کنترل بورژوازی داخلی است و این بورژوازی از طریق تصرف منابع بومی و استثمار نیروی کار محلی فرایند انباشت سرمایه را به پیش می برد .

به نظر کاردوسو و فالتو در الگوی اول وابستگی (اقتصادهای جزیره‌ای) دولت پیرامونی شباهت زیادی با دولتهای مستعمراتی دارد و بطور عمده ابراز سرمایه خارجی است .

وظیفه دولت در اینگونه اقتصادها حفظ نظم برای تضمین نیروی کار و منابع طبیعی و در خدمت سرمایه خارجی است در حالی که در الگوی دوم وابستگی (اقتصادهای صادراتی ملی) بلوک قدرت از جمله شامل نیروهای داخلی است و بنابراین ابراز کامل بورژوازی خارجی نیست .

مباحث نظریه پردازان نظام جهانی درباره دولت و سیاست :

آندره گوندرفرانک ویژگیهای دولت و سیاست در جهان سوم را بر اساس مدل توسعه نیافتگی و وابستگی توضیح می دهد.

به نظر فرانک آنچه باعث شکل گیری فرایند توسعه نیافتگی در جوامع پیرامونی شد دو چیز بود :

1- منابع داخلی این جوامع که با منابع موجود در جوامع توسعه یافته متفاوت بود .

2- تسلط متروپل بر این جوامع که به طور عمده از قدرت نظامی متروپل سرچشمه می گرفت .

مجموعه این شرایط به تقسیم کار جدید بین المللی انجامید که در آن توسعه صنعتی پیرامون تحت حاکمیت سرمایه انحصاری متروپل و متحدان پیرامونی اش قرار گرفت و نتیجه آن وابستگی پیرامون به صدور مواد خام و صنایع مصرفی بود که در واقع به توسعه نیافتگی در این منجر شد . به نظر فرانک خصوصیات دولت پیرامونی نیز در بطن همین فرایند

وابستگی شکل گرفت همانطور که بورژوازی متروپل به اقتصاد پیرامونی شکل می دهد قدرت دولت متروپل نیز دولت پیرامونی را مشروط می کند .

به نظر فرانک دولت پیرامونی تا حدود زیادی - و نه به طور کامل - ابزار سرمایه خارجی است . اگر در مرحله اول توسعه سرمایه داری مرحله استعماری مازاد پیرامون به وسیله دولت استعماری به متروپل اختصاص و انتقال داده می شد . در مرحله دوم استقلال سیاسی و صنعتی شدن پیرامون این دولت پیرامونی است که با اصلاحات داخلی و تدارک زیر بناهای اقتصادی زمینه تولید صادراتی را به سود ائتلاف بورژوازی متروپل و متحدان محلی اش فراهم می کند . به عبارت دیگر اصلاحاتی که به وسیله دولت پیرامونی انجام می شود در جهت هماهنگ سازی اقتصاد پیرامونی با فرایند انباشت سرمایه جهانی و در جهت ادغام کامل اقتصاد محلی در اقتصاد پیرامونی است .

اصولاً فرانک ساخت و بافت دولت پیرامونی را بر اساس زنجیره استثماری بین مرکز و پیرامون توضیح می دهد و این زنجیره را به مثابه روابط طبقاتی در سطوح محلی و بین المللی می داند . به عبارت دیگر رابطه مرکز و پیرامون همچون رابطه طبقات مسلط یک جامعه با طبقات زیر سلطه آن است . در این زنجیره استثماری طبقات مسلط مرکز با واسطه طبقات مسلط پیرامون طبقات زیر سلطه پیرامون را استثمار می کند . در واقع دولت در جوامع پیرامونی از آنجا که در دست طبقات مسلط پیرامونی (ائتلافی از بورژوازی کمپرادور و فئودالها) است ابزار سلطه طبقه مسلط مرکز (طبقه سرمایه دار انحصاری) است به طور کلی به نظر فرانک دولت پیرامونی پیش از اینکه در خدمت بورژوازی و سرمایه داخلی بومی باشد در خدمت سرمایه خارجی است .

این دولت در عرصه اعمال سلطه داخلی و سرکوب طبقات زیر سلطه داخلی خود دولتی قوی است اما در عرصه بین المللی و در ارتباط با طبقات مسلط مرکز دولتی ضعیف است . فرانک معتقد است که اقتدار گرا شدن دولت در جهان سوم به دلیل استقرار و نهادینه شدن نظامی گری در این جوامع تحکیم می شود .

امانوئل والراشتاین همچون فرانک معتقد است که دولتها محصول فرعی نظام بین المللی هستند . به نظر والراشتاین دولت - ملت بیرون از نظام جهانی قرار ندارد . دولتها نیز از الگوی تقسیم کار نظام جهانی (مرکز پیرامون و شبه پیرامون) پیروی می کنند . او اصولاً سطح دولت - ملت را برای تحلیل سیاست قبول ندارد و معتقد است دولت اساس سیاسی نظام جهانی سرمایه داری نیست بلکه اساس سیاسی این نظام را یک مبارزه طبقاتی بین المللی در سطح کل نظام تشکیل می دهد . این مبارزه طبقاتی همچون یک نظام فئودالی به صورت سلسله مراتبی گرفته است که از سطح طبقات

مسلط در جوامع مرکز تا طبقات زیر سلطه در جوامع پیرامونی ادامه دارد. تقریباً همان زنجیره استثماری که فرانک به آن معتقد بود.

والراشتاین معتقد است که کارویژه دولت - ملتها این است که آزادی عمل سیستم جهانی را کاهش دهند و به منظور ایجاد مطلوبیت بیشتر نسبت به سایر دولت - ملتها وارد نظام جهانی شوند.

در نظر والراشتاین ویژگیهای دولتها و نقاط قوت و ضعف آنها را نمی توان به خصوصیات داخلی و ویژگیهای فرهنگی آنها نسبت داد بلکه این خصوصیات تنها بر حسب موقعیت و نقش ساختاری که یک کشور در لحظه معینی از زمان در نظام اقتصاد جهانی ایفا می کند مشخص می شود.

به نظر والراشتاین در طول تاریخ نظام جهانی از قرن شانزدهم میلادی تسلط مرکز بر پیرامون شکلهای مختلفی به خود گرفته است. آشکارترین شکل این تسلط تصرف قهر آمیز مناطق پیرامونی و تبدیل آن به مستعمرات بوده است. در برخی ادوار دیگر یا در برخی از بخشهای پیرامون کشورهای مختلف مرکز در صدد ایجاد و گسترش مناطق نفوذ بر آمدهاند و در این مناطق دولتهای دست نشانده خود را به وجود آوردهاند. اینگونه دولتهای پیرامونی دست نشانده، پیوندهای اقتصادی نزدیکی با قدرت پیشینیان خود بر قرار کردهاند. برخی دولتهای پیرامونی نیز دست نشانده یک قدرت خاص نبوده اند بلکه یک یا چند قدرت به گونه ای عمل کرده اند که مطمئن شوند این دولتها سیاستهای هماهنگ با بقای الگوی اساسی استثمار پیرامونی را در پیش می گیرند.

نظر والراشتاین درباره دولتهای شبه پیرامونی این است که چون اینگونه دولتها از ثروت و قدرت بیشتری در مقایسه با پیرامون برخوردارند و به نوبه خود از استثمار و تسلط بر مناطق پیرامونی حوزه خود سود می برند در نتیجه از استقلال عمل نسبی بیشتری برخوردارند. دولتهای شبه پیرامون در واقع به عنوان متحدان منطقه ای دولتهای مرکز عمل می کنند.

تیلمان اورس و نظریه دولت پیرامونی

تیلمان اورس می گوید یک نظریه عام درباره دولت در جهان سوم تدوین کند. وی دولت بورژوازی را تبلور ظاهری منافع کل جامعه بر اساس نظام سرمایه داری تولید و توزیع می داند و ضرورت وجود آن را ناشی از شرایطی می داند که برای تولید سرمایه داری لازم است. به عبارت دیگر او دولت در جوامع سرمایه داری را تضمینی برای شرایط عام باز تولید سرمایه داری می داند. اورس سپس این نکته را یاد آوری می کند که برای شناخت ماهیت دولت در جوامع پیرامونی باید ویژگیها و الزامات سرمایه داری در این جوامع را بشناسیم.

به نظر اوریس ، جوامع جهان سوم جوامعی هستند که نظام سرمایه داری در آنها همزمان با فرایند پیدایی و تکامل سرمایه‌داری استقرار نیافته بلکه تنها پس از تکامل این نظام و تبدیل شدنش به شیوه تولید غالب در جوامع دیگر نظام سرمایه داری به جوامع پیرامونی راه یافته است .

این تأخر به نظر اوریس موجب پیدایش دو خصوصیت مهم در این جوامع شده است :

- 1- تعدد صورت بندی اجتماعی یعنی وجود همزمان چند شیوه تولید و ادامه حیات گروهها و طبقات اجتماعی و خرده فرهنگهای متعدد متعلق به شیوه های چند گانه تولید
- 2- باز تولید وابسته به بازار جهانی یعنی اینکه عوامل عمده تولید و باز تولید اقتصادهای پیرامونی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی به طور عمده از طریق بازار جهانی به کشورهای پیرامونی انتقال یافته است و از این رو تحت الشعاع منافع اقتصادی طبقه حاکم کشورهای مرکز و تحت کنترل سیاسی این طبقات قرار دارند.

به نظر اوریس دولت پیرامونی چهار نقش اصلی ایفا می کند که به شرح زیرند :

- 1- تضمین ادغام جوامع پیرامونی در بازار جهانی
 - 2- تضمین قوانین عام مبادله
 - 3- تضمین نیروی کار
 - 4- تضمین شرایط عام و مادی تولید
- ابزارهای دولت پیرامونی :** به نظر اوریس دولت پیرامونی برای انجام وظایف چهار گانه فوق چهار ابزار مهم یعنی پول ، قانون ، ایدئولوژی و زور در اختیار دارد اما این دولت در به کارگیری هر یک از این ابزارها با مشکلات خاصی مواجه است.

فصل پنجم: نظریه‌های کلاسیک سیاسی

برای بررسی نظریه‌های اولیه‌ی امپریالیسم می‌باید از تفسیرهای سیاسی کلاسیک آغاز کنیم که در دهه‌های آخر قرن نوزدهم ارائه شد و از سوی اندیشمند آلمانی هاینریش فریدیونگ مورد نقد و بررسی قرار گرفت و به حیطة مباحث علمی راه یافت.

از نظر فریدیونگ، امپریالیسم ایدئولوژی‌ای ملی‌گرایانه برای گسترش سلطه دولتی خاص است و همچنین سیاستی است که براساس رقابت پایان‌ناپذیر میان حکومت‌هایی شکل می‌گیرد که نظام جهانی را تشکیل می‌دهد. نظریه‌های دولت‌گرا درباره‌ی امپریالیسم که بر پایه‌ی گسترش اراضی استوار بود، همبستگی نزدیکی با انگاره‌ی ملی‌گرایی داشت، زیرا عموماً امپریالیسم را نتیجه‌ی ایجاد یک کشور می‌دانست.

نظریه‌های کلاسیک اقتصادی

مارکسیست‌ها و نظریه‌پردازان لیبرال اقتصاد سرمایه‌داری اغلب اعتقاد داشتند امکانات رشد نظام نوین سرمایه‌داری محدود است و بنابراین، مهم و حتی ضروری است که این نظام به سرزمینهای دست نخورده یا آن گونه که امروز نامگذاری کرده‌اند، مناطق رشد نیافته جهان، دست‌اندازی کند.

پس از آغاز قرن بیستم، هابسون نظریه‌ای درباره امپریالیسم نو ارائه داد، هر چند که در حال حاضر این نظریه با همه جزئیات خود کهنه به شمار می‌آید، اما در زمان خود از نفوذ بسیاری برخوردار بود.

اقتصاددانان حرفه‌ای هابسون را به عنوان آماتور تقسیم می‌کردند، زیرا در نظریه‌ی او تفاوت نظام‌های اقتصادی مورد ملاحظه قرار نگرفته است. اما تصادفی نبود که افرادی مانند کینز، نظریه‌های او را باز یافتند و نظریه مصرف ناکافی او را با همه کاستی‌ها احیاء کردند.

نظریه‌های مارکسیستی امپریالیسم

نظریه‌های کلاسیک مارکسیستی و مارکسیست - لنینیستی

ریشه همه نظریه‌های مارکسیستی امپریالیسم با متغیرهای گوناگون‌شان را می‌توان در آثار فلاسفه و اقتصاددانان سیاسی بورژوازی قرن نوزدهم یافت.

مارکس مانند اقتصاددانان قدیمی‌تر، سرمایه‌داری را نظامی بسته تفسیر می‌کرد که می‌توان آن را در چند مفهوم کلی خلاصه کرد که آینده را قابل پیش‌بینی می‌کند. به نظر او گسترش جهان سرمایه‌داری صنعتی هدفمند، اجتناب‌ناپذیر است. او به اضمحلال نظامهای اقتصادی و اجتماعی قدیمی با دید تأسف نمی‌نگریست، بلکه آن را مرحله‌ای لازم برای رسیدن به سرمایه‌داری و در نهایت کمونیسم می‌دانست. با ایجاد مناطق بزرگ اقتصادی و در نهایت، به طور غیرمستقیم با امپریالیسم موافق بود و آن را مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر از تاریخ جهان تلقی می‌کرد و مخالفت با آن را بیهوده می‌دانست. از دیدگاه مارکس، هر چند گسترش سرمایه‌داری در بخشهای رشد نیافته‌ی جهان برای توده‌ها عذاب‌آور است، اما در نهایت برای بشریت سودمند خواهد بود.

با ورود فریدریش انگلس به صحنه در دهه‌ی 1890، معیارهای تفسیر امپریالیسم تغییر یافت. او اولین کسی بود که فرضیه تضاد بنیادین میان ظرفیتهای تولیدی و مصرفی جامعه سرمایه‌داری را مطرح کرد و به پدیده‌ی گسترش امپریالیسم از این بعد اشاره کرد.

در آغاز، گرایش مسلط در اردوگاه سوسیالیسم این بود که امپریالیسم ادامه‌ی مستقیم استعمار است. بخصوص آنکه منتقدان سوسیالیسم و راست‌گرای نزدیک به سنت تجاری آزاد، آن را به عنوان پدیده‌ای مضر برای بازرگانان، طرد می‌کردند. کائوتسکی بر این باور بود که امپریالیسم نیازی اقتصادی نیست، بلکه تنها، یکی از راههای ترغیب گسترش سرمایه‌داری است.

نخستین تئوری مارکسیستی درباره‌ی امپریالیسم را رودلف هیلفردینگ اتریشی ارائه داد. هیلفردینگ در سال 1920 کتاب «سرمایه ملی» را منتشر کرد. در این کتاب با امپریالیسم نه به عنوان پدیده‌ی جانبی، بلکه به عنوان عنصری لازم و ملزوم سرمایه‌داری در مرحله‌ی از رشد، پس از تجارت آزاد برخورد شده است. هیلفردینگ نظریه‌ی امپریالیسم خود را در تضاد با نظریه‌ی شومپیتر عرضه می‌کند. به رغم اینکه شومپیتر کارتلها، سرمایه‌داری انحصارگرا را در ذات سرمایه‌داری نمی‌داند و آنها را در درجه نخست معلول عوامل سیاسی می‌داند، استدلال هیلفردینگ امپریالیسم را از جنبه سرمایه مالی (سرمایه بانکها) تحلیل کرد.

رزا لوکزامبورگ در سال 1913، یعنی چند سال پس از انتشار اثر هیلفردینگ، کتاب انباشت سرمایه را منتشر کرد. او این کتاب را به عنوان متممی لازم برای نظریه‌ی مارکس درباره‌ی رشد سرمایه‌داری نوین تحریر کرد. ضعف نظریه‌ی لوکزامبورگ در این بود که متعصبانه از نگرش کلی مارکس درباره‌ی سرمایه پیروی می‌کرد و همچنین به نظریه‌ی سطحی مصرف نامکفی متکی بود. علاوه بر این، بحث او همواره تحت‌الشعاع ملاحظات سیاسی قرار می‌گرفت و منطقی آن محدود می‌شد.

لوکزامبورگ اولین کسی بود که به نقش نظامی‌گری به عنوان وسیله‌ای فرعی برای انباشت سرمایه توجه می‌کرد. از نظر لوکزامبورگ سرمایه‌داری برای گسترش خود نیاز به سرزمینهایی دارد که هنوز از لحاظ اقتصادی دست نخورده‌اند. اثر مشهور لنین تحت عنوان «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری» که در بهار 1916 در سوئیس به رشته تحریر درآمد متگی بر باورهای هیلفردینگ و هابسون بود. البته، عقاید بوخارین نیز در آن بی‌تأثیر نبود و از آثار اقتصاددانان بورژوا نیز در آن بهره‌برداری شده است. لنین با خشونت علیه این نظر لوکزامبورگ بحث کرد که سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون وابستگیهای مستعمراتی زنده بماند با این حال، در این مورد با روزالوکزامبورگ توافق داشت، که امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری است، زیرا لوکزامبورگ از «بالاترین درجه‌ی بلوغ در واپسین دوره‌ی زندگی سرمایه‌داری» سخن گفته بود. به نظر لنین امپریالیسم مرحله‌ی انحصارگرایی سرمایه‌داری است. استالین در 1924 گفت: «امروز قانون توسعه و رشد ناموزون کشورهای امپریالیستی و اجتناب‌ناپذیری جنگهای امپریالیستی بیش از همه عمل می‌کند. تا این اواخر نظریه‌ی مارکسیستی - لنینیستی بر این دکتری استوار بود. نخستین بار در کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی (1956) بود که نظریه‌ی «همزیستی مسالمت‌آمیز» میان نظامهای اجتماعی متفاوت اعلام شد.

متغیرهای مائوئیستی نظریه‌ی مارکسیسم - لنینیسم

از دهه‌ی 1930 به بعد، تفسیرهای سنتی مارکسیسم - لنینیسم با رقیبی جدی تحت عنوان نظریه‌ی مائوئیستی امپریالیسم روبرو بوده‌اند. این نظریه در مناطقی از جهان نفوذ قابل توجهی داشته است که زیر کنترل مستقیم یا غیرمستقیم اتحاد شوروی نبوده است، هنوز هم این نفوذ وجود دارد. مائوئیسم در مقایسه با مارکسیسم - لنینیسم، همیشه بر عمل، و نه صرف نظریه تأکید داشته است و فرضیه‌های آن نیز از لحاظ نظری چندان معتبر نیستند. مائوتسه - تنگ اساساً پیرو لنین و استالین بود برای مثال، در مقاله‌ای به سال 1937 درباره تضاد می‌نویسد:

در حالی که سرمایه‌داری در دوران رقابت آزاد، به صورت امپریالیسم تکامل یافت، تغییری در ماهیت تضادهای طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی یا در ماهیت جامعه سرمایه‌داری حاصل نشد.

مائوئیسم از کمونیسم بنیادگرایی زاده شد که همیشه جنبه‌ای نظامی‌گرایانه داشت، نظامی‌گری ویژگی اصلی مائوئیسم شد. متغیر مائوئیسم شد. متغیر مائوئیستی نظریه‌ی امپریالیسم در درجه نخست و بیش از هر چیز بر پایه مفهوم «جنگ

عادلانه» علیه قدرتهای سرمایه‌داری استوار است. از دیدگاه مائوئیست، کمونیسم فقط از راه انقلاب توده‌ای و جنگ آشکار علیه امپریالیسم می‌تواند پیروز شود، و رهبری این مرحله بر عهده‌ی کشورهای جهان سوم است. به نظر مائو «همه‌ی امپریالیست‌ها و مرتجعان را در ماهیت، و از دیدگاه استراتژیکی باید چون ببرهای کاغذی به حساب آورد.

تفاسیر جدید امپریالیسم

نویسندگان زیادی هستند که امپریالیسم نو را اساساً حاصل جنبشهای ملی‌گرایانه توده‌ای در قرن نوزدهم می‌دانند. بدین ترتیب که در مسیر رشد و تکامل جوامع غربی، از آزادی‌خواهی به خودکامگی و سلطه‌گرایی پیدا کرد و در نهایت به تباهی جامعه منجر شد.

هانا آرنت در کتاب «ریشه‌های خودکامگی» می‌گویند: ایدئولوژی‌های نژادگرایانه امپریالیسم و ساختارهای ضد دموکراتیک سیاست امپریالیستی آغاز شکل‌گیری فاشیسم بود. او بر وجوه مشترک ایدئولوژیک میان طرز تفکر امپریالیستی و فاشیستی تأکید خاصی داشت.

نظریه‌ی امپریالیسم تجارت آزاد

مهمترین ابتکاری که در تکامل نظریه‌های غربی امپریالیسم پدید آمد، مفهوم «امپریالیسم غیررسمی» است. نظریه‌ی «امپریالیسم غیررسمی» که جایگزین تعریف کلاسیک امپریالیسم به مفهوم محدود حکومت استعماری شده است، تحولی در مفهوم امپریالیسم ایجاد کرد و راه تکامل جدیدی در نظریه امپریالیسم باز نمود. مطالعات امریکایی‌ها درباره‌ی نظریه‌ی امپریالیسم غیررسمی یا تجارت آزاد، بیشتر توسط ویلیام اپلمن ویلیافر و والتر لافیبر انجام شده است.

3- امپریالیسم به مثابه سرمایه‌داری انحصاری دولتی

موریس داب ویل سوئیزی در نوشته‌های خود، «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» را به ویژه در دهه‌ی 1930 مرحله کیفی و جدیدی از تکامل سرمایه‌داری انگاشتند که ویژگی آن افزایش دخالت دولت در پویای اقتصادی است. فرانک امپریالیسم را در مفهوم گسترده‌ای به عنوان آخرین مرحله نفوذ اقتصادی در کشورهای جهان سوم تعریف می‌کند. هدف نهایی امپریالیسم، پیوند دادن نهادهای اقتصادی و سیاسی کشور به نظام سرمایه‌داری است.

هابسون

ج.ا. هابسون (1858-1940) روزنامه‌نگار و اقتصاددان لیبرال انگلیسی بوده که به شدت تحت تأثیر عقاید مارکسیستی قرار داشت و نقش مهمی در توسعه‌ی حزب کارگر انگلستان ایفا کرد. او به عنوان اقتصاددان نظریه‌ی خود را ابتدا در سال

189 بدین صورت ارائه کرد که:

مصرف ناکافی دلیل عمده‌ی بیکاری و مشکلات اقتصادی است.

لنین نظریه صلح‌طلبانه و بورژوا مآبانه‌ی هابسون را گرفت و آن را اساس نظریه مارکسیستی خود قرار داد. و به شدت تحت تأثیر بینش و عمق کار هابسون قرار گرفت و تنها ایرادی که به کتاب او گرفت این بود که از هابسون سوسیال -

لیبرال نمی‌توان انتظار داشت که دریابد تضادهای امپریالیسم تنها می‌تواند از طریق انقلاب طبقه کارگر حل شود.

هابسون در فصل سوم کتاب امپریالیسم نظر پیروان جدید مالتوس در حمایت از سیاستهای امپریالیستی را بر این اساس که امپریالیسم راهی برای خلاصی از جمعیت اضافی است، رد می‌کند. پیروان مالتوس معتقدند که توسعه‌طلبی امپریالیستی به علت اینکه می‌تواند باعث جذب مقداری از جمعیت اضافی بریتانیا شود و این جمعیت اضافی را مورد بهره‌کشی قرار دهد، مطلوب و حتی ضروری می‌دانند، زیرا قدرت باز تولید طبیعت هیچ حد و مرزی ندارد.

هابسون در فصل سوم کتاب امپریالیسم نظر پیروان جدید مالتوس در حمایت از سیاستهای امپریالیستی را بر این اساس که امپریالیسم راهی برای خلاصی از جمعیت اضافی است، رد می‌کند. پیروان مالتوس معتقدند که توسعه‌طلبی امپریالیستی به علت اینکه می‌تواند باعث جذب مقداری از جمعیت اضافی بریتانیا شود و این جمعیت اضافی را مورد بهره‌کشی قرار دهد، مطلوب و حتی ضروری می‌دانند، زیرا قدرت باز تولید طبیعت هیچ حد و مرزی ندارد.

هابسون می‌گوید: که در همه‌ی کشورهای پیشرفته، توسعه‌ی سرمایه‌داری باعث بوجود آوردن قدرت تولید اضافی و سرمایه اضافی می‌شود. در همه کشورهای رشد قدرت تولید از رشد مصرف پیش می‌گیرد و کالاهای تولید شده به مراتب بیشتر از مقداری است که به طور سودآوری بتواند در بازار به فروش برسد و سرمایه موجود بیش از حدی است که به طور سودآوری بتواند سرمایه‌گذاری شود.

به عقیده هابسون این شرایط اقتصادی، ناشی از مازاد سرمایه است که ریشه اصلی امپریالیسم را به وجود آورد.

آزادسازی تجاری، مالی و سرمایه‌گذاری

مهمترین ویژگی‌های جهانی شدن اقتصادی:

(1) برداشتن موانع ملی امور اقتصادی

(2) گسترش بین‌المللی فعالیت‌های تجاری، مالی، تولیدی

(3) رشد فزاینده‌ی قدرت شرکت‌های فراملیتی و نهادهای ملی بین‌المللی

از میان جنبه‌های سه‌گانه‌ی آزادسازی (مالی، تجاری و سرمایه‌گذاری)، فرآیند آزادسازی مالی بیشتر مورد توجه و تأکید بوده، به طوری که آزادسازی کنترل‌ها بر جریان‌ها و بازارهای مالی، شدید و پیشروتر از سایرین بوده است.

جهانی شدن تصمیم‌گیری

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین و عمده‌ترین مشخصه‌ی فرآیند جاری جهانی شدن عبارت از جهانی شدن سیاست‌های ملی و ساز و کارهای تصمیم‌گیری باشد. سیاست‌های ملی شامل حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فن‌آوری که تا به امروز در صلاحیت و نظارت دولت‌ها و بخش خصوصی آن کشور بود، اکنون به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر و نفوذ روندها، نهادهای بین‌المللی و شرکت‌های بزرگ خصوصی و بازیگران اقتصادی - مالی قرار گرفته است. این امر به تضعیف حاکمیت ملی منجر شده و توانایی حکومت‌ها و مردم در انتخاب گزینه‌های سیاست‌های مستقل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را با محدودیت مواجه ساخته است. بخشی از روند تضعیف توانمندی و ظرفیت سیاست‌گذاری‌های ملی، به آزادسازی بازارها و پیشرفت‌های فنی مربوط می‌شود.

امروزه حکومت‌ها مجبور به اجرای سیاست‌هایی هستند که با تصمیمات و قواعد نهادهای بین‌المللی منطبق می‌باشند و از میان این نهادهای مهم می‌توان به «بانک جهانی» «صندوق بین‌المللی» و «سازمان تجارت جهانی» اشاره کرد. فرآیند جهانی شدن که سازمان ملل در پی اشاعه‌ی آن است. در حاشیه قرار گرفته است که این امر ماهیت فرآیند جهانی شدن را منعکس می‌کند. نهادهای مذکور اصول آزادسازی و مدل «لسه‌فر» [آزادی اقتصادی] را ارتقا داده و به منافع بازرگانی اولویت ویژه‌ای بخشیده‌اند و بنابراین در جهانی شدن سیاست‌گذاری، موقعیت برتر و پیشتازی به دست آورده‌اند.

افزایش نابرابری و آثار جهانی شدن

جهانی شدن عبارت از فرآیندی نابرابر با توزیع نابرابر سودها و زیان‌ها است. به این ترتیب روندهای جهانی شدن، قطب‌بندی شدن، تمرکز ثروت و حاشیه‌ای شدن به واسطه‌ی فرآیندهای مشابهی به یکدیگر مرتبط می‌گردند. بنابراین جهانی شدن، افشار مختلفی از کشورها را به طور متفاوت تحت تأثیر قرار می‌دهد. این فرآیند و اثرات آن در سطح گسترده‌ای می‌تواند به صورت ذیل مورد ارزیابی قرار گیرد.

الف) رشد گسترش در تعداد محدودی از کشورهای فعال و پیشتاز

ب) رشد متوسط و با نوسان در برخی از کشورهایی که می‌کوشند خود را با چارچوب «جهانی شدن - آزادسازی» همساز و منطبق نمایند.

ج) و تجربه‌ی حاشیه‌ای شدن و اضمحلال کشورهای که قادر به خروج از مشکلات واقعی مثل قیمت پایین کالاهای اولیه و بحران بدهی‌ها نمی‌باشند و از تحمل مشکلات آزادسازی و کسب منافع از قبل فرصت‌های صادراتی ناتوان هستند. براساس گزارش تجارت و توسعه 1997، این روندهای نابرابری، ریشه در ظهور نیروهای ناشی از آزادسازی شتابان دارد. این روندها عبارتند از:

الف) نابرابری فزاینده‌ی دستمزدها در شمال و جنوب بین کارگران ماهر و غیرماهر (عمدتاً به واسطه‌ای کاهش اشتغال صنعتی کارگران غیرماهر و سقوط شدید دستمزدهای واقعی آنها)

ب) سود بالای نیروی سرمایه در مقایسه با نیروی کار

ج) و منابع ناشی از آزادسازی قیمت محصولات کشاورزی که سود آن عمدتاً نصیب بازرگانان (به جای کشاورزان) شده است.

مسائل کلیدی در تجارت

شاید مهمترین جنبه‌ی جهانی شدن در عرصه تجارت برای اکثریت کشورهای در حال توسعه را بتوان در کاهش مداوم ارزش کالاهای صادراتی آنها و انتقال حجم عظیمی از منابع حیاتی کشورهای در حال توسعه صادرکننده‌ی مواد اولیه به دلیل تغییر شرایط تجاری و نوسان درآمد حاصل از صادرات مشاهده تبیین نمود.

قیمت کالاهای اولیه و شرایط تجاری

به طور اساسی هنوز هم تجارت استعماری که براساس آن مستعمرات به صدور مواد خام و کشورهای استعمارگر به تولید محصولات صنعتی مبادرت می‌کردند، تغییر نیافته است. بسیاری از کشورهای در حال توسعه هنوز هم عمدتاً به صدور کالاهای اولیه به شمال و وارد نمودن محصولات صنعتی از آنها می‌پردازند. براساس شرایط ناعادلانه‌ی تجاری، قیمت کالاهای اولیه در مقابل کالاهای ساخته شده، روند نزولی داشته و بسیاری از کشورهای جنوب از خسارات سنگینی در این مسیر رنج می‌برند.

پیشنهادها و راه کارها

الف) مسئله روند کاهش قیمت‌های مواد خام و شرایط تجاری کشورهای جنوب باید مجدداً از طریق یک کنفرانس یا کنوانسیون بین‌المللی یا دیگر ساز و کارهای نهادی مورد توجه قرار گیرند.

ب) کشورهای جنوب می‌توانند جهت‌گیری‌ها و نگرش خود را نسبت به موافقتنامه‌های مربوط به مواد اولیه یا دیگر

شیوه‌های همکاری بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را با تمرکز ویژه بر بازارها و آثار منفی اجتماعی و زیست محیطی مورد بازبینی و ملاحظه‌ی مجدد قرار دهند.

ج) در صورت عدم امکان تلاش‌های مشترک تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان جهت بهبود شرایط تجاری مواد اولیه، تولیدکنندگان مواد صادراتی می‌توانند در جهت تعدیل و بهبود عرضه‌ی محصولات تولیدی اقدام کنند.

د) بهبود شرایط تجاری جنوب در مقابل شمال، ساز و کار ارزشمندی برای تغییر جریان فعلی منابع اقتصادی جنوب به سمت شمال محسوب می‌گردد.

ه) نهادهای مرتبط بین‌المللی از قبیل آنکتاد باید کاربرد بیوتکنولوژی را برای بهبود کیفیت و کمیت مواد خام کشورهای در حال توسعه مورد توجه و بررسی قرار دهند.

آزادسازی تجاری

در رویکرد کشورهای در حال توسعه عموماً و متفکران خصوصاً نسبت به موضوع آزادسازی تجاری تناقض دارند. از یک طرف دائماً متذکر می‌شوند که «ما به آزادسازی تجاری که برای رشد و توسعه، مثبت و ضروری است متعهدیم.» از طرف دیگر بسیاری از کشورهای در حال توسعه فعالانه از این امر شکایت می‌کنند که از این امر شکایت می‌کنند که آزادسازی تجاری برای اقتصادهایشان نتایج منفی به بار آورده و یا آنها را به حاشیه رانده است.

آزادسازی تجاری می‌تواند موجب تشدید جریان واردات بدون رشد صادرات شود (که اغلب هم‌چنین شده است). این مسئله می‌تواند باعث افزایش کسری‌های تجاری، به هم خوردن تراز پرداخت‌ها، تداوم یا بدتر شدن شرایط بدهی خارجی و در نتیجه رکود یا تورم پایدار گردد.

پیشنهاد و راه‌کارها

1. آزادسازی تجاری نباید با سرعت و اتوماتیک وار به عنوان یک هدف و یا در یک شیوه‌ی گسترده دنبال شود، بلکه ترجیحاً آن چه که اهمیت دارد عبارت از: کیفیت، زمان‌بندی، توالی و دامنه‌ای آزادسازی (به ویژه آزادسازی واردات) است.

2. کشورهای در حال توسعه باید توانایی، آزادی عمل و انعطاف لازم برای گزینش‌های راهبردی در طراحی سیاست‌های مالی، تجاری و سرمایه‌گذاری را داشته باشند تا زمینه‌های لازم برای تصمیم‌گیری در مورد دامنه و میزان آزادسازی تجاری را فراهم کرده و با ترکیب حمایت از شرکت‌های محلی و امور کشاورزی به شایستگی از عهده‌ی این مهم برآیند تجاری را فراهم کرده و با ترکیب حمایت از شرکت‌های محلی و امور کشاورزی به شایستگی از عهده‌ی این مهم برآیند.

3. باید نسبت به طرح و برنامه‌ریزی که کشورهای در حال توسعه را به آزادسازی تجاری تشویق می‌کند، بویژه کاهش تعرفه‌های صنعتی در چارچوب سازمان تجارت جهانی احتیاط بیشتری به خرج داد.

همچنین نابرابری‌ها و عدم توازن‌ها به عنوان مهمترین عامل بر سر راه ایجاد نظام تجارت جهانی باید از بین برود.

مشکلات اصلی دور اروگوئه:

الف - تداوم حداکثر تعرفه‌ها

ب - عدم موفقیت حذف تدریجی سهمیه منسوجات

ج - افزایش موانع غیرتعرفه‌ای از قبیل شیوه‌های ضد دامپینگ

د - تداوم حمایت شدید در بخش کشاورزی

مسائل کلیدی در امور مالی:

الف - آزادسازی مالی

ب - اثرات زودگذر و منفی جریانهای سرمایه‌ی کوتاه‌مدت

ج - واکنش نامناسب در قبال بحرانهای مالی و بدهی‌ها

د - فقدان ساز و کارهای تقسیم وظایف

هـ - فقدان شفافیت و قاعده در بازارهای مالی بین‌المللی

الف - آزادسازی مالی

جهانی شدن در بخش مالی، تحت تأثیر عوامل چندی قرار گرفته است. برخی از مهمترین عوامل عبارتند از:

- گزینه‌ی سیاست گذاری تعداد کثیری از کشورها (که عمدتاً توسط کشورهای در حال توسعه دنبال می‌شود). برای

تنظیمات و آزادسازی مالی (یک کشور مسیر جریان‌های سرمایه‌ی بین‌المللی را هموار می‌کند).

- توسعه فن‌آوری مخصوصاً ارتباطات الکترونیک (که تسهیل‌کننده‌ی تحرکات گسترده‌ی مالی بین‌المللی است).

- ظهور ابزار نوین مالی و نهادهای مالی

- فروپاشی نظام نرخ ارز ثابت بین‌المللی

پیشنهادهاى سطح بین‌المللی در مورد امور مالی کشورهای در حال توسعه عبارتند از:

الف - شفافیت و قاعده‌مندی بیشتر در بازارهای مالی بین‌المللی

ب - توقف بدهی و تدابیر منظم برای کنترل بدهی‌ها

ج - توانمندسازی محیط بین‌المللی برای کنترل سرمایه

د - مدیریت بین‌المللی نرخ‌های ارزی

و - اصلاح چارچوب سیاست‌ها اقتصاد کلان

4 نکته تئوریک از خطوط دفاعی یک کشور بدهکار که در معرض مشکلات گسترده مال و ارزی قرار گرفته است:

الف) سیاست‌گذاری‌های داخلی (به ویژه سیاست پولی و نرخ بهره) برای برگرداندن اعتماد بازار و ارتقای آن، گرفته است:

ب) حفظ ذخایر خارجی کافی و اعتبارات لازم

ج) استفاده از یک وام‌دهنده بین‌المللی به عنوان آخرین گزینه برای تسهیل امور تسویه حساب‌های لازم

د) و توقف یکجا بندی بدهی‌ها همراه با اعمال محدودیت‌های ارز خارجی و آغاز مذاکرات برای تدابیر منظم امور مربوط

به بدهی‌ها

پیشنهاد‌های سطح ملی در مورد امور مالی کشورهای در حال توسعه عبارتند از:

الف - لزوم احتیاط در قبال آزادسازی مالی و جهانی شدن

ب - اتخاذ یک سیاست جامع ملی در قبال جریان سرمایه

ج - مدیریت بدهی استقراض خارجی

د - مدیریت بین‌المللی نرخ‌های ارزی

و - اصلاح چارچوب سیاست‌های اقتصاد کلان

حفظ یا افزایش منابع خارجی در یک سطح معقول و متوازن وظیفه‌ی دشوار و پیچیده‌ای است. در این میان عوامل

متعددی دخیلند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

1. صادرات و واردات

2. پرداخت خدمات تجاری

3. بازپرداخت بدهی و بهره‌ی آن‌ها

4. جریان‌های داخلی و خارجی سرمایه‌های کوتاه مدت

5. سطح سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و جریان قرضه‌های خارجی جدید

عوامل موثر در پایین بودن یا بالا بودن تراز پرداختها عبارتند از:

1. روندهای تجارت و بازرگان
2. وضعیت بدهی خارجی و عامل اعتماد به نفس که جریانهای کوتاه مدت تحرکات سرمایه مثل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تأثیر دارد.
3. ثبات واحد پول داخلی

مسائل آزادسازی سرمایه‌گذاری

از نقطه نظر مالی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فراهم‌کننده‌ی سرمایه است، اما به جریان «رو به خارج» منافع و درآمدهای سرمایه‌گذاری هم منجر می‌شود. این جریان خارجی در طول زمان با افزایش ذخیره‌ی سرمایه‌ی خارجی، بیشتر می‌شود. بنابراین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی یک گرایش به سمت سرمایه‌زدایی است. بر اساس مطالعه‌ی اخیر در مقایسه سه مقوله‌ی کمک، بدهی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به دلیل نرخ بسیار بالای بازگشت منافع در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نسبت به منافع ناشی از کمک یا بدهی، اثر سرمایه‌زدایی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بیشتر از کمک و بدهی است.

از نقطه نظر تجاری، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از طریق درآمدهای صادراتی و پس‌اندازهای ناشی از واردات (برای کالاهای تولید داخلی) تأثیر مثبت دارد، اما از طریق واردات رو به افزایش کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای، تأثیر منفی بر جای می‌گذارد.

برای استفاده بهینه و داشتن آثار موفقیت‌آمیز سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، شرایط ذیل باید مورد لحاظ قرار گیرند؛

- 1- در دسترس بودن سرمایه خارجی، از تلاش دولت میزبان برای پس‌انداز نمی‌کاهد.
- 2- عامل هزینه‌ی پرداختها با دوراندیشی مدیریت گردد.
- 3- تشویق یا تقاضا برای سرمایه‌گذاری صورت گیرد، به طوری که بخشی از درآمدهای برگشتی توسط اقتصاد محلی و داخلی حفظ و به کار گرفته شود.
- 4- شرکت‌های خارجی در بورس‌های داخلی ثبت‌نام نمایند.
- 5- برای افزایش تأثیرات مثبت تجاری، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باید در بخش‌های قابل تجارت به ویژه در فعالیت‌های مبتنی بر صادرات، متمرکز شود.

- 6- تولید داخلی به مرور زمان افزایش یابد و تأثیر تجاری را بهبود بخشد.
 - 7- رشد سرمایه‌گذاری داخلی باید از رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پیشی بگیرد.
 - 8- به منظور اجتناب از تکیه بر سرمایه‌ی خارجی، کشورهای در حال توسعه باید نرخ پسانداز خود را افزایش داده و شرایط مناسب سیاسی و اقتصادی را حفظ نمایند.
- بر اساس مطالعات یک مرکز پژوهش‌های مسائل جنوب (1997) در مورد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و توسعه، مزایا و منافع این سرمایه‌گذاری عبارتند از:

1. انتقال تکنولوژی
 2. کارایی افزایش تولید با توجه به رقابت ناشی از فعالیت شرکت‌های چند ملیتی
 3. بهبود و کیفیت عوامل تولیدمثل مدیریت (در شرکت‌های دیگر)
 4. منافع تراز پرداخت‌ها از طریق جریان داخلی سرمایه‌گذاری
 5. افزایش صادرات
 6. افزایش پساندازها و سرمایه‌گذاری‌ها دیگر و به تبع آن رشد سریع تولید و اشتغال در مقابل مزایا، برخی هزینه‌ها و آثار منفی هم متصور است که می‌توان از موارد ذیل نام برد:
 - تأثیرات منفی احتمالی برتر از پرداخت‌ها به واسطه‌ی افزایش واردات و سودهای پرداخت شده به خارج
 - قدرت و توانمندی بالای شرکت‌های چند ملیتی در بازار که منجر به قیمت‌گذاری غیررقابتی و عدم کارایی در تخصیص منابع می‌شود.
 - اثرات تخریبی و منفی بر محیط رقابتی
 - دلسردی شرکت‌های داخلی با توجه به نبود امکانات و رقابت با شرکت‌های قدرتمند خارجی
 - عدم توسعه دانش فنی در شرکت‌های محلی
- اگر چنانچه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی نتوانند با اقتصاد ملی - بومی ارتباط و هماهنگی خوبی داشته باشد، با تنزل سود و منافع مواجه خواهیم شد که این امر ممکن است اثرات منفی بر ترازهای مالی داشته باشد. برخی دیگر از هزینه‌ها و آثار منفی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در اقتصاد کشورهای میزبان و محلی را می‌توان چنین برشمرد:
- قیمت‌گذاری نقل و انتقالات از سوی شرکت‌های خارجی، درآمدهای مالیاتی دولت میزبان را کاهش می‌دهد.
 - اختلال در الگوی مصرف مردم بومی با توجه به علائم تجاری فریبنده‌ی شرکت‌ها و فعالیت‌های محلی را که کاربر هستند، می‌گیرد.

- هزینه‌ها و خسارت‌های زیست محیطی برای دولت میزبان
- و تشدید خطر خودباختگی فرهنگی در رسانه‌ها و جامعه‌ی کشور در حال توسعه
برای نقش‌آفرینی مثبت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، دولت میزبان باید حق و توانمندی تنظیم و مدیریت امور
سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را داشته باشد. در این رابطه در نظر گرفتن شرایط، اقدامات ذیل اساسی می‌نماید:

1. تنظیم مقررات ورود و تأسیس

2. سیاست‌های حمایت از شرکت‌های محلی و اقتصاد داخلی

3. معیارها و موازین مدیریت تراز پرداخت‌ها

4. نقد ملاحظات موافقتنامه‌های بین‌المللی سرمایه‌گذاری

5. یک رویکرد جایگزین

بسیاری از کشورهای در حال توسعه ضوابط و موازینی را برای جذب و تضمین آثار مثبت سرمایه‌گذاری خارجی برتر از
پرداخت‌ها و اقتصاد داخلی خویش، به کار می‌گیرند. موازین و ضوابط گفته شده ممکن است به دنبال اهداف ذیل باشند:
الف - افزایش درآمدهای صادراتی (و مبادرات خارجی) به عنوان برآیند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (برای مثال
انگیزه‌ها و امتیازات بیشتری به شرکت‌هایی که عمدتاً سیاست گرایش به صادرات را دارند، داده می‌شود که این امر به
افزایش درآمدهای صادراتی کشور منجر می‌گردد.

ب - کاهش واردات سرمایه و کالاهای واسطه‌ای به وسیله شرکت‌های خارجی و تشویق استفاده از تولیدات و محصولات داخلی.

ج - کاهش میزان سودهای خارجی از طریق وادار نمودن شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های
داخلی و شریک ساختن شرکت‌های داخلی در منافع حاصل از فعالیت‌های شرکت خارجی به گونه‌ای که بخشی از سود و
منافع به داخلی‌ها اختصاص یابد.

د - الزام و تشویق شرکت‌های خارجی به این که بخشی از سود حاصل از سرمایه‌گذاری در کشور میزبان را مجدداً در آن
کشور سرمایه‌گذاری نمایند.

جریان سرمایه‌گذاری توسط عوامل متعددی تعیین می‌شود که طرز رفتار و حمایت از سرمایه‌گذاری فقط یکی از
آن‌هاست و معمولاً بیشترین اهمیت را ندارد. برخی از عوامل دیگر عبارتند از:

1. فرصت‌های فروش و سودآوری:

2. اندازه‌ی بازار

3. سطح عمومی توسعه‌ی یک کشور

4. وضعیت زیر ساختارها، کیفیت و مهارت نیروی کار

5. ثبات سیاسی و اجتماعی

6. دسترسی به استخراج منابع طبیعی

7. موقعیت یک کشور از نظر جغرافیایی

سیاست‌ها و اقدامات در سطح ملی در مورد مسائل آزادسازی سرمایه‌گذاری

الف - سیاست‌های گزینشی و رویکرد استراتژیک به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

ب - تمایز بین توانمندی‌ها و نیازهای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی

ج - تضمین شرایط قابل قبول برای سرمایه‌گذاران خارجی

د- شرایط اجتماعی و زیست محیطی و تعهدات سرمایه‌گذاران خارجی

هـ - ارزیابی تأثیرات بر بخش‌ها و اقتصاد داخلی

و - حمایت از ثبات مالی و تراز پرداخت‌ها

سیاست‌ها و اقدامات در سطح بین‌المللی در مورد مسائل آزادسازی سرمایه‌گذاری

الف - نیاز به تأمل در ماهیت و اثرات سرمایه‌گذاری‌های خارجی

ب - ملاحظات مجدد درباره‌ی یک رویکرد بین‌المللی مناسب در قبال سرمایه‌گذاری خارجی و حقوق سرمایه‌گذاران

ج - تقویت ترتیبات بین‌المللی موجود و بهبود آن‌ها به منظور هدایت سرمایه‌گذاری‌های خارجی به سوی اهداف

اجتماعی، زیست محیطی و توسعه

چند مورد از پیامدهای منفی فرآیند جهانی شدن و آزادسازی اقتصادی بر توسعه کشورهای در حال توسعه:

الف) از دست دادن اختیار سیاست‌گذاری (در حقیقت دامنه‌ی ابزارهای سیاست‌گذاری در اختیار این کشورها در

نتیجه‌ی سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و مقررات چند جانبه محدودتر شده است):

ب) گشایش مالی

ج) خطر بی‌ثباتی و اختلال در همکاری با خواسته‌های مربوط به توسعه از جانب سرمایه‌گذاران خارجی

د) پدیده‌ی حاشیه‌ای شدن (که در آن برخی از کشورهای در حال توسعه خصوصاً کشورهای کمتر توسعه یافته، قادر به

بهربرداری از فرصت‌ها و مشارکت فعال در فرآیند جهانی شدن به علت ضعف‌های ساختاری، بدهی و ... نیستند).

فصل ششم: انواع نظام‌های سیاسی

دیوید آپتر بر اساس شاخص‌هایی نظیر میزان به‌کارگیری اجبار (زور) یا اجماع (توافق)، میزان تمرکز، میزان اعمال قدرت دولت بر جامعه و حوزه قدرت دولت، نظام‌های سیاسی موجود در جهان معاصر را به چهار نوع اصلی تقسیم می‌کند:

1- نظام‌های قبیله‌ای

2- نظام‌های اقتدارگرای بوروکراتیک

3- نظام‌های آشتی ملی (مصالحه‌گرا)

4- نظام‌های مبتنی بر بسیج

1- نظام‌های سیاسی قبیله‌ای

الف) این نوع نظام‌های سیاسی، مبتنی بر سلسله مراتب قبیله‌ای است.

ب) صلاحیت حل و فصل اختلافات داخلی و خارجی به رؤسای قبایل تعلق دارد و اعضای قبیله به دلیل وابستگی‌های قومی و سنت‌های قبیله‌ای از رؤسا فرمان می‌برند.

ج) این کشورها هرگاه که منازعات سیاسی و جنگ قدرت در میان گروه‌ها و رهبران سیاسی درمی‌گیرد، این گروه‌ها و رهبران سیاسی به وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای به عنوان زمینه و محملی برای بسیج سیاسی توجه می‌کنند.

2- نظام‌های اقتدارگرای بوروکراتیک

الف) انواع قدیمی این نظام‌ها که بر بوروکراسی‌های زمین‌داری استوار بودند در امپراتوری‌های آسیایی نظیر چین، عثمانی و ایران وجود داشتند.

ب) این نظام‌ها برخلاف نظام‌های قبیله‌ای در مقابل تحولات و قرون اخیر و از جمله در مقابل هجوم استعمار و نفوذ مناسبات سرمایه‌داری به این سرزمین‌ها انعطاف بیشتری از خود نشان دادند.

ج) اصولاً این نظام‌ها از یکی از الزامات سیاسی دوران استعمار، یعنی تمرکز قدرت برخوردار بودند.

د) گونه‌هایی از همین نظام‌ها در مراحل اولیه گسترش سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی نیز پیدا شدند که از آن‌ها با عنوان «سلطنت‌های مطلقه» نام برده می‌شود.

ه) به طور کلی دو نوع نظام اقتدارگرا را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد: زراعی و صنعتی

- و) در نوع زراعی، دولت مرکزی کنترل ناچیزی بر گروه‌های اجتماعی، چه در سطح محلی و چه در سطح ملی دارد.
- ز) در نوع صنعتی، حکومت مرکزی کنترل بیشتری بر گروه‌های اجتماعی و مناطق مختلف کشور دارد.

ویژگی‌های اصلی رژیم‌های اقتدارگرای صنعتی

- 1- قدرت اجبار بر اجماع تفوق دارد.
- 2- بر ارزش‌های سلسله مراتبی و کنترل مخالفت‌ها تأکید دارند.
- 3- مبانی مشروعیت آن‌ها ارزش‌های مادی می‌باشد.
- 4- این نوع نظام‌ها نسبت به هم‌تایان زراعی خود امکان بیشتری برای تغییرات اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌آورند.
- 5- همواره نوعی محافظه‌کاری، به ویژه در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی در آن‌ها وجود دارد.

3- نظام‌های سیاسی آشتی ملی (مصالحه‌گرا)

- 1- در نظام‌های مصالحه‌گرا کثرت‌گرایی سیاسی پذیرفته می‌شود.
- 2- در این نوع نظام‌های سیاسی، گروه‌ها و مراکز مختلف قدرت دولت مرکزی را محدود و کنترل می‌کنند.
- 3- نظام‌های مصالحه‌گرا نیز به دو نوع تقسیم می‌شوند: الیگارش‌های رقابتی و دموکراسی‌های کثرت‌گرا تفاوت دو نوع نظام الیگارش‌های رقابتی و دموکراسی‌های کثرت‌گرا در میزان مشارکت سیاسی است.

4- نظام‌های سیاسی مبتنی بر بسیج

- 1- نظام‌های مبتنی بر بسیج معمولاً به دنبال وقوع انقلابها و جنبش‌های توده‌ای ظهور می‌کنند.
 - 2- جنبش‌های توده‌ای با ورود طبقات و گروه‌های متعدد و اجتماعی به عرصه سیاست همراه است.
 - 3- اصولاً انقلاب‌های توده‌ای چیزی جز انفجار مشارکت سیاسی نیستند.
- نظام‌های سیاسی مبتنی بر بسیج را به دو نوع تقسیم کرده‌اند:

1- توده‌ای 2- نخبه‌گرا

الف- ویژگی‌های نظام‌های توده‌ای

- 1- حق مالکیت از آن مردم است.
- 2- تأکید بیشتری بر برابری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌شود و معمولاً از بوروکراسیسم پرهیز می‌شود.
- 3- به مشارکت توده‌ها و تعهد به آرمان‌های انقلابی اهمیت داده می‌شود.
- 4- اجماع و عدم تمرکز وجود دارد.

ب) ویژگی نظام‌های نخبه‌گرا

- 1- به برابری سیاسی توجه زیاد نشده و بر تمرکز و بوروکراتیسم تأکید می‌شود.
- 2- در این نوع از نظام‌ها بر اجبار و سازماندهی جامعه توسط نخبگان تأکید می‌شود.
- 3- نظام مبتنی بر بسیج نخبه‌گرا بیش از نوع توده‌ای آن در کشورهای جهان سوم دیده می‌شود.

شاخص‌های توسعه سیاسی

- 1- فردگرایی مثبت باید تشویق شود.
- 2- تفکر از زمینه‌های استقرایی قوی برخوردار باشد.
- 3- آموزش مهمترین رکن برنامه‌ریزی جامعه باشد.
- 4- تفکر، متاع عمومی و تخصص، متاع خاص باشد.
- 5- عموم مردم، منطق و شیوه‌های کار جمعی را بیاموزند.
- 6- هویت عمومی جامعه قوی و مستحکم باشد.
- 7- علاقه به جامعه و به دنبال آن قانون‌پذیری در میان مردم بنیادی باشد.
- 8- منافع هیأت حاکم با منابع و مصالح عمومی مردم همسو باشد.
- 9- دولت تنها منبع فرهنگ اجتماعی نباشد و نهادهای غیردولتی در نظام اجتماعی فعال و مؤثر باشند.
- 10- آرامش اقتصادی وجود داشته باشد.
- 11- تصمیم‌گیری مبتنی بر اصلاح‌نگری و اصلاح‌پذیری باشد.
- 12- انتخاب افراد بر پایه رقابت، توانایی و لیاقت صورت گیرد.

شیوه دستیابی به اصول دوازده‌گانه فوق جنبه منطقی و استقرایی دارد و مفهوم توسعه به صورت مخرج مشترک تمامی مسایل علمی، اجتماعی، اقتصادی، فنی و سیاسی تلقی شده است.

تقدم و تأخر این اصول دوازده‌گانه تابع بافت و وضعیت فرهنگی یک جامعه است به طوری که ابزارهای تربیتی و الگوهای فکری و رفتاری در کنار شکل‌های اجتماعی پویا و عقلایی، لوازم مشترک جوامعی هستند که علاقه‌مند به توسعه سیاسی می‌باشند.

نخبگان و توسعه یافتگی

نخبگان تقسیم به دو گروه کلی می‌شوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری افرادی هستند که اندیشه و تئوری تولید می‌کنند.

در جوامع توسعه یافته همچون خاور دور، ائتلافی منطقی و عقلانی میان نخبگان فکری و ابزاری وجود دارد که نقش بسیار مهمی در توسعه آن‌ها داشته است.

رابطه نخبگان فکری و ابزاری یک اصلی بدیهی و ضروری می‌باشد، نه یک تشخیص سیاسی و عملی مقطعی و اجرای توسعه یافتگی ارتباط مستقیم با نخبگان ابزاری دارد به گونه‌ای که مسئولیت اصلی در ایجاد تفاهم به عهده نخبگان ابزاری است. نخبگان ابزاری باید به فکر داخل کردن تئوری به حیطه مملکت‌داری باشند تا بتوانند کارآمدی را افزایش دهند.

باید توجه داشت که توسعه یافتگی عمدتاً یک امر داخلی و یک پدیده جمعی محسوب می‌شود که تحقق آن محتاج یک چارچوب منسجم اجتماعی است.

علاوه بر این توسعه یافتگی نتیجه صراحت فرهنگی و صراحت فرهنگی به نوبه خود نتیجه اجماع نظر پیرامون استنباط‌های کلان و مشترک از مفاهیم کلیدی است. فضای این صراحت فرهنگی در ذهن سلیقه‌ای افراد نیست، بلکه در عینیت و تشکل اجتماعی است که از طریق اجماع نظر به دست آمده باشد.

منظور از فرآیندی که به استنباط‌های مشترک می‌انجامد، مشتقی است که در آن ابتدا نخبگان و سپس کل جامعه به تعاریف مشترکی پیرامون مفاهیم کلیدی زیر دست یابند:

1- انسان 2- جامعه 3- دین 4- زندگی 5- کار 6- طبیعت 7- ثروت 8- قدرت 9- دولت 10- زمان

بحث و جدل میان نخبگان فکری و ابزاری (گزیده جامعه و حکومت) به صورت تسلسلی زیر صورت می‌گیرد:

1- استنباط‌های مشترک از مفاهیم کلیدی

2- اجماع نظر کلان فکری

3- صراحت فرهنگی (مکانیسم تفکر جمعی)

4- چارچوب فرهنگی

5- تشکل اجتماعی

حاصل صراحت فرهنگی، چارچوب فرهنگی است. منظور از اجماع نظر کلان فرهنگی، قالبی بودن تفکر و یکرنگ شدن

اندیشه‌ها نیست، زیرا چنین وضعیتی فرآیندی جدلی می‌طلبد. این اجماع نظر ابدی نیز نیست بلکه نسبی است و اجماع نظر فکری در یک جامعه در حال توسعه مقدم بر مدل‌های عملی است. وظیفه‌نخبگان این است که زوایای تئوریک مثلث مملکت‌داری را که به سه عنصر علم، امنیت و مشروعیت استوار است را دارا باشند.

فصل هفتم: نکات کلیدی و اساسی در جهان سوم

- 1- اولین بار در سال 1952 - یعنی در اوج جنگ سرد- اقتصاددان فرانسوی به نام آلفرد سووی اصطلاح جهان سوم را به کار برد.
- 2- جنبش عدم تعهد بر اساس نظریه نیروی سوم شکل گرفت و اولین گردهمایی اعضای آن در کنفرانس باندونگ و در سال 1955 برگزار شد.
- 3- نظریه «سه جهان» به عنوان تفسیری دیگر از جهان سوم توسط مائوتسه دون ارائه شد. مائو و پیروانش این نظریه را با مفهوم انقلاب پیوند دادند.
- 4- اصطلاح «شمال- جنوب» را اولین بار هاوس هوفر آلمانی به کار برد.
- 5- نظریه والت روستو در خصوص مراحل تاریخی توسعه است. از نظر وی عالی‌ترین مرحله رشد اقتصادی مصرف انبوه است.
- 6- سازمان ملل متحد دهه 1960 را اولین دهه توسعه برای کشورهای جهان سوم قرار داد.
- 7- به نظر دادلی سیرز زمانی که شاخصهای فقر، بیکاری، و نابرابری در کنار افزایش درآمد سرانه بهبود یابد می‌توان مدعی وقوع توسعه در یک کشور شد.
- 8- افرادی نظیر ارگانسکی و دیوید آپتر با تأکید بر جنبه‌های سیاسی نوسازی مراحل چندگانه‌ای را برای فرآیند نوسازی ذکر می‌کنند.
- 9- دیوید مک کلند پیدایش «انگیزه پیشرفت» و دانیل لرنر پیدایش «همدلی» و «مشارکت جمعی» را در میان افراد یک جامعه عامل و نشانه نوسازی آن جامعه می‌دانند.
- 10- رائل پریش وابستگی را بر اساس مفهوم «رابطه مبادله» تعریف کرده است.
- 11- کاردوسو و فالتو نظریه وابستگی جدید را مطرح کردند.
- 12- آندره گوندرفرانک، سمیر امین و امانوئل والرشتاین معروفترین نظریه‌پردازانی هستند که به وابستگی در چهارچوب نظام جهانی توجه کرده‌اند.
- 13- والرشتاین برخلاف فرانک و امین و پریش که نظام جهانی را به دو بخش تقسیم می‌کردند، یک بخش دیگر نیز برای نظام جهانی قائل است که آن را شبه پیرامون می‌نامد.
- 14- از نظر والرشتاین مرکز نظام جهانی شیوه تولید «سرمایه‌بر» دارد.

- 15- اصطلاح کشورهای کم‌توسعه به جای کشورهای جهان سوم توسط ایولاکوست مطرح شده است.
- 16- پارسونز معتقد به متغیرهای الگویی است، یعنی در جریان نوسازی گونه‌ای از رفتارها به گونه‌ای دیگر تبدیل می‌شود.
- 17- نخستین مباحث مکتب اکلا در 1948 به مسائل اقتصادی جوامع توسعه نیافته معطوف بود.
- 18- به باور کاردوسو و فالتو در اقتصاد جزیره‌ای سرمایه‌گذاری از خارج تأمین می‌شود و با روند تولید محلی ادغام می‌شود و تولیدات آن در بازار جهانی فروخته می‌شود.
- 19- کتاب سرمایه مالی که نخستین تفسیر مارکسیستی درباره‌ی رشد انحصارات و امپریالیسم است، نوشته هیلفردینگ می‌باشد.
- 20- از نظر لنین سرمایه‌داری بالغ به امپریالیسم و جنگ می‌انجامد.
- 21- از نظر مارکس سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده هم نقش مثبت و هم نقش منفی ایفا می‌کند.
- 22- از نظر لوکزامبورگ سرمایه‌داری برای گسترش خود نیاز به سرزمین‌هایی دارد که هنوز از لحاظ اقتصادی دست نخورده‌اند.
- 23- تئوری مارکسیستی «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» مربوط به لنین است.
- 24- هابسون امپریالیسم را از جنبه سرمایه مالی (سرمایه بانکها) تحلیل می‌کند.
- 25- لوکزامبورگ اولین کسی بود که به نقش نظامی‌گری به عنوان وسیله‌ای فرعی برای انباشت سرمایه توجه کرد.
- 26- به نظر مائو «همه امپریالیست‌ها و مرتجعان را در ماهیت، و از دیدگاه استراتژیکی باید چون ببرهای کاغذی» به حساب آورد.
- 27- نظریه «مصرف ناکافی» از آن هابسون یکی از تئوریسین‌های امپریالیسم می‌باشد.
- 28- عقب‌مانده‌ترین بخش اقتصادی کشورهای جهان سوم بخش کشاورزی می‌باشد.
- 29- توسعه‌یافته‌ترین بخش اقتصادی کشورهای جهان سوم صنایع استخراجی می‌باشد.
- 30- تا ابتدای قرن بیستم تقریباً همه کشورهای جهان سوم فاقد صنایع تولیدی بودند.
- 31- سابقه استقراض خارجی از سوی کشورهای جهان سوم به قرن نوزدهم برمی‌گردد.
- 32- طی دهه 1980 کل اقتصاد کشورهای در حال توسعه به تعبیری دچار وام‌زدگی شده بود.
- 33- علت اصلی پدیده افزایش سریع جمعیت در کشورهای کمتر توسعه یافته را باید در کاهش مرگ و میر و افزایش زاد و ولد در این کشورها جستجو کرد.

- 34- رشد جمعیت فوق‌العاده در یک یا چند شهر جهان سومی را پدیده ماکروسفالی گویند که آن را به بزرگ سری تشبیه کرده‌اند.
- 35- مونتسکیو با به کارگیری مفهوم «استبداد شرقی» در صدد مقایسه حکومت‌های آسیایی با حکومت‌های اروپایی برآمد.
- 36- مارکس با به کارگیری مفهوم «شیوه تولید آسیایی» به شرح ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی این جوامع پرداخت.
- 37- آلموند و وربا سه نوع فرهنگی سیاسی محدود، تبعی و سیاسی را از یکدیگر متمایز می‌سازند.
- 38- فرهنگ سیاسی محدود: در این نوع فرهنگ سیاسی افراد به ندرت با امور سیاسی ارتباط دارند.
- 39- به نظر آلموند و وربا فرهنگ سیاسی در جهان سوم از نوع محدود یا تبعی و یا ترکیبی از این دو است.
- 40- لوسین پای و مانفرد هالپرن بر نقش مثبت و اساسی نظامیان در پیشبرد فرآیند نوسازی در جهان سوم تأکید کرده‌اند.
- 41- گوندر فرانک ساخت و بافت دولت پیرامونی را براساس زنجیره استثماری بین مرکز و پیرامون توضیح می‌دهد.
- 42- گوندر فرانک توسعه نیافتگی را معلول مناسبات نابرابر اقتصادی و سیاسی بین کشورهای مرکز و پیرامون می‌داند.
- 43- اودانل علل ظهور دولت اقتدارگرای بوروکراتیک را واکنش در مقابل بحران‌های اقتصادی و سیاسی جامعه می‌داند.
- 44- به نظر اوریس ایدئولوژی در جوامع پیرامونی ابزاری برای ایجاد توهم در خودآگاهی مردم است.
- 45- حمزه علوی نظریه دولت در جوامع پسا استعماری را بیان کرد.
- 46- به باور ادوارد شیلز تبارگرایی موجود در جوامع سنتی به شکل قبیله‌گرایی و سلطنتی موروثی جلوه‌گر می‌شود.
- 47- ویتفولگ پدیده استبداد شرقی را با تأکید بر مسئله کمبود آب در جوامع آسیایی تبیین نمود.
- 48- ماکس وبر بر نظریه زندگی عقلانی جامعه تأکید دارد.
- 49- ادوارد شیلز در کتاب خودش توسعه سیاسی در کشورهای جدید که در سال 1962 انتشار یافت بر تمایز جوامع سنتی و مدرن تأکید دارد.
- 50- کتاب زوال جامعه سنتی از دانیل لرنر است و مهم‌ترین الگویی که برای نوسازی ارائه می‌دهد الگوی دموکراسی لیبرال است.
- 51- هانتینگتون انقلابها را نمونه شدید انفجار مشارکت سیاسی و وسیله‌ای برای نابودی نهادهای سیاسی سنتی می‌داند.
- 52- نظام سیاسی اقتدارگرای بوروکراتیک به دو نوع زراعی و صنعتی تقسیم می‌شود.

53. نظام‌های مبتنی بر بسیج معمولاً به دنبال وقوع انقلاب‌ها و جنبشهای توده‌ای ظهور می‌کنند.
54. نظام‌های مبتنی بر بسیج را به دو نوع توده‌ای و نخبه‌گرا تقسیم کرده‌اند.
55. بحرانهای ناشی از عبور از مرحله گذار، عمدتاً در ابتدا بحرانهای اقتصادی است.
56. اجماع نظر استراتژیک یکی از مفروضات توسعه‌یافتگی می‌باشد.
57. صراحت فرهنگی نخبگان ابزاری، پیش شرط توسعه‌یافتگی است.
58. از آنجا که توسعه‌یافتگی، یک امر جمعی است استنباطهای مشترک فکری ضروری است.
59. صراحت فرهنگی در یک جامعه در حال توسعه، در عینیت و شکل اجتماعی است.
60. اجماع نظری فکری در یک جامعه در حال توسعه مقدم بر مدل‌های عملی است.
61. منظور از صراحت فرهنگی در امر توسعه‌یافتگی اجماع نظر پیرامون استنباطهای کلان از مفاهیم کلیدی است.
62. حاصل صراحت فرهنگی چارچوب فرهنگی است.
63. زمانی باورها و تعاریف و استنباطات، شکل اجتماعی را به تدریج شکل می‌دهند که از استنباطی به کاربردی تبدیل شود.
64. علم، امنیت و مشروعیت عناصر مثلث مملکت‌داری می‌باشند.
65. جامعه‌ای دارای آرامش اجتماعی است که در تمامی سطوح آن روح اصلاح‌نگری و اصلاح‌پذیری نهادی شده باشد.
66. منظور از فردگرایی مثبت در بحث اصول ثابت توسعه سیاسی، اهمیت دادن به انسانها است تا صاحب شخصیت، فکر و خلاقیت شوند.
67. منظور از رواج تفکر استقرایی در اصول ثابت توسعه سیاسی تقلیل برداشتهای کلیشه‌ای و پیشداوری است.
68. شایسته‌سالاری، فردگرایی مثبت و تفکر استقرایی از فرآیندهای اصول ثابت توسعه سیاسی محسوب می‌شوند.
69. جیمز برایس، لوسین پای و سیمور لیپست توسعه سیاسی را با دموکراسی مترادف می‌دانند.
70. توسعه سیاسی زمانی میسر است که افراد یک جامعه به عنوان مهمترین واحد آن، از آگاهی و اعتماد به نفس بالایی برخوردار باشد.
71. هند تنها کشور جهان سومی است، که جامعه محور بوده و یک نظام سیاسی مردم‌سالار و دموکراتیک ایجاد کرده است.
72. رهیافت نخبگان محور در شرایطی مطرح می‌شود که جامعه، در حال قوام گرفتن و رشد فرهنگی و تشکل باشد. کره

- جنوبی، مالزی، سنگاپور، چین، برزیل و آرژانتین از نمونه‌های بارز و موفق رهیافت نخبگان محور می‌باشد.
- 73- در کشورهایی که تفرقه و بلا تکلیفی فرهنگی و فقدان اجماع نظر حاکم بوده، توسعه یافتگی جنبه سینوسی داشته است.
- 74- تودارو وضعی بهتر را براساس سه ارزش اصلی: تأمین معاش، افزایش اعتماد به نفس و آزادی افراد جامعه تعریف می‌کند.
- 75- سیریل ادوین بلک چهار مرحله را برای نوسازی برمی‌شمرد: 1- ظهور نوگرایی و جنگ با سنت 2- پیروزی نوگرایی
- 3- تحول عظیم اقتصادی و اجتماعی 4- یکپارچگی جامعه
- 76- دیوید مک کلند پیدایش انگیزه پیشرفت را در میان افراد یک جامعه، عامل و نشانه نوسازی آن جامعه می‌داند.
- 77- دانیل لرنر پیدایش همدلی و مشارکت جمعی را در میان افراد یک جامعه، عامل و نشانه نوسازی آن جامعه می‌داند.
- 78- سرینیواز، نوسازی را براساس پیدایش فرآیند غربی شدن تعریف می‌کند.
- 79- جرالدر بریز نوسازی را براساس فرآیند شهری شدن می‌داند.
- 80- ویلبر مور نوسازی را براساس فرآیند صنعتی شدن تعریف می‌کند.
- 81- در نظر والتر شتاین در بخش اعظم تاریخ نظام جهانی، مرکز شامل تعداد اندکی از دولتهای اروپای غربی بود، اما طی قرن حاضر ابتدا ایالات متحده آمریکا و سپس ژاپن به مرکز پیوسته‌اند.
- 82- نظریه پردازان نظام جهانی، سرمایه‌داری را براساس روابط تجاری تعریف می‌کنند، این در حالی است که مارکسیست‌ها سرمایه‌داری را براساس شیوه تولید تعریف می‌کنند.
- 83- آرتور سالتز استعمار و امپریالیسم را براساس عنصر ملی‌گرایی تفسیر می‌کند.
- 84- هاینریش فرید یونگ استعمار و امپریالیسم را معلول عنصر سیاسی می‌داند.
- 85- هانس کوهن و جورج سامسون استعمار را باعث تحول و ترقی بومیان مستعمرات دانسته‌اند.
- 86- ریچارد هنری تاوونی بر آثار و پیامدهای مخرب و منفی استعمار برای مستعمرات تأکید داشت.
- 87- فرانسه از طریق یک نظام سلسله مراتبی شدیداً متمرکز مستعمرات خود در آفریقا را اداره می‌کرد.
- 88- اقتصاد کشورهای جهان سوم تقریباً مشابه است و از تمرکز صادراتی بالایی برخوردارند.
- 89- منتسکیو حکومت‌های اروپایی را مبتنی بر قانون و حکومت‌های آسیایی را مبتنی بر زور می‌داند.
- 90- ماکس وبر وجه تمایز دولتهای شرقی و غربی را در عقلانی شدن اقتصاد و سیاست می‌داند.

- 91- دانیل لرنر در کتاب زوال جامعه سنتی ظهور نمادها و رفتارهای سیاسی جدید را در ظهور شخصیت مدرن می‌داند.
- 92- به نظر دانیل لرنر شخصیت مدرن با خصوصیات نظیر همدلی و مشارکت طلبی مشخص می‌شود.
- 93- گابریل آلموند در کتاب «سیاست مناطق در حال توسعه» از تقابل سنت و مدرنیسم می‌گوید.
- 94- از دیدگاه آلموند و ربا علت اصلی توسعه نیافتگی سیاسی در جهان سوم عناصر فرهنگی و روانی است.
- 95- از نظر آلموند و پاول در کشور هند دموکراسی غیرصنعتی مستقر است.
- 96- از اواخر دهه 1960 عمده‌ترین انتقادی که نسبت به مکتب نوسازی وارد شد از جانب مکتب وابستگی بود.
- 97- از نظر زولبرگ و هانتینگتون مسأله اساسی در جهان سوم نظم و ثبات سیاسی است.
- 98- زولبرگ در کتاب «استقرار ثبات سیاسی» بدبینی عمیق خود را نسبت به فرآیند نوسازی سیاسی در جوامع آفریقایی بیان کرد.
- 99- ساموئل هانتینگتون بخش اعظم کتاب خود را با عنوان سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی را به توضیح مسائل جهان سوم اختصاص داد.
- 100- اسوالدو سونکل علت اصلی در حاشیه ماندن کشورهای جهان سوم را در دولت وابسته و سرمایه‌داری وابسته می‌داند.
- 101- به اعتقاد بیبان چاندرا طبقه حاکم در مستعمرات همانا بورژوازی متروپل است.
- 102- انزوفالتو وابستگی را وضعیتی پویا می‌داند که محصول رابطه متقابل نیروهای داخلی و خارجی است.
- 103- به اعتقاد بیبان چاندرا نیروی سرکوب و دستگاه‌های اجرایی دولت پیرامونی فقط برای کنترل داخلی، توسعه یافته‌اند.
- 104- به نظر کاردوسو و فالتو نظام سلطه در جهان سوم نیرویی داخلی است که از طریق عملکرد اجتماعی گروه‌های محلی اعمال می‌شود.
- 105- به نظر والرشتاین دولت-ملت بیرون از نظام جهانی قرار ندارد. دولتها نیز از الگوی تقسیم کار نظام جهانی (مرکز، پیرامون، شبه پیرامون) پیروی می‌کنند.
- 106- کتاب «توسعه نامطلوب» اثر سمیر امین است.
- 107- سمیر امین شکست برنامه‌ها و ایدئولوژیهای توسعه در جهان سوم را ناشی از بحران دولت ملی می‌داند.
- 108- تئوریسین نظریه دولت در جوامع پسا استعماری حمزه علوی است.

- 109- تیلمان اورس دولت بورژوازی را تبلور ظاهری منافع کل جامعه براساس نظام سرمایه‌داری تولید و توزیع می‌داند.
- 110- مفهوم تعدد صورت‌بندی اجتماعی از دیدگاه تیلمان اورس بیانگر وجود همزمان چند شیوه تولید است.
- 111- اودانل نظریه دولت اقتدارگری بوروکراتیک را برای کشورهای آمریکای لاتین مطرح کرده است.
- 112- نظریه بحران در دولتهای اقتدارگرای بوروکراتیک را پیترایوانس مطرح کرده است.
- 113- خاستگاه اولین دولتهای مقتدر و امپراتوریهای بزرگ در دوران باستان و دوران میانه آسیا و خاورمیانه بوده است.
- 114- دیوید آپتر نظام‌های سیاسی موجود در جهان معاصر را به چهار نوع اصلی تقسیم می‌کند.
- 115- در کشورهای جهان سوم نظام‌های سیاسی مبتنی بر بسیج در شرایط وقوع انقلابها و جنبش‌های توده‌ای ظهور می‌کند.
- 116- برخی از نویسندگان دوران امپریالیسم نو را به امپریالیسم رسمی نامگذاری کرده‌اند.
- 117- در امپریالیسم نو، کشورهای مرکز در رقابت با یکدیگر به تشکیل امپراتوریهای استعماری دست زدند.
- 118- موتور اصلی روابط امپریالیستی در دوران امپریالیسم نوین شرکت‌های چند ملیتی هستند.
- 119- نظریه‌های دولت‌گرا درباره‌ی امپریالیسم بر پایه گسترش اراضی استوار بود.
- 120- نظریه مصرف نامکفی از جان هابسون است.
- 121- نظریه سرمایه‌داری «منشانه توسط ماکس وبر مطرح شد».
- 122- از نظر شومپتر امپریالیسم نتیجه وسوسه‌ها و تمایلات جنگویانه طبقه حاکمه است.
- 123- به نظر هگل پدیده صنعتی شدن جامعه را به دو طبقه اکثریت محروم و اقلیت ثروتمند تقسیم کرده است.
- 124- کتاب انباشت سرمایه اثر روزا لوکزامبورگ است.
- 125- استالین همبستگی با جنبشهای ملی در مستعمرات، حتی از نوع بورژوازی آن را مورد تأیید قرار می‌دهد.
- 126- مائوئیسم در مقایسه با مارکسیسم-لنینیسم، همیشه بر عمل و نه صرف نظریه تأکید داشته است.
- 127- به اعتقاد دیوید لندس، امپریالیسم در هر کجا که عدم توازن به وجود می‌آید طرف نیرومندتر را فرا می‌خواند تا برطرف ناتوان‌تر چیره شود.
- 128- به اعتقاد دیوید لندس، امپریالیسم در هر کجا که عدم توازن به وجود می‌آید طرف نیرومندتر را فرا می‌خواند تا برطرف ناتوان‌تر چیره- نظریه امپریالیسم اجتماعی توسط اولریش وهلر مطرح شد و این نظریه عمدتاً بر پایه مداخلات اقتصادی استوار است.

129- کتاب «دوزخیان روی زمین» اثر فرانتس فانون است.

130- نکرومه برجسته‌ترین رهبر جهان سوم در دهه 1950 بود که استعمار نو را از دیدگاه مارکسیستی نو مورد انتقاد

قرار داد.

131- پیرزاله ویژگی عمده آخرین مرحله امپریالیسم را تبعیت کامل اقتصاد جهان سوم از نظام امپریالیستی می‌داند.

132- تئوری «تأثیر متایی تعدیل یافته» توسط رابرت جک من مطرح شد.

133- تئوری تداوم شکاف توسط جان پاسه اسمیت ارائه گردید.

134- آنتونیو گرامشی مفهوم هژمونی را برای تبیین رابطه میان مستعمرات استثمار شده و متروپل سرمایه‌داری به کار گرفت.

135- ژان پل سارتر در مطالعه و شناخت جنبش آفریقاییان در برابر استعمار بر نقش فرهنگ تأکید دارد.

136- رهیافت سنتی شمال- جنوب، نظام برتون وودز و نظام سازمان ملل سه رهیافت عمده در خصوص فقر جهانی هستند.

137- براساس نظام «برتون وودز» ریشه‌های پیدایش فقر را باید در سیاستهای اقتصادی دولت‌ها جستجو کرد.

138- نظام سازمان ملل پیدایش فقر را ناشی از فقدان همکاریهای بین‌المللی می‌داند و منسجم‌ترین رویکرد را در

خصوص فقر جهانی مطرح می‌کند. الگوی سازمان ملل فقر را معظلی معرفی کرده که حتی به کشورهای توسعه یافته نیز

سرایت می‌کند.

139- شایع‌ترین تعریف نومارکسیستی از وابستگی متعلق به دوس سانتوس می‌باشد.

140- اصطلاح جوامع چندگانه در مورد کشورهای جهان سوم توسط مانینگ ناش ارائه گردید.

141- تئوری توسعه نابرابر و مرکب مربوط به لئون تروتسکی است.

مجموعه تست

۱- این دانشمند برای اولین بار اصطلاح جهان سوم را به منظور طبقه‌بندی آن دسته از کشورهای جهان که از

دو بلوک سیاسی، نظامی و اقتصادی آن زمان (بلوک شرق و غرب) خارج بودند به کار برد؟

- (1) رستو (2) آلفرد سووی (3) تودارو (4) پریش

۲- اولین گردهمایی اعضای جنبش عدم تعهد در کدام کنفرانس و در چه سالی برگزار شد؟

- (1) باندونگ، 1955 (2) سانفرانسیسکو 1945 (3) یالتا، 1944 (4) تهران، 1943

۳- نظریه‌ی «سه جهان» از کیست؟

- (1) لنین (2) استالین (3) خروشچف (4) مائوتسه دون

۴- این سخن از کیست: «در واقع تنها دو جهان وجود دارد: یکی جهان انقلابی و سوسیالیستی و دیگری

جهان ضدانقلابی و سرمایه‌داری با ملحقات استعماری و امپریالیستی آن». (آزاد ۷۹)

- (1) چگوارا (2) قوام نکرومه (3) لنین (4) مارکس

۵- کدام یک دانشمندان زیر اصطلاح «شمال» و «جنوب» را اولین بار به کار برد؟

- (1) پارسونز (2) کاردوسو (3) هاوس هوفر (4) والرشتاین

۶- تولید ناخالص ملی:

(1) عبارت است از ارزش پولی خدمات طی مدت معین (معمولاً یک سال) در اقتصاد یک کشور فقط در بخش

خصوصی تولید و مبادله می‌شود.

(2) عبارت است از ارزش پول همه‌ی کالاها طی مدت معین (معمولاً یک سال) در اقتصاد یک کشور چه در بخش

عمومی (دولتی) تولید و مبادله می‌شود.

(3) عبارت است از ارزش پولی همه‌ی کالاها در طی چند سال در اقتصاد یک کشور فقط در بخش عمومی (دولتی)

تولید و مبادله می‌شود.

(4) عبارت است از ارزش پولی همه‌ی کالاها و خدماتی که طی مدت معینی (معمولاً یک سال) در اقتصاد یک کشور

چه در بخش خصوصی و چه در بخش عمومی (دولتی) تولید و مبادله شده است. (بدون کسر استهلاک و هزینه‌های

بهره‌برداری)

۷- از نظر روستو عالی ترین مرحله رشد اقتصادی می باشد.

- (1) انتقالی (2) مصرف انبوه (3) بلوغ (4) سنتی

۸- سازمان ملل متحد کدام دهه را اولین دهه‌ی توسعه برای کشورهای جهان سوم قرار دارد؟

- (1) 1940 (2) 1950 (3) 1960 (4) 1970

۹- به نظر کدام دانشمند زمانی که شاخصهای فقر، بیکاری و نابرابری در کنار افزایش درآمد سرانه بهبود یابد

می‌توان مدعی وقوع توسعه در آن کشور شد؟

- (1) تودارو (2) دادلی سیرز (3) سمیر امین (4) دوس سانتوس

۱۰- نظر این دانشمند راهنمای برنامه‌ی دهه‌ی دوم توسعه که از سوی سازمان ملل متحد برای دهه‌ی ۱۹۷۰

ارائه شده بود، قرار گرفت.

- (1) دادلی سیرز (2) گوند فرانک (3) والرشتاین (4) سمیرامین

۱۱- کدام یک از اندیشمندان زیر نظریه‌های «تکامل اجتماعی» و «تغییر اجتماعی» را بیان کردند؟

- (1) هربرت اسپنسر (2) امیل دورکیم

- (3) ماکس وبر (4) فردیناند تونیس و همه موارد

۱۲- آخرین مرحله نوسازی از نظر ادوین بلک کدام یکی از گزینه‌های ذیل می‌باشد؟

- (1) پیروزی نوگرایی و ایجاد رهبری طرفدار نوگرایی (2) تحول عظیم اقتصادی و اجتماعی

- (3) ظهور نوگرایی و جنگ با سنت (4) یکپارچگی جامعه

۱۳- این دانشمند با تأکید بر جنبه‌های سیاسی نوسازی مراحل چندگانه‌ای را برای فرآیند نوسازی ذکر

می‌کند؟

- (1) تودارو (2) دادلی سیرز (3) آلفرد سووی (4) دیوید آپتر

۱۴- از نظر تالکوت پارسونز کدام یک از گزینه‌های ذیل از الگوهای وضعیت سنتی می‌باشد؟

- (1) اکتساب (2) عام‌گرایی (3) خاص‌گرایی (4) خودگرایی

۱۵- کدام یک از اندیشمندان زیر پیدایش «انگیزه پیشرفت» را عامل نوسازی می‌داند؟

- (1) اسملسر (2) لرنر (3) ویلبرمور (4) مک کلند

- ۱۶- این دانشمندان پیدایش «همدلی» و «مشارکت جمعی» را عامل و نشانه‌ی نوسازی می‌دانند؟
(1) جرال‌دبریز (2) دانیل لرنر (3) مک‌کلند (4) ویلبرمور
- ۱۷- بنیانگذار و رئیس مکتب اکلا چه کسی است؟
(1) رائل پربیش (2) سمیرامین (3) گوندر فرانک (4) والرشتاین
- ۱۸- به اعتقاد کدام صاحب‌نظر برجسته‌ی مکتب اکلا، افول رابطه مبادله به زیان کشورهای پیرامون، موجب تداوم وابستگی این کشورها به جهان پیشرفته صنعتی (مرکز) شده است؟
(1) تروتسکی (2) رائل پربیش (3) فالتو (4) انریکو کاردوسو
- ۱۹- کدام یک از اندیشمندان زیر بر وابستگی متقابل کشورها تأکید دارد و نظام بین‌المللی معاصر را براساس مفهوم (وابستگی متقابل) بررسی می‌کند؟
(1) جوزف نای (2) ویلبرمور (3) جرال‌دبریز (4) گوندر فرانک
- ۲۰- نظریه‌ی «وابستگی جدید» را مطرح کردند؟
(1) گوندر فرانک (2) کاردوسو و فالتو (3) دوس سانتوس (4) سمیرامین
- ۲۱- کدام یک از نظریه پردازان زیر به وابستگی در چهارچوب نظام جهانی توجه کرده است؟
(1) گوندر فرانک (2) سمیرامین (3) والرشتاین (4) همه‌ی موارد
- ۲۲- این اندیشمندان جهان را به سه بخش (مرکز، پیرامون و شبه پیرامون) تقسیم کرد؟
(1) والرشتاین (2) دوس سانتوس (3) رائل پربیش (4) گوندر فرانک
- ۲۳- از نظر والرشتاین کدام بخش نظام جهانی شیوه تولید «سرمایه بر» دارد؟
(1) مرکز (2) پیرامون (3) شبه پیرامون (4) گزینه «2» و «3»
- ۲۴- این نظریه پرداز می‌گوید منظور ما از وابستگی، وضعی است که در آن انتقاد پاره‌ای کشورها، تابعی از بسط و توسعه اقتصاد کشور دیگر می‌گردد و او از نظر تاریخی سه شکل وابستگی را شرح می‌دهد؟
(1) سمیرامین (2) فالتو (3) دوس سانتوس (4) هیلفردینگ

۲۵- سه ارزش محوری مورد تأکید تودارو در معنی و مفهوم توسعه کدامند؟

(1) آزادی انتخاب، عزت نفس و تأمین معیشت زندگی

(2) تأمین معیشت زندگی، عزت نفس و رشد تولید ناخالص ملی

(3) رشد درآمد سرانه، آزادی انتخاب و افزایش ثروت ملی

(4) رشد درآمد سرانه، ناخالص ملی و توزیع درآمد

۲۶- سه معیاری که دادلی سیرز به عنوان اهداف و تعریف توسعه‌ی اقتصادی بر جهان سوم ارائه کرده است، کدامند؟

(1) رفاه اجتماعی، رفع فقر و آزادی

(2) رفع فقر و آزادی

(3) رفع فقر، بیکاری و نابرابری

(4) رشد اقتصادی، توزیع درآمد و رفع بیکاری

۲۷- اصطلاح کشورهای کم توسعه به جای کشورهای جهان سوم، توسط کدام نظریه پرداز مطرح شده است؟

(1) ایولاکوست (2) نیل اسملسر (3) مانفرد هالپرن (4) گابریل آلموند

۲۸- کدام نظریه پرداز، توسعه را فرآیندی چند مرحله‌ای می‌داند که از مراحل چون سنتی، انتقالی، خیز و بلوغ می‌گذرد و سرانجام به عالی‌ترین مرحله رشد اقتصادی یعنی مصرف انبوه می‌رسد؟

(1) دانیل لرنر (2) ادوارد شیلز (3) والت روستو (4) فردیناندو تونیس

۲۹- به اعتقاد کدام نظریه پردازان، وابستگی فقط بر پایه‌ی استثمار و سرکوب نیروهای خارجی قرار ندارد،

بلکه بر پیوند منافع و همسازی بین طبقات حاکمه داخلی و طبقات بین‌المللی قرار دارد؟

(1) بزرگ علوی (2) تیلمان اورس (3) علی مزروعی (4) کاردوسووفالتو

۳۰- کاردوسووفالتو وابستگی را صرفاً بر اساس استثمار و سرکوب نیروهای خارجی مورد توجه قرار نمی‌دهد،

بلکه همچنین بر یکی از گزاره‌های زیر تأکید دارند؟

(1) تأکید بر فرهنگ ویژگی‌های ملی (2) تأکید بر ساختار نظام جهانی

(3) تأکید بر ساختار طبقاتی جامعه ملی (4) پیوند منافع و همسازی میان طبقات بین‌المللی

۳۱- از نظر پارسونز، کدام یک از متغیرهای زیر از الگوهای جوامع مدرن به شمار می‌آید؟

(1) انتساب (2) عام‌گرایی (3) خاص‌گرایی (4) جمع‌گرایی

۳۲- کدام دانشمند معتقد است که فرآیند صنعتی شدن و پیدایش و رسوخ صنعت در یک جامعه، آن جامعه را به سمت نو شدن سوق می‌دهد؟

- (1) ویلبرمور (2) مک کلند (3) جرالدر بریز (4) دانیل لرنر

۳۳- او معتقد به متغیرهای الگویی است، یعنی در جریان نوسازی گونه‌ای از رفتارها به گونه‌ای دیگر تبدیل می‌شود؟

- (1) روستو (2) هانتینگتون (3) پارسونز (4) آلموند

۳۴- نخستین مباحث مکتب اکلا در ۱۹۴۸ به چه زمینه‌ای از ادبیات توسعه و توسعه نیافتگی معطوف بود؟

- (1) مسائل اقتصادی جوامع توسعه نیافته (2) مسائل فرهنگی جوامع توسعه نیافته
(3) مسائل سیاسی جوامع توسعه نیافته (4) مسائل اخلاقی جامعه توسعه نیافته

۳۵- مرحله اول تعاریف وابستگی از سوی کدام نظریه پردازان ارائه شده است؟

- (1) سمیرامین در مکتب وابستگی جدید (2) مارکس در مکتب کلاسیک امپریالیزم
(3) روستو در مکتب وابستگی کلاسیک (4) راتول پربیش در مکتب اکلا (ECLA)

۳۶- چند مرحله‌ای بودن توسعه که مورد تأیید سازمان ملل متحد نیز قرار گرفت، از کدام نظریه پرداز است؟

- (1) گالتونگ (2) کاردوسو (3) فالتو (4) روسو

۳۷- کاردوسوفالتو «اقتصادهای جزیره‌ای» را دارای چه مشخصاتی می‌دانند؟

- (1) سرمایه‌گذاری داخلی - تولید داخلی - استثمار داخلی
(2) سرمایه‌گذاری خارجی - تولید خارجی - استثمار نیروی کار محلی
(3) سرمایه‌گذاری داخلی - تولید خارجی - استثمار نیروی کار خروجی
(4) سرمایه‌گذاری داخلی - تولید خارجی - استثمار داخلی

۳۸- کدام یک از گزینه‌های ذیل از اهداف استعمارگران در سرزمینهای مستعمره نمی‌باشد؟

- (1) دستیابی به ثروتهای موجود در سرزمینها (به ویژه جواهرات)
(2) انتقال مواد اولیه‌ی معدنی و کشاورزی به سرزمینهای اروپایی
(3) انتقال علم و تکنولوژی به سرزمینهای مستعمره
(4) فروش کالای مصنوعی و رو به افزایش کشورهای اروپایی

۳۹- کدام یک از نظریه پردازان زیر به پدیده‌ی استعمار از نظر سیاسی توجه کرده است؟

- (1) فریدیونگ (2) جوزف چمبرلین (3) ماکس وبر (4) آرتور سالتز

۴۰- کارل پیرسون استعمار و امپریالیسم را پدیده‌ای تلقی می‌کند؟

- (1) سیاسی (2) نژادی (3) اقتصادی (4) گزینه «1» و «2»

۴۱- این دانشمند استعمار را باعث تحول و ترقی بومیان مستعمرات می‌داند؟

- (1) هانس کوهن (2) هابسن (3) فریدریش نومن (4) جوزف چمبرلین

۴۲- به نظر این دانشمند، آنچه استعمار برای کشورهای مستعمره به ارمغان آورد نه یک تمدن و فرهنگ

برتر، بلکه نابودی تمدن و فرهنگ متناسب و بومی خود نشان بود؟

- (1) بنجامین کید (2) کارل پیرسون (3) ریچارد هنری تاونی (4) جورج سامسون

۴۳- با شروع قرن نوزدهم میلادی، امریکای لاتین به عرصه‌ی انحصاری حضور و نفوذ کدام کشور تبدیل شد؟

- (1) انگلستان (2) فرانسه (3) آلمان (4) آمریکا

۴۴- نظر کدام یک از رؤیس جمهوران امریکا، آغازی برای تسلط انحصاری اقتصادی و سیاسی ایالات متحده

بر امریکای لاتین طی قرون نوزدهم و بیستم بود؟

- (1) واشنگتن (2) مونروئه (3) لینکلن (4) ویلسن

۴۵- در کنفرانس که در سال با شرکت نمایندگان کشورهای اروپایی برگزار شد، سرزمینهای

افریقای «به طور عادلانه» بین استعمارگران تقسیم شد.

- (1) وین، 1815 (2) اکس لاشاپل، 1818 (3) برلن، 1885 (4) لاهه، 1899

۴۶- نخستین میراث استعمار تغییر ساختار کشورهای مستعمره بود؟

- (1) اقتصادی (2) فرهنگی (3) طبقاتی (4) سیاسی

۴۷- کدام دسته از نظریه پردازان، استعمار و امپریالیسم را پدیده‌ای نژادی تلقی می‌کند و با موضعی

نژادپرستانه در صدد توجیه آن هستند؟

- (1) لنین، روزالوکزامبورک، هیلفردینگ (2) هابسون، ماکس وبر، کارل مارکس
(3) جوزف چمبرلین، مارکس وبرو آرتور سالتز (4) بنجامین کید، کارل پیرسون، فردریش نومن

۴۸- کدام کشور به طور مستقیم تحت سلطه‌ی استعمار بوده است؟

- (1) چین (2) ایران (3) لبنان (4) افغانستان

۴۹- کدام یک از قدرتهای استعماری نقش بیشتری را به نخبگان و نهادهای بومی دادند؟

- (1) انگلیس (2) فرانسه (3) اسپانیا (4) بلژیک

۵۰- کتاب سرمایه مالی که نخستین تفسیر مارکسیستی درباره رشد انحصارات و امپریالیسم است مربوط به

کدام یک از صاحبانظران زیر است؟

- (1) انگلس (2) هیلفردینگ (3) مارکس (4) لنین

۵۱- از نظر لنین سرمایه‌داری بالغ:

(1) به امپریالیسم و جنگ می‌انجامد. (2) به انقلاب سوسیالیستی می‌انجامد.

(3) به رقابت آزاد اقتصادی می‌انجامد. (4) به صلح مسلح می‌انجامد.

۵۲- در نظریات ارائه شده از سوی لنین، امپریالیسم چه عنوانی دارد؟

(1) الگوی رفتاری نظامی و فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری مرکز

(2) رابطه میان کشورهای سرمایه‌داری و عقب‌مانده

(3) عملکرد رفتاری جهان سرمایه‌داری در مواجهه با جهان سوم

(4) مرحله‌ای در نظام سرمایه‌داری

۵۳- از نظر مارکس سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده:

(1) نیروی متری محسوب می‌شود. (2) نه متری و نه واپس‌گراست.

(3) نیروی واپس‌گرا محسوب می‌شود. (4) هم نقش مثبت و هم نقش منفی ایفا می‌کند.

۵۴- کدام یک از نظریه پردازان امپریالیسم قایل به این می‌باشد که سرمایه‌داری برای گسترش خود نیاز به

سرزمینهایی دارد که هنوز از لحاظ اقتصادی دست نخورده‌اند؟

- (1) کائوتسکی (2) لوکزامبورگ (3) پریش (4) هیلفردینگ

۵۵- تئوری مارکسیستی «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» مربوط به کدام یک از نظریه پردازان است؟

- (1) لوکزامبورگ (2) لنین (3) تروتسکی (4) هیلفردینگ

۵۶- لنین آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری را چه می‌نامد؟

- (1) سوسیالیسم (2) ناسیونالیسم (3) کاپیتالیسم (4) امپریالیسم

۵۷- کدام نظریه پرداز امپریالیسم را از جنبه سرمایه مالی (سرمایه بانکها) تحلیل کرد؟

- (1) رزالوکزامبورگ (2) هیلفردینگ (3) شومپتر (4) هابسون

۵۸- چه کسی نخستین تئوری مارکسیستی درباره امپریالیسم را ارائه داد؟

- (1) رزالوکزامبورگ (2) هیلفردینگ (3) لنین (4) مارکس

۵۹- اینکه سرمایه انحصار به دنبال ضرورت صدور سرمایه مازاد خود، در جستجوی بازارهای خارجی و

گسترش فرصت‌های سودسازی اس، از طرف کدام یک از نظریه پردازان زیر اظهار گردیده است؟

- (1) پل باران (2) هابسون (3) مگداف (4) هیلفردینگ

۶۰- نظریه «مصرف ناکافی» از آن کدام یک از تئوریسین‌های امپریالیسم می‌باشد؟

- (1) لنین (2) کائوتسکی (3) هابسون (4) سونکل

پاسخنامه

1- گزینه 2 صحیح است.

اولین بار در سال 1952 - یعنی در اوج جنگ سرد - جمعیت شناس و اقتصاددان فرانسوی به نام آلفرد سووی اصطلاح جهان سوم را به منظور طبقه‌بندی آن دسته از کشورهای جهان که از دو بلوک سیاسی، نظامی و اقتصادی آن زمان (بلوک شرق و غرب) خارج بودند به کار برد.

2- گزینه 1 صحیح است.

معنای اولیه‌ی جهان سوم، معنای «انفعالی» داشت؛ اما به زودی با طرح مباحثی از سوی برخی از رهبران سیاسی کشورهایی که از بلوک‌بندی‌های مزبور ناخرسند و خواهان تغییر در عرصه‌ی روابط بین‌المللی بودند، تلاش شد تا معنایی «فعال» به آن داده شود. مطرح شدن نظریه‌ی «نیروی سوم» از سوی رهبران وقت یوگسلاوی سابق اولین قدم در این جهت بود. این نظریه به زودی به گونه‌ای دیگری از سوی رهبران برخی از کشورهای دیگر نظیر هند، اندونزی و مصر نیز مطرح و پیگیری شد و در نهایت به تشکیل جنبشی منجر شد که به جنبش عدم تعهد موسوم است. اولین گردهمایی اعضای این جنبش در سال 1955 در باندونگ اندونزی برگزار شد.

3- گزینه 3 صحیح است.

رهبران چین کمونیست نیز تفسیر دیگری از جهان سوم ارائه دادند. طبق نظریه‌ی «سه جهان» مائوتسه دون کشورهای جهان به سه دسته تقسیم می‌شوند: جهان امپریالیسم (شامل کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غربی)، جهان سوسیال امپریالیسم (شامل اتحاد شوروی سابق و اقمار آن) و جهان سوم (شامل بقیه کشورهای جهان)

4- گزینه 2 صحیح است.

قوام نکرومه می‌گوید: «در واقع تنها دو جهان وجود دارد: یکی جهان انقلابی و سوسیالیستی و دیگری جهان و سرمایه‌داران با ملحقات استعماری و امپریالیستی آن»

5- گزینه 3 صحیح است.

در میان تقسیم‌بندی‌هایی که بر دوگانگی جهان معاصر تأکید می‌کنند، می‌توان به تقسیم جهان به دو بخش «شمال» و «جنوب» اشاره کرد. این اصطلاح را اولین بار هاوس هوفر آلمان، صاحب‌نظر جغرافی سیاسی، به کار برد. هوفر چهار کشور

قدرتمند را بر شمرد که از غرب به شرق عبارت بودند از: ایالات متحده، آلمان، روسیه و ژاپن
6- گزینه 4 صحیح است.

تولید ناخالص ملی، عبارت است از ارزش پول همه‌ی کالاها و خدماتی که طی مدت معینی (معمولاً یک سال) در اقتصاد
یک کشور چه در بخش خصوصی و چه در بخش عمومی (دولتی) تولید و مبادله شده است. (بدون کسر استهلاک و
هزینه‌های بهره‌برداری)
7- گزینه 2 صحیح است.

رستو توسعه را فرآیندی چند مرحله‌ای می‌داند که از مراحل چون سنتی، انتقالی، خیز و بلوغ می‌گذرد و سرانجام به
عالی‌ترین مرحله‌ی رشد اقتصادی یعنی «مصرف انبوه» می‌رسد.
8- گزینه 3 صحیح است.

سازمان ملل متحد که از اواخر دهه 1950 خود را در مقابل مسأله‌ی توسعه نیافتگی کشورهای موسوم به جهان سوم
متعهد قلمداد می‌کرد، دهه‌ی 1960 را به عنوان اولین دهه‌ی توسعه برای این کشورها اعلام کرد و هدف از این نامگذاری
این دهه را دستیابی این کشورها به رشد سالانه‌ی 6 درصد (افزایش درآمد سرانه به میزان 6 درصد) اعلام نمود.
9- گزینه 2 صحیح است.

دادلی سیزر یکی از نظریه‌پردازان توسعه معتقد بود که برای اثبات توسعه در یک کشور باید دید در کنار افزایش درآمد
سرانه، آیا فقر، بیکاری و نابرابری در آن کشور - تغییراتی کرده است یا نه؟ به نظر او تنها در صورتی که این مشخصات
بهبود یافته باشد می‌توان مدعی وقوع توسعه در آن کشور باشد.
10- گزینه 1 صحیح است.

تعریف دادلی سیزر راهنمای برنامه‌های توسعه برخی از کشورها و همچنین راهنمای برنامه‌ی دهه‌ی دوم توسعه که از
سوی سازمان ملل متحد برای دهه‌ی 1970 ارائه شده بود، قرار گرفت.
11- گزینه 4 صحیح است.

اصطلاح نوسازی طی دو دهه‌ی 1950 و 1960، مضمون بسیاری از مطالعات و پژوهشها، به ویژه در ایالات متحده امریکا،
درباره کشورهای موسوم به جهان سوم بود.

این دسته از پژوهشگران - که به طور عمده تحت تأثیر نظریه‌های «تکامل اجتماعی» و «تغییر اجتماعی» اندیشمندانی
نظیر هربرت اسپنسر، امیل دورکیم، ماکس وبر و فردیناند تونیس قرار داشتند.

12- گزینه 4 صحیح است.

سیریل ادوین بلک چهار مرحله برای نوسازی برمی شمرد:

1. ظهور نوگرایی و جنگ با سنت

2. پیروزی نوگرایی و ایجاد رهبری طرفدار نوگرایی

3. تحول عظیم اقتصادی و اجتماعی

4. یکپارچگی جامعه

13- گزینه 4 صحیح است.

افرادی نظیر ارگانسکی و دیوید آپتر با تأکید بر جنبه‌های سیاسی نوسازی مراحل چندگانه‌ای را برای فرآیند نوسازی ذکر می‌کند.

14- گزینه 3 صحیح است.

تالکوت پارسونز مهمترین متغیرهای الگویی نوسازی را به شرح زیر بیان کرده است:

الگوهای وضعیت مدرن	←	الگوهای وضعیت سنتی
غیرعاطفی	←	عاطفی
خودگرایی	←	جمع‌گرایی
عام‌گرایی	←	خاص‌گرایی
اکتساب	←	انتساب
تفکیک کارکردها	←	تداخل

15- گزینه 4 صحیح است.

برخی از اصحاب مکتب نوسازی، فرآیند نوسازی را براساس پیدایش ویژگیهای روانی و شخصیتی در افراد یک جامعه

توضیح می‌دهند، مثلاً دیوید مک کلاند پیدایش «انگیزه پیشرفت» و دانیل لرنر پیدایش «همدلی» و «مشارکت جمعی»

را در میان افراد یک جامعه، عامل و نشانه‌ی نوسازی آن جامعه می‌داند.

16- گزینه 2 صحیح است.

17- گزینه 1 صحیح است.

رائول پر بیش - اقتصاددان آرژانتینی و بنیانگذار و رئیس اکلا - وابستگی را براساس مفهوم «رابطه‌ی مبادله» تعریف کرده است.

18- گزینه 3 صحیح است.

19- گزینه 1 صحیح است.

عده‌ای از صاحب‌نظران غربی نظیر جوزف نای بر وابستگی متقابل کشورها تأکید دارند و نظام بین‌الملل معاصر را براساس

این مفهوم (وابستگی متقابل) بررسی می‌کنند.

20- گزینه 2 صحیح است.

کار دوسووفالتو نظریه‌ی «وابستگی جدید» را مطرح کردند. در نظر کاردو سووفالتو، وابستگی فقط بر پایه استثمار و سرکوب نیروهای خارجی قرار ندارد. بلکه بر پایه‌ی پیوند منافع و همسازی بین طبقات حاکمه‌ی داخلی و طبقات بین‌المللی (بورژوازی خارجی، شرکتهای فراملیتی و غیره) قرار دارد.

21- گزینه 4 صحیح است.

معروفترین نظریه‌پردازانی که به وابستگی در چهارچوب نظام جهانی توجه کرده‌اند عبارتند از آندره گوندر فرانک، سمیرامین و امانوئل والرشتاین.

22- گزینه 1 صحیح است.

والرشتاین بر خلاف فرانک و امین (و قبل از آنها پر بیش) که نظام جهانی را به دو بخش تقسیم می‌کنند، یک بخش دیگر نیز برای نظام جهانی قائل است که آن را شبه پیرامون می‌نامد.

23- گزینه 1 صحیح است.

24- گزینه 3 صحیح است.

دوس سانتوس وابستگی را به شرح زیر تعریف می‌کند: وضعیت محدودکننده‌ای که در آن، اقتصاد یک گروه از کشورها به وسیله توسعه و گسترش دیگر کشورها مشروط می‌شود.

25- گزینه 1 صحیح است.

تودار و وضعیت بهتر را براساس سه ارزش اصلی تعریف می‌کند:

تأمین معاش

افزایش اعتماد به نفس

آزادی افراد جامعه

26- گزینه 3 صحیح است.

دادلی سیزر یکی از نظریه‌پردازان توسعه معتقد بود که برای اثبات توسعه در یک کشور باید در کنار افزایش درآمد سرانه، آیا فقر، بیکاری و نابرابری در آن کشور - تغییراتی کرده است یا نه؟ به نظر او تنها در صورتی که این شاخصها بهبود یافته باشد می‌توان مدعی وقوع توسعه در آن کشور شد.

27- گزینه 1 صحیح است.

اصطلاح کشورهای کم توسعه توسط ایولاکوست برای کشورهای جنوب به کار برده شده است.

28- گزینه 3 صحیح است.

روستو توسعه را فرآیندی چند مرحله‌ای می‌داند که از مرحله‌ی چون سنتی، انتقالی، خیز و بلوغ می‌گذرد و سرانجام به عالی‌ترین مرحله رشد اقتصادی یعنی «مصرف انبوه» می‌رسد.

29- گزینه 4 صحیح است.

30- گزینه 4 صحیح است.

31- گزینه 2 صحیح است.

32- گزینه 1 صحیح است.

ویلبر مور نیز بر فرآیند «صنعتی شدن» تأکید می‌کند.

33- گزینه 3 صحیح است.

34- گزینه 1 صحیح است.

صاحب‌نظران مکتب اکلا که از سال 1948 در «مؤسسه‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی و اجتماعی امریکای لاتین» به بررسی مسائل کشورهای جهان سوم - به ویژه کشورهای امریکای لاتین - پرداختند بیشتر به روابط اقتصادی - و به ویژه روابط تجاری - بین کشورهای جهان سوم با کشورهای پیشرفته غربی توجه داشتند و وابستگی جهان سوم را در این روابط جستجو می‌کردند.

35- گزینه 4 صحیح است.

گروه اول تعاریف وابستگی، به طور عمده از سوی نظریه‌پردازان موسوم به مکتب «اکلا» (ECIA) ارائه شده که راثول پریش - اقتصاددان آرژانتین و بنیانگذار رئیس اکلا بود.

36- گزینه 4 صحیح است.

روستو توسعه را فرآیند چند مرحله‌ای می‌داند که از مرحله‌ی چون سنتی، انتقالی، خیز و بلوغ می‌گذرد و سرانجام به عالی‌ترین مرحله‌ی رشد اقتصادی یعنی «مصرف انبوه» می‌رسد. همین تعریف از توسعه مورد قبول سازمان ملل متحد نیز قرار گرفت.

37- گزینه 2 صحیح است.

«اقتصاد جزیره‌ای» سرمایه‌گذارها از خارج تأمین می‌شود و با روند تولید محلی ادغام می‌گردد و از طریق استثمار نیروی

کار محلی افزایش می‌یابد و محصولات آن اعم از صنعتی یا کشاورزی و مواد اولیه، به وسیله شرکت‌های خارجی صادر و در بازار جهانی فروخته می‌شود.

38- گزینه 3 صحیح است.

انگیزه و هدف استعمارگران:

1. دستیابی به ثروتهای موجود در سرزمینها (به ویژه جواهرات)

2. انتقال مواد اولیه معدنی و کشاورزی به سرزمینهای اروپایی

3. فروش کالاهای مصنوعی و ور به افزایش کشورهای اروپایی

39- گزینه 1 صحیح است.

عده‌ای از نظریه‌پردازان به پدیده‌ی استعمار از نظر سیاسی توجه کردند این دیدگاه را در مباحث افرادی چون هاینریش فریدیونگ و برخی دیگر از نظریه‌پردازان آلمان می‌توان یافت.

40- گزینه 2 صحیح است.

برخی از نظریه‌پردازان، استعمار و امپریالیسم را پدیده‌ای نژادی تلقی می‌کنند و با موضعی نژادپرستانه درصدد توجیه آن هستند این دیدگاه نژادپرستانه در مباحث افرادی چون بنجامین کید، کارل پیرسیون و فریدریش نومن وجود دارد.

41- گزینه 1 صحیح است.

عده‌ای از نظریه‌پردازان بر جنبه‌ها و آثار مثبت پدیده‌ای استعمار در کشورهای مستعمره تأکید کرده و استعمار باعث تحول و ترقی و بومیان مستعمرات دانسته‌اند. این دیدگاه در مباحث افرادی چون هانس کوهن و جورج سامسون وجود دارد.

42- گزینه 3 صحیح است.

از نظر عده‌ای نظریه‌پردازان، آنچه استعمار برای کشورهای مستعمره به ارمغان آورد نه یک تمدن و فرهنگ برتر، بلکه نابودی تمدن و فرهنگ متناسب و بومی خودشان بود. این دیدگاه را در مباحث افرادی چون ریچارد هنری تاوونی می‌توان یافت.

43- گزینه 4 صحیح است.

با شروع قرن نوزدهم میلادی، امریکای لاتین به عرصه انحصاری حضور و نفوذ ایالات متحده‌ی امریکا تبدیل شد.

44- گزینه 2 صحیح است.

مونروئه رئیس جمهور وقت ایالات متحده در سال 1823 نظریه‌ی معروف خود را که شامل دو اصل «ضرورت تشکیل مستعمرات جدید» و «جلوگیری از مداخله‌ی کشورهای اروپایی در قاره‌ی امریکا» می‌شد، اعلام کرد. این نظریه، آغازی

برای تسلط انحصاری اقتصادی و سیاسی ایالات متحده بر امریکای لاتین طی قرون نوزدهم و بیستم بود.

45- گزینه 3 صحیح است.

در کنفرانس برلن که در سال 1885 با شرکت نمایندگان کشورهای اروپایی برگزار شد، سرزمینهای افریقایی «به طور عادلانه» بین استعمارگران تقسیم شد و خطوط قراردادی بین مستملکات آنها کشیده شد.

46- گزینه 1 صحیح است.

47- گزینه 4 صحیح است.

برخی از نظریه پردازان، استعمار و امپریالیسم را پدیده‌ای نژادی تلقی می‌کنند و با موضعی نژادپرستانه در صدد توجیه آن هستند. این دیدگاه نژادپرستانه در صدد توجیه آن هستند. این دیدگاه نژادپرستانه در مباحث افرادی چون بنجامین کید، کارل پیرسون و فریدریش نومن وجود دارد.

48- گزینه 3 صحیح است.

این هفت کشور هیچ‌گاه به طور مستقیم به صورت مستعمر در نیامدند:

ایران، ترکیه (عثمانی سابق)، چین، ژاپن، تایلند، حبشه و افغانستان

49- گزینه 1 صحیح است.

انگلیسیها به فرمانداران خود در مستعمرات، آزادی عمل بیشتری داده بودند و فرمانداران انگلیسی نیز به نوبه خود نقش بیشتری را به نخبگان و نهادهای بومی می‌دادند.

50- گزینه 2 صحیح است.

نخستین تئوری مارکسیستی درباره امپریالیسم را رودلف هیلفردینگ اثرشی ارائه داد. هیلفردینگ در سال 1920 کتاب «سرمایه ملی» را منتشر کرد. در این کتاب با امپریالیسم نه به عنوان پدیده‌ای جانبی، بلکه به عنوان عنصری لازم و ملزوم سرمایه‌داری در مرحله‌ای از رشد، پس از تجارت آزاد برخورد شده است.

51- گزینه 1 صحیح است.

اثر مشهور لنین تحت عنوان «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری» که در بهار 1916 در سوئیس به رشته تحریر درآمد. متکی بر باورهای هیلفردینگ و هابسون بود. البته، عقاید بوخارین نیز در آن بی‌تأثیر نبود و از آثار اقتصاددانان بورژوا نیز در آن بهره‌برداری شده است. لنین با خشونت علیه این نظر لوکزامبورگ بحث کرد که سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون وابستگی‌های مستعمراتی زنده بماند با این حال، در این مورد با روزالوکزامبورگ از «بالاترین درجه‌ی بلوغ

در واپسین دوره‌ی زندگی سرمایه‌داری است، سخن گفته بود. به نظر لنین امپریالیسم مرحله انصارگرایی سرمایه‌داری است.

52- گزینه 4 صحیح است.

53- گزینه 4 صحیح است.

مارکس با ایجاد مناطق بزرگ اقتصادی و در نهایت، به طور غیرمستقیم با امپریالیسم موافق بود و آن مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر از تاریخ جهان تلقی می‌کرد و مخالفت با آن را بیهوده می‌دانست. از دیدگاه مارکس، هر چند گسترش سرمایه‌داری در بخشهای رشد نیافته‌ی جهان برای توده‌ها عذاب‌آور است، اما در نهایت برای بشریت سودمند خواهد بود.

54- گزینه 2 صحیح است.

از نظر لوکزامبورگ سرمایه‌داری برای گسترش خود نیاز به سرزمینهایی دارد که هنوز از لحاظ اقتصادی دست نخورده‌اند.

55- گزینه 2 صحیح است.

56- گزینه 4 صحیح است.

57- گزینه 4 صحیح است.

نخستین تئوری مارکسیستی درباره‌ی امپریالیسم را رودلف هیلفردینگ اتریشی ارائه داد. هیلفردینگ در سال 1920 کتاب «سرمایه ملی» را منتشر کرد. در این کتاب با امپریالیسم نه به عنوان پدیده‌ی جانبی، بلکه به عنوان عنصری لازم و ملزوم سرمایه‌داری در مرحله‌ای از رشد، پس از تجارت آزاد برخورد شده است، هیلفردینگ نظریه‌ی امپریالیسم خود را در تضاد با نظریه‌ی شومپیتر عرضه می‌کند. به رغم اینکه شومپیتر کارتلها، و سرمایه‌داری انحصارگر را در ذات سرمایه‌داری نمی‌داند و آنها را در درجه نخست معلول عوامل سیاسی می‌داند، استدلال هیلفردینگ این است که سرمایه‌داری انحصارگر و امپریالیسم هر دو، مراحل منطقی در تکامل سرمایه‌داری هستند و هیلفردینگ امپریالیسم را از جنبه‌های سرمایه‌داری مالی (سرمایه بانکها) تحلیل کرد.

58- گزینه 2 صحیح است.

نخستین تئوری مارکسیستی درباره امپریالیسم را رودلف هیلفردینگ اتریشی ارائه داد.

59- گزینه صحیح است.

هابسون می‌گوید: که در همه کشورهای پیشرفته‌ی توسعه سرمایه‌داری باعث بوجود آوردن قدرت تولید اضافی می‌شود. در همه کشورها رشد قدرت تولید از رشد مصرف پیشی می‌گیرد و کالاهای تولید شده به مراتب بیشتر از مقداری است که به طور سودآوری بتواند در بازار به فروش برسد، و سرمایه موجود بیش از حدی است که به طور سودآوری بتواند

سرمایه‌گذاری شود.

60- گزینه 3 صحیح است.

ج. ا. هابسن (1858-1940) روزنامه‌نگار و اقتصاددان لیبرال انگلیسی بوده که به شدت تحت تأثیر عقاید مارکسیستی

قرار داشت و نقش مهمی در توسعه‌ی حزب کارگر انگلستان ایفا کرد. او به عنوان اقتصاددان نظریه‌ی خود را ابتدا در سال

1889 بدین صورت ارائه کرد که:

مصرف ناکافی دلیل عمده بیکاری و مشکلات اقتصادی است.

فصل هشتم : نظریه های نظامهای سیاسی

الف : خلافت

سقیفه عرصه اولین استدالات سیاسی و صحنه رویارویی اتفاقات مختلف در درون جامعه اسلامی بود.

سه مطلب حائز اهمیت در سقیفه موضوعیت یافت که از این قرارند:

الف) نظریه قریشی بودن خلیفه

ب) بحث دو امام

ج) پذیرش نحوه انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه اول همچون یکی از راههای انتخاب خلیفه، یا به تعبیر دیگر، پیدایش

نظریه «اهل حل و عقد».

استدلال ابوبکر به حدیث «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ» در برتری صحابه مهاجر نسبت به انصار به یکی از شاخص ترین ویژگیهای امام مسلمین یا به تعبیری که عمومیت بیشتری یافت یعنی «خلیفه» تبدیل شد. پذیرش «قریشی بودن خلیفه» از مهم ترین دستاوردهای نظری ماجرای سقیفه بود که تا اواخر حکومت عباسیان مدام مورد تأکید قرار می گرفت. نظریه پردازان و فقهای مهمی چون ماوردی، ابن فراء و غزالی همگی بر قریشی بودن خلیفه تأکید داشتند و حتی مدتها بعد از سقوط حکومت عباسیان و در زمان «خنجی» نیز این نظریه از اهمیت بسیاری برخوردار بود؛ البته شرط قریشی بودن خلیفه در میان اهل سنت و مذاهب رایج متداول بود، ولی برخی از فرق همچون خوارج یا معتزله، این شرط را لحاظ نمی کردند. یکی از متفکرانی که به نظریه قریشی بودن خلیفه به گونه ای تحلیلی نگریست، ابن خلدون بود. به نظر وی شرط مزبور بیش از آنکه شرط مستقلی باشد، برخاسته از موقعیت و منزلت قریش بود. او قریشی بودن را شرط ضروری غیر قابل انفکاک از کلیت مسائل خلافت نمی دانست، بلکه معتقد بود جهات سیاسی - اجتماعی التزام به قریشی بودن خلیفه را مقبول می سازد. اوضاع سیاسی - مذهبی و موقعیت خلفای عباسی به گونه ای بود که بر قریشی بودن خلیفه تأکید بسیار داشتند، تا جایی که این شرط در اذهان مانند جزئی از باور راست دینی (ارتدوکس) اهل سنت درآمد.

قریشی بودن خلیفه در زمان خلفای راشدین، در قیاس با ادوار بعدی، اهمیت چندانی نداشت. در زمان امویان نیز، در قیاس با عباسیان، قریشی بودن خلیفه به صورت یک نظریه سیاسی، اهمیت چندانی نداشت. منازعات سیاسی - اجتماعی هنگام انتقال قدرت از امویان به عباسیان و بیم از آشفته گی اوضاع، ابوحنیفه، اولین امام از ائمه چهار گانه مذاهب اهل سنت را بر آن داشت تا بر قریشی بودن خلیفه تأکید داشته باشد. این نظریات و برخوردهای متفاوت مؤید این است که

شرط قریشی بودن خلیفه بیش از آنکه شرطی الزامی و اجتناب ناپذیر باشد، در کشاکش‌های سیاسی - اجتماعی ریشه داشته است.

ماوردی مشهورترین فقیه نظریه پرداز سیاسی، در الاحکام السلطانیه آرای فقها را ذکر کرده و گونه‌های مختلف پیدایش وضعیت دو امامی را شرح داده و راه‌های مختلفی برای حل این شقاق و شکاف بیان داشته است.

منظور از پیدایش وضعیت «دو امامی» بیعت با دو امام در یک سرزمین یا در سرزمینهای مختلف و مانند آن است. حاصل سخن آنکه نظریه دو امام در میان مسلمین پای نگرفت و مورد توجه واقع نشد.

نظریه «اهل حل و عقد»:

در انعقاد خلافت و پذیرش خلیفه را شاید بتوان بزرگ‌ترین دستاورد نظری ماجرای سقیفه دانست. برخی تعداد «اهل حل و عقد» را با استناد به تعداد همراهان ابوبکر در مجمع سقیفه حداقل پنج نفر ذکر کرده‌اند. گروهی دیگر با استناد به شورای تشکیل شده از سوی عمر این تعداد را شش نفر دانسته و حتی برخی از متفکران مسلمان، مانند غزالی، وجود یک فرد بیعت کننده را برای انعقاد خلافت کافی تلقی کرده‌اند؛ البته به شرط اینکه فرد از شوکت لازم برخوردار باشد.

واژه خلیفه به لحاظ استعمال و وضوح، نقش مهمی نداشته و در این آوردگاه مهم تاریخی و بر اساس متون به جا مانده فقط یک بار و آن هم از زبان عمر به کار رفته است. تنها موردی که واژه خلیفه در سقیفه بر زبان جاری شده است در جمله «خلیفه علی الصلاه» است که منظور خلیفگی ابوبکر در نماز در بیماری منجر به فوت پیامبر (ص) بوده است. اجتماع کنندگان در سقیفه برای اشاره به فرمانروایی مسلمین پس از فوت پیامبر اکرم، بیشتر از واژه «امر» استفاده می‌کردند که دارای «ابهام» است. گاه متعلق آن موضوع حکومت است و گاه منصب و مقام حکومتی معنی شده است؛ به هر حال کوتاه زمانی پس از ماجرای سقیفه، واژه خلیفه در اشاره به «ابوبکر» کارآیی یافت. به ظاهر واژه خلیفه در فرهنگ سیاسی مسلمین اولین بار در مورد سپاه اسامه به کار رفته و از سوی وی جای خود را باز کرده است. واژه «خلیفه رسول الله» برای ابوبکر، همچون خلیفه اول، پذیرفته و رایج گردیده ولی بلافاصله در زمان خلیفه دوم این مشکل پیدا شد که خلیفه وقت خود را چگونه مورد خطاب قرار دهند. آشکار بود که تکرار واژه خلیفه به شکل خلیفه رسول الله زیبنده نبود. لذا ترجیح داده شد که به همان عنوان خلیفه یا خلیفه رسول الله بسنده شود. البته در زمان عمر، خلیفه دوم، دیگر واژه سیاسی - عقیدتی، یعنی امیرالمؤمنین - یا به شکل ترجیحی آن در فارسی، امیر مؤمنان - در قاموس سیاسی مسلمین راه پیدا کرد. شأن ورود این واژه بر این اساس بود که خلیفه دوم، مخاطبان خود را مؤمن توصیف می‌

کرد و لاجرم خود را نیز امیر مؤمنان می نامید. در نزد شیعیان واژه ای که به عالیتین منصب اشاره می کرد واژه «امام» بود، اما این امر مانع آن نبود که اندیشمندان اهل سنت از این واژه در ترادف با خلیفه سود نجویند. آخرین تکوین و دگرگونی واژه خلیفه «خلیفه الهی» می باشد. عنوان «خلیفه الله» به طور مشخص از زمان معاویه، خلیفه اموی برقرار شد. این واژه یک بار در خطاب به خلیفه دوم که با اعتراض وی مواجه شد و چند بار در اشاره به خلیفه سوم و قتل وی استفاده شد. ولی معاویه اولین شخصی بود که این عنوان را در مورد خود به کار برد و بعد از آن، خلفای اموی، عباسی، فاطمیان مصر و اسماعیلیان به کرات این عنوان را به کار بردند. عنوان «خلیفه الهی» و استعمال آن به طور عمده دلایل سیاسی داشته است. امویان با نامیدن خود تحت عنوان خلفای الهی، قصد دور زدن و تخفیف پیامبر اسلام را داشتند به این علت که در رقابت با دیگر گروهها، به سختی می توانستند از انتساب خود به پیامبر (ص) و جانشینی وی همچون یک امتیاز سود جویند. دلیل دوم کاربرد عنوان خلیفه الهی نیز در نظریات و سنن سیاسی ریشه داشت. مسلمانان و اعراب با تصرف سرزمینهای گسترده از جمله ایران با نظریه حق الهی سلطنت به طور وسیع و مستمر آشنا شدند. خلفای اموی و عباسی با اقتباس از رسوم و آیینها و نظریه های سیاسی توجیه گر قدرت ترجیح می دادند که از عنوان خلیفه الهی همچون معادل حق الهی سلطنت استفاده کنند.

دلیل سومی نیز می توان برای کاربرد عنوان «خلیفه الهی» یافت؛ بدین منظور لازم است به تمهیدات مقام خلافت برای حفظ قدرت و منزلت خود در رقابت با گروههای مدعی، در توجیه احکام و شئون جامعه مسلمین و مشروعیت بخشیدن به آنها اشاره شود.

در نهایت دلیل چهارم کاربرد عنوان خلیفه الهی، سستی و فتور راه یافته در ارکان و عناصر قدرت مرکزی است.

نظریات خلافت و خلیفگی

علاوه بر نظریه «اهل حل و عقد»، به طور عموم سه نظریه دیگر خلافتی در میان نویسندگان و شارحان شناخته شده است. این سه نظریه به ترتیب حدوث، معروف به نظریات استخلاف، شورا و استیلاست. صورت بندی نظریات یاد شده به دوران عباسیان برمی گردد.

نظریه استخلاف

اساس نظریه استخلاف انتخاب خلیفه دوم، عمر از سوی خلیفه اول، ابوبکر است. بر اساس این نظریه، خلیفه در مقام مسئول جامعه اسلامی صلاحیت انتخاب فرد بعدی را برای هدایت و رهبری جامعه دارد. مطلب مسلمی که با انتخاب

خلیفه دوم از سوی خلیفه اول در اندیشه سیاسی وارد شد، حق و صلاحیت خلیفه در انتخاب جانشین خود بود، البته بعدها، در زمان عباسیان با پیچیده شدن اوضاع، کاهش قدرت نهاد خلافت و پیدایش نهاد سلطنت و نیروهای مسلط بر دربار خلیفه، بعضی محدودیتهای نظری و عملی برای اعمال این حق پیدا شد.

نظریه شورا

نظریه شورا به لحاظ تاریخی به انتخاب شش نفر از صحابی و بزرگان صدر اسلام از سوی عمر، خلیفه دوم برای انتخاب خلیفه بعدی بر می‌گردد. متذکر شویم که مبانی مشروعیت نظریه شورا، نظریه استخلاف است. اینکه خلیفه همچون حاکم جامعه اسلامی می‌تواند شخص بعد از خود را تعیین نماید، پایه نظریه شورا و چنانکه خواهیم دید، اساس نظریه استیلاست. نظریه شورا از دل نظریه استخلاف بیرون آمد و همچون نظریه «اصل حل و عقد» ضابطه مند نگردید و حتی مبانی آن هم به وضوح تعیین نشد و مورد اجماع عامه مسلمین یا دست کم اهل سنن واقع نگردید.

نظریه استیلا

پیدایش تاریخی آن به دوران امویان و به طور مشخص معاویه بر می‌گردد. سه نظریه «اهل حل و عقد»، استخلاف و شورا توجیه کننده انعقاد خلافت برای خلفای اول تا سوم بود و انتخاب خلیفه چهارم نیز، تا حد بسیاری طبق نظریه «اهل حل و عقد» صورت گرفت، یعنی در فترت ناشی از قتل خلیفه سوم، با بیعت جمع کثیری از صحابه و مردم مدینه، خلافت بر علی (ع) راست شد؛ اما در زمان معاویه شاهد پیدایش نظریه استیلا هستیم. علما و فقه‌های نامی اهل سنت بیشتر بر آن بودند که نظریه استیلا اقدام امرا و صاحبان شوکت را پوشش می‌دهد، خنجی در کتاب سلوک الملوک، پس از ذکر نظریات سه گانه مزبور، هنگام ذکر نظریه استیلا، «پادشاهی» را هم در کنار «امامت» اضافه می‌کند: «طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت، استیلا و شوکت است.» نتیجه آنکه نظریه استیلا بر وضعیتی اضطراری برای مسلمین، استوار شده است. پذیرش نظریه استیلا قاعده‌ای غالب بود و علی الاصول، همه فقها و نویسندگان را در برنمی‌گرفت. شاید بتوان نظریه فقهی - سیاسی امام ابوحنیفه، پایه گذار اولین مکتب فقهی اهل سنت، در رد نظریه استیلا و قبول نظریه «اهل حل و عقد»، با معیار حداقل دو نفر را مهم ترین استثنا دانست.

توجیه نظریه استیلا در موارد اضطراری و برای جلوگیری از تفرقه فزونتر میان مسلمین و نتایج تلخی که هنگام خلأ قدرت در جامعه روی می‌دهد ذکر شده است. به فرض از امام شافعی نقل شده است که هر قریشی ای که بتواند با نیروی شمشیر به خلافت دست یابد و مردم گرد او جمع شوند خلیفه است. تمام آرایبی که در شرح نظریه استیلا آمده بر

دو مطلب استوار است: اول، به کارگیری شمشیر و نیروی نظامی برای تصرف قدرت؛ دوم، پذیرش و اطاعت مردم. دیگر مسائل، چون قریشی بودن یا برگزاری نماز از سوی شخص حاکم که در برخی از جملات آمده فرع بر دو نکته اصلی یاد شده است. ماوردی، به طور کلی، استیلا را در باب امرای کار برده است، ولی برخی از رهبران مذاهب فقهی اهل سنت یا دیگر نویسندگان، از جمله خنجی، این نظریه را به طور عام مورد استفاده قرار داده اند.

ماهیت خلافت

اهل سنت در اندیشه‌های قدیم و جدید خود، ولایت عام و اختیارات گسترده‌ای را برای خلیفه اسلامی و به منظور حفظ و تحقق مصالح مردم بر اساس شریعت اعطا می‌کنند. این اختیارات شامل اجرای حدود شرعی، سیاست گذاری عمومی جامعه، فرماندهی نیروهای مسلح، حفظ مرزها، وضع و اجرای تعزیرات حکومتی به منظور حمایت از مظلومین و ضعفا، رهبری مسلمانان در امور حج، وضع مالیات و نیز جمع آوری و تقسیم وجوهات شرعی مثل زکات است. اهل سنت بدین ترتیب نه تنها به جدایی دین از سیاست نمی‌اندیشند، بلکه آن دو را همبسته و گسست ناپذیر می‌دانند و به لحاظ لزوم اجرای شریعت است که ضرورت حکومت اسلامی را طرح می‌کنند. به رغم پیوند آشکار دین و دولت در خلافت اسلامی، امامت و رهبری در اندیشه سنی از اصول دیانت اسلام نیست. ابو حامد غزالی توضیح می‌دهد که امامت از مهمات و اصول عقاید نیست، بلکه از جمله مباحث فقهی (فقهیات) است که همانند هر مسئله فقهی دیگر در معرض نقد و بررسی است. سیف الدین آمدی نیز تأکید می‌کند که خلافت از اصول دیانت یا از اصول ابدی نیست که مکلفان مجاز به جرح و تعدیل یا اعراض از آن نباشند. این ملاحظات نشان می‌دهد که خلافت از فروع فقهی در اندیشه سنی است و نه از اصول دیانت اسلام. خلافت در اندیشه سنی مقام و منصبی صرفاً سیاسی و تنفیذی است که به منظور تطبیق حدود شریعت، حفظ مصالح مؤمنان و نبرد با متجاوزان ایجاد شده است.

شرایط خلیفه

شرایط سلبی. شرایط عزل خلیفه را به دو دسته کلی می‌توان تقسیم کرد: الف) شرایط رفتاری و اخلاقی، ب) ویژگیها و خصایص جسمانی. در مورد ویژگی‌هایی که ایمان یا عدالت خلیفه را مورد سؤال قرار می‌داد، می‌توان از فسق ناشی از شهوت یا دارا بودن عقاید شبهه ناک یاد کرد. باقلانی، متفکر سنی مذهب، بر موارد یاد شده، نکاتی دیگر را، همچون کفر بعد از ایمان، ترک نماز، شهرت به فسق، تزییع حقوق مردم و تعطیل کردن حدود الهی، افزوده است. ماوردی «حجر» و «قهر» را بر موارد بالا افزود. منظور از «حجر» تسلط اطرافیان خلیفه بر وی بود، به طوری که آنان حکام واقعی به شمار

می رفتند و مقصود از «قهر» اسارت خلیفه در دست دشمنان. البته در مورد «حجر» و «قهر» مباحث دقیق تری هم طرح می شد؛ به فرض، اگر افراد مسلط بر خلیفه افرادی دارای صلاحیت بودند، ادامه خلافت مانعی نداشت یا در «قهر» که ناامیدی از آزادی خلیفه از ارکان اصلی تلقی می شد، اگر احتمال آزادی و رهایی خلیفه وجود داشت حکم بر عزل وی و انتخاب فرد دیگر با مانع روبه‌رو می شد.

نقص در جسم که در انجام دادن وظایف مربوط به خلافت یا به طور کلی ادامه خلافت مانع ایجاد می کند به دو گروه تقسیم می شود: یکی نقص در حواس و دیگری نقص در اعضاء. ماوردی موارد نقص در حواس را در سه دسته منفک از هم می آورد: دسته اول نقایصی است که در اثرگذاری آن در تداوم خلافت یا قطع آن میان فقها اختلاف است مانند سنگینی گوش یا گنگی بیان؛ دسته دوم نقایصی است که مانع تداوم خلافت است مانند زوال عقلی و نابینایی؛ و در نهایت دسته سوم شامل نقایصی است که در انجام دادن وظایف مربوط به خلافت خللی ایجاد نمی کند، مانند فقدان ذائقه.

موارد نقص در اعضاء، دسته اول نقایصی است که مانع ادامه خلافت نمی‌شود، مانند ناتوانی جنسی؛ دسته دوم شامل مواردی است که در انجام دادن وظایف مربوط به خلافت مؤثر است، مانند نداشتن دو دست یا دو پا؛ دسته سوم نقایصی که در محل اختلاف فقها بوده است مثل نداشتن یک دست یک پا.

بر مواردی که ممکن است به عزل خلیفه منجر شود، می توان یک مورد «نادر» را که از سوی قلقشندی ارائه شده است افزود. طبق نظر این نویسنده، عزل خلیفه در صورت وجود جانشین همانند یا افضل از وی قابل تصور است.

شرایط ایجابی. قاضی ابی یعلی بن فراء چهار شرط برای «اهل امامت» ذکر می کند:

(1) داشتن نسب قریشی

(2) احراز تمام شرایطی که در قاضی شرط است مثل آزادی، بلوغ، عقل، علم و عدالت

(3) شایستگی اداره امور جنگ، سیاست و اجرای حدود اسلامی

(4) برتری و افضل بودن در علم و دین

ابوالحسن ماوردی شرایط خلیفه را به هفت مورد افزایش می دهد:

(1) عدالت با تمام شروط آن

(2) دانشی که بتواند در احکام دین اجتهاد کند .

(3) سلامت حواس اعم از چشم و گوش و زبان

- 4) سلامت اعضاء که در انجام وظایف خلیفه مشکل ایجاد نکند.
- 5) رأی و تدبیر در امور سیاسی و مصالح مردم
- 6) شجاعت و قدرتی که بتواند با دشمنان جهاد نموده، از هستی جامعه اسلامی دفاع نماید
- 7) نسب قریشی داشته باشد. ماوردی افضل اهل زمانه بودن را شرط تحقق خلافت نمی بیند.

وظایف خلیفه

وظایف مهم خلیفه حفظ دین، صدور حکام، اجرای حدود، دریافت فی و صدقات، توزیع بیت المال، توجه به نصیحت ناصحان، رسیدگی به کارها و مراقبت در انجام آنها و همچنین پاسداری از مرزها و جهاد با دشمنان اسلام بود. البته وظایف خلیفه با قدرت او ارتباط مستقیم داشت.

نظام سیاسی تشیع؛ امامت

امامت نمونه عالی دولت اسلامی از دیدگاه شیعیان است.

الف) ماهیت امامت: نظام آرمانی شیعه نظامی است که رهبری آن را امام معصوم به عهده دارد. بدین سان شیعه برای منصب امامت جایگاه دینی به مراتب بیشتر از اهل سنت قائل است؛ زیرا امامت در اندیشه شیعی خلافت الهی در زمین است. مهم ترین وظیفه امام، جانشینی پیامبر (ص) در وظایف سه گانه آن حضرت، یعنی تبلیغ در دین و هدایت معنوی بشر، قضاوت، و اداره نظام سیاسی است.

بدین سان امامت در اندیشه شیعه منصبی الهی است و به جز، وحی، در تمام کار ویژه های خود، استمرار نبوت است. ناگزیر باید از جانب خداوند و به زبان پیامبرش یا امام قبل از خود «نصب» شود. بنابراین شیعه امامت را اصلی از اصول دین می داند که ایمان مؤمنان جز با اعتقاد صادق به امامت امامان (ع) کامل نمی شود؛ تشریح امامت از جانب خداوند «لطفی» است که مسلمانان بدان وسیله بتوانند بر پاگی ها و جدایی ها که در غیاب پیامبر (ص) رخ می نماید، فائق آیند.

ب) هویت امام: نظریه شیعه درباره امامت، بر اساس وجود نص از جانب خداوند در تعیین هویت امامان استوار است که پیامبر (ص) بیان کرده است. به اعتقاد شیعه امامت مشروع، با محکمترین دلایل و روشنترین عبارات، ابتدا در خصوص علی بن ابی طالب و سپس دیگر امامان به صورت عام تصریح شده است. در نزد شیعه دوازده امامی آخرین امام معصوم حضرت مهدی (عج) که از سال 261 هجری غیبت نموده، روزی که تعیین آن برای کسی جز خداوند معلوم نیست، برای نجات مسلمانان از ظلم و جور ظهور خواهد کرد.

شیعه امامان را «اولوالامر» می داند که خداوند اطاعت آنان را واجب نموده است: امرشان امر خدا، نهی شان نهی خدا، اطاعتشان اطاعت خدا و سرپیچی از فرمان‌های آنان عصیان از خدا محسوب می شود؛ احکام شرعی مکلفان جز با رجوع به آنان دانسته و پذیرفته نمی‌شود.

فصل نهم: اندیشه سیاسی علمای اهل سنت

ماوردی (ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی)

زندگی و آثار

به سال 364 ق در بصره متولد شد. در شهر بغداد از سوی القادر، خلیفه وقت، به جهت نگارش کتاب الاقناع در فقه شافعی، به منصب «اقضی القضاتی» منصوب شد. ماوردی نویسنده آثار چندی از جمله، الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیة، قوانین الوزارة، سیاسه الملک، نصیحه الملوک و ادب الدنیا و الدین است که مشهورترین آنها الاحکام السلطانیه است. ماوردی، کتابی دیگر به همین نام از سوی ابویعلی الفراء به رشته تحریر در آمد که هیچ گاه شهرت و اهمیت کتاب ماوردی را نیافت. بیشترین گمان بر این است که کتاب الاحکام السلطانیه در پانزده سال آخر عمر ماوردی به رشته تحریر در آمده است.

خلافت

او در الاحکام السلطانیه کوشید که به تنظیم رابطه نهاد خلافت و سلطنت و با تدوین حقوق سیاسی و قوانین سلطه به تقویت خلافت بپردازد. که این کتاب عمدتاً بر اساس کلام اشعری و فقه شافعی استوار است. با این حال برخی از آراء مندرج در کتاب، از جمله پایه و جوب امامت، وی را در معرض نسبت طرفداری از معتزله قرار داد. او با اشاره به بیعت عباس عمومی پیامبر با علی چنین اظهار نظر کرده است که برای بیعت رأی یک «فرد»، در صورت دارا بودن اعتبار بسیار، کفایت می کند. البته غزالی نیز بیعت یک فرد صاحب شوکت را برای انعقاد خلافت کافی می داند (ماوردی پیش از غزالی بوده). ماوردی امامت (خلافت) را در ارتباط با نبوت قرار داده است. او خلیفه را جانشین پیامبر دانسته که سیاست ملت اسلام به او تفویض شده است. پس حکم وی بر همه احکام سلطه تقدم دارد. مهم ترین عقاید ماوردی در باب انعقاد امامت را می توان در چند مورد خلاصه کرد: اول اینکه ماوردی همپای عامه مسلمانان به ضروری بودن حکومت اعتقاد داشته و این لزوم را تلویحاً بر اساس اجماع که پایه آن شرع بود، نه عقل توجیه می کرده است. به دلیل نگرش «تلویحی» ترجیهی ماوردی به شرع، همچون پایه وجوب امامت، برخی وی را به معتزله نسبت می دادند. ماوردی بر «انتخاب» خلیفه تأکید داشته است یعنی با نص امامت که مورد وثوق شیعه بود موافقتی نداشته است. ماوردی در مورد نظریات «اهل حل

و عقد» و استخلاف بیشتر سخن گفته است، اما به نظریه شورا نپرداخته است. اصولاً ماوردی استیلا را در باب «امرا» به کار برده است. ماوردی با اینکه انتخاب خلیفه را در شیوه «اهل حل و عقد» به مرکز حکومت محدود نمی‌دانسته، رأی آنان را ارجح تلقی می‌کرده است. این موضع ماوردی وی را در مقابل نظر خوارج قرار داد. در نهایت باید اضافه کرد که ماوردی نظریه «دو امام» را هم برای مسلمین می‌پذیرفت، اما در شرایطی که سرزمین‌های مسلمین به گونه‌ای از هم فاصله داشته باشد که یک پارچگی آنها میسر نباشد. ماوردی تعداد افراد برای «اهل حل و عقد» یک، سه و شش نفر را می‌آورد. یک نفر، همان واقعه تقاضای عباس، عمومی پیامبر، برای بیعت با علی (ع) است. شش نفر، به شورای عمر و بیش از آن تعداد صحابه حاضر در سقیفه بنی ساعده مستند است و سه نفر نیز برگرفته از الگوی عقد نکاح است که ولی و دو شاهد را شامل می‌شد. نکته دوم در باب محلیت افراد «اهل حل و عقد» است. ماوردی با اینکه خاستگاه جغرافیایی و زندگانی این افراد را خاص دارالخلافه نمی‌داند، آنجا را به علت ویژگی‌های مرکزیت بلاد ارجح می‌داند. نکته سوم ویژگی‌های افراد انتخاب کننده است. سه شرط عدالت، علم و آگاهی دینی و قوه قضاوت و تعقل، از شرایط اصلی انتخاب کنندگان محسوب می‌شود. ماوردی دو دلیل برای مشروع بودن استخلاف بیان می‌کند یکی اجماعی که پشتوانه آنست و دیگری اولی بودن خلیفه مستقر برای انتخاب جانشین خود است. از نظر او استخلاف نظریه مناسبی برای حفظ قدرت نهاد خلافت و تداوم خلیفگی شناخته می‌شد. به همین علت ماوردی به طور مشروح از حق خلیفه مستقر برای انتخاب جانشین خود صحبت کرده و در مورد انتخاب فرزند یا پدر به جانشینی و ولایتعهدی نظر خاصی ابراز نکرده است. ماوردی در باب تعداد افرادی که می‌توانند به ترتیب برای ولایتعهدی انتخاب شوند می‌گوید: تعداد کسانی که می‌توانند در یک نوبت و به ترتیب برای جانشینی انتخاب شوند، حد اکثر سه نفر ذکر شده است که دلیل آن را در سیره پیامبر(ص) و در واقعه جنگ «موت» می‌دانستند که پیامبر سه نفر را همزمان، ولی با مشخص کردن ترتیب فرماندهی شان برای این جنگ انتخاب کرده بودند. به لحاظ حقوقی، ولیعهدان حق تغییر نفرات را ندارند، مگر اینکه شخص مورد نظر خود به این امر رضایت دهد. ماوردی در باب وظائف و امتیازات خلیفه موارد عیده‌ای را بر می‌شمارد. امتیاز خلیفه، خواستاری اطاعت مردم است و وظائف وی نیز در ده مورد خلاصه می‌شود که عبارتند از: دفاع از اصول دین و مبارزه با مرتدین، اجرای عدالت و حل اختلافات. برقراری نظم و قانون در کشور، اجرای حدود و قوانین جزایی، دفاع از مرزها، سازماندهی جنگ، جمع خراج و زکات، تقسیم مزایا و بیت المال، نصب اشخاص متدین برای اداره امور و آگاهی شخصی از وضعیت قلمرو خلافت. نکته بسیار مهم در این است که بیشتر مواردی که ماوردی بر می‌شمارد، به طور مستقیم و

آشکارا به اداره امور و قواعد سلطه برمی گردد و به بیانی ساده تر تنظیم وظائف کشورداری است و اهمیت آنها هنگامی آشکار می شود که به محاق خلافت در نسبت با سلطنت توجه داشته باشیم.

وزارت - امام

ماوردی وزارت را به دو گونه تفویضی و تنفیذی تقسیم کرده است؛ در وزارت تفویضی، به وزیر مورد نظر از سوی خلیفه اختیارات کامل داده می شود تا به اداره امور بپردازد؛ اما در وزارت تنفیذی، وزیر مورد نظر فقط برای هدف یا اهداف خاصی از طرف خلیفه انتخاب می شود و قدرت وی نیز محدود به همان هدف است. در این نوع وزارت، اهل ذمه و بردگان نیز می توانستند به نسبت مأموریت در نظر گرفته شده عهده دار وزارت شوند. از نظر ماوردی خلیفه به دو دلیل نیازمند انتخاب وزیر است: اول برای اداره امور و کمک به وی و دوم برای آنکه در صورت لزوم و در مواقع بحرانی سپر بلای خلیفه شود. ماوردی وزارت را تحت الشعاع خلافت قرار داده است.

ماوردی امارت را هم به دو دسته تقسیم کرده است: امارت استکفایی و امارت استیلایی در امارت به صورت استکفا، امیر مورد نظر از سوی خلیفه برگزیده می شد و وظائفی چون سازماندهی سپاهیان نظارت بر دیوان عدالت یا خراج یا امامت نماز و ادامه حج را بر عهده می گرفت. امارت استکفا عمده‌تاً برخاسته از شرایط نظامی‌ای بود که خلیفه بر اساس فرمانی سرزمین یا سرزمین‌هایی را به شخصی می سپرد. امارت استکفا در اساس پذیرش قدرتهای محلی مطیع خلیفه بود. تا با دادن اختیارات رسمی امارتی از تبدیل آنان به عناصر شورشی و مخالف خلیفه جلوگیری شود. امارت استیلایی، در زمانی موضوعیت می یافت که شخصی بدون جلب نظر و رضایت خلیفه در منطقه‌ای قدرت را از آن خود می ساخت و خلیفه با صدور حکم امارت به قدرت او جنبه قانونی و شرعی می داد. عدالت از نظر ماوردی بیشتر به راستی و درستی و اجتناب از حرام اشاره می کرد تا اینکه سبک و سیاقی فیلسوفانه، به فرض افلاطونی به خود بگیرد.

غزالی زندگی و آثار

قرون چهارم و پنجم هجری قمری دو قرنی است که نویسندگان و محققان آنها را «قرون طلایی تمدن اسلامی» نامیده اند. غزالی مدتی سمت مدرسی نظامیه بغداد را که عالی ترین محل علمی - فقهی زمانه بود، بر عهده گرفت. برخی در غلو شأن او معتقد بودند که اگر قرار بود پیامبری دیگر مبعوث شود، غزالی چنین رسولی بود. ابن رشد فیلسوف اندلسی و کسی که به مقابله با حملات غزالی با فلسفه پرداخت معتقد بود غزالی «با اشعری، اشعری است و با صوفی، صوفی است و با فیلسوف، فیلسوف» بطروشفسکی روسی و سید جواد طباطبایی، محقق ایرانی، نیز از کسانی هستند که در زمان حاضر،

اخلاق و رفتار غزالی را فاقد یکدستی و اصالت می‌دانند. او هنگام اقامت در بغداد، در دفاع از خلافت، یکی از مهمترین رذیه‌ها را بر باطنی‌گری و نماینده برجسته آن، اسماعیلیان، نوشت و نام آن را فضائح الباطنیه یا المستظهری نهاد. وی در دورانی از زندگی خود کتاب مقاصد الفلاسفه را نوشت که شرحی آموزشی درباره فلسفه مشاء یعنی فلسفه ارسطو و افلاطون و پیروان مسلمان وی همچون ابن سینا بود و اندکی بعد کتاب تهافت الفلاسفه را در مذمت فیلسوفان و ذکر برخی از ادله کفر آنان به رشته تحریر درآورد. که بعداً ابن رشد با نگارش تهافت التهافت پاسخی به آن عرضه داشت. غزالی در نیشابور در نزد ابوالمعالی جوینی معروف به امام الحرمین که مدرس مشهور زمانه خود بود به شاگردی و درس آموزی روزگار گذرانید. پس از مرگ ابوالمعالی، غزالی به خدمت خواجه نظام الملک حاضر شد. خاطرات غزالی در کتابی به نام المنقذ من الضلال گرد آمده که برخی آن را با اعترافات «ا گوستین» قدیس مقایسه می‌کنند. کتاب دیگر او الاقتصاد فی الاعتقاد است که در بر گیرنده اصول اعتقادی سیاسی اهل سنت است و در آن در باب امام، مسئله ترتیب و افضلیت خلفا بحث کرده است. کتاب نصیحه الملوک که کتابی جنجالی و بحث برانگیز است، از سیاسی‌ترین آثار اوست. کتاب عظیم غزالی که سرآمد آثار وی است، احیاء علوم دین که در چهار ربع یا بخش بزرگ تنظیم شده و غزالی خلاصه‌ای از آن را به فارسی به همراه تغییراتی با عنوان کیمیای سعادت به دست داده است. غزالی در کتاب احیاء علوم دین، در شمارش علوم و ارائه تقسیم بندی آنها، جایگاه سیاست را مشخص کرده است. و در اثر دیگر او مکاتیب فارسی برخی از نامه‌های غزالی از جمله مکتوبات وی به امرا و بزرگان سیاسی آمده است. در کتاب نصیحه الملوک گرایشهای «سیاستنامه نویسی» بسیار است. در کتاب تحفه الملوک در مورد لزوم جهاد با کفار که منظور صلیبیون است آمده، ولی مشکل اینجاست که اصالت کتاب مورد تردید است. در بخش دوم کتاب نصیحه الملوک برخی مدعی هستند که در غزالی نوعی بازگشت از موضوع شریعت نامه نویسی بر سیاستنامه نویسی به وجود آمده است.

تعریف و جایگاه سیاست

غزالی در کتاب احیاء العلوم جایگاه سیاست را روشن می‌سازد. منظور غزالی از احیای علوم الدین پرداختن به هسته معنوی است و آنچه بدان جوهر دین گفته می‌شود و حال آنکه منظور ابن تیمیه از احیای دین، زدودن اضافاتی است که بر مرور زمان بر دین افزوده شده است. در حالی که غزالی مایل است در احیا از سنگینی و غلظت ظواهر دین به نفع جوهر و وجه معنویت آن بکاهد. ربع اول کتاب «عادات» نام دارد - سه ربع دیگر عبادات، مهلکات و منجیات نام دارند - که در ربع اول نظام دینی را منوط به نظام دنیا معرفی کرده که کار دنیا جز به اعمال آدمیان قوام نمی‌یابد و اعمال مورد نظر از سه قسم بیرون نیست. که سرسلسله این اقسام، همان قسم اول و اشرف اصول در این قسم «سیاست» است که «اصطلاح» آدمیان را بر عهده دارد و نقطه پیوند فعالیت‌های اجتماعی انسان و همیاری در تنظیم دنیا جهت فراهم کردن

بهره‌گیری مشروع در راه آخرت است. بدیهی است که غزالی آدمیان را تعلیم پذیر می‌داند و چون در چهارچوب اسلام می‌نگرد و اندیشه می‌کند، لاجرم نظام طبقاتی را در مورد طبیعت انسان نمی‌پذیرد. «سیاست» سه پایه دارد: پایه اول توجیه به منزله قوام جامعه اسلامی، پایه دوم اجتناب و دوری از معاصی و منکرات و پایه سوم عمل به اوامر و دستورهای شرع است؛ به تعبیر روشنتر، توحید پایه اصلی است و مابقی متفرعات این پایه هستند. دو ربع مهلکات و منجیات، منطبق با پایه‌های دوم و سوم است.

سیاست به مفهوم «استصلاحی» آن دارای چهار مرتبه است که در مرتبه اول سیاست انبیا و سپس به ترتیب سیاست حکام و فقها، علما و وعاظ قرار دارد. پیوند میان عاملان و مخاطبان همان امر «اصلاح» یا در وجه طلب آن، «استصلاح» است. «انبیای» مورد نظر غزالی، عام است و همه پیامبران را شامل می‌شود و مختص به پیامبر اسلام نیست. با این دید سیاست انبیا تمام آدمیان، اعم از خواص یا عوام، و همچنین «ظواهر» «بواطن» آنان را دربرمی‌گیرد. سیاست انبیا سیاستی کامل است، هم از نظر عامل آن و هم از نظر دربرگیرندگی ابعاد ظاهری و باطنی انسان. غزالی در زمانه خود هم نهاد خلافت را پیش روی داشت و هم نهاد سلطنت را. نکته شایان توجه در اندیشه غزالی قرار دادن فقها در کنار حکام است که وجه مشترک هر دو اعمال قدرت بر ظواهر اشخاص است. مرتبه سوم از سیاست به علما اختصاص دارد. باید دانست که علما در نزد غزالی از جایگاه بالایی برخوردارند و در فساد یا صلاح مردمان نقش آفرینی بسیاری دارند. منظور غزالی از علما، علمای صالح است که شایستگی و توانایی دسترسی به بواطن خواص را دارا هستند. در نهایت در مرتبه چهارم، سیاست وعاظ قرار دارد که با بواطن عوام نوعی همترازی برقرار می‌کنند. با توجه به تقسیم بندی چهارگانه سیاست می‌توان گفت سیاست انبیا در غیاب آنان در سه گونه دیگر سیاست شکسته می‌شود و هر یک از مراتب جهات و ابعادی از این مسئولیت اصلاحی را بر عهده دارد.

انبیا	حکام و فقها	علمای آخرت	وعاظ
خواص (بواطن - ظواهر)	خواص (ظواهر)	خواص (بواطن)	عوام (بواطن)
	عوام (بواطن - ظواهر)	عوام (ظواهر)	

غزالی علوم را به دو دسته کلی تقسیم کرده است: علمی که به کار دین مردم می آید و علوم دینی نام دارد و

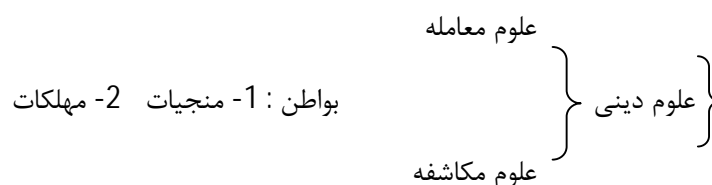
علوم غیر دینی. هدف علوم دینی رساندن انسان به سعادت اخروی است که خود به دو گروه تقسیم می شود:

الف) علوم «معامله» که منظور از آن علمی است که پس از معرفت به عمل بدل می شود؛

ب) علوم «مکاشفه» که فقط به کشف «معلوم» عنایت دارد و تقاضای عمل ندارد. غزالی از علوم مکاشفه زیاد بحثی

نمی کند و اهتمامش بر علوم معامله است. کار سیاست بررسی و شرح علوم معامله است

ظواهر: 1- عبادات 2- عادات



نظر غزالی در باب «احیا» و همچنین سیاست یعنی به صلاح آوردن ظواهر و بواطن، آشکار می شود. در صدر عقاید، بحث

توحید جای دارد. غزالی در چهارچوب مسلک اشعری خود، در باب توحید شرحی ارائه می کند که در انتها، بعثت انبیا و

به شکل خاص پیامبر اسلام را نتیجه می گیرد. پس از توحید به نبوت می رسد.

امامت (خلافت) - سلطنت

این اصل چکیده نظریه تسنن در باب خلافت است و با نظریه تشیع در این باور که پیامبر در مقاطع مختلف از جمله

غدیر خم، به دستور خداوند علی را به جانشینی خود برگزیده بود اختلاف دارد. غزالی در اصل دوم منزلت و ترتیب

خلافت را متناسب با فضل صحابه می داند؛ البته اضافه می کند که فضل حقیقی را خدا داناست و هیچ کس جز پیامبر از

آن مطلع نیست. این اصل شامل نظریه عمومی اهل سنت در صدر اسلام و نحوه صعود صحابه به جایگاه خلافت است.

پنج ویژگی را برای امام جایز می داند: ذکوریت، ورع، علم، کفایت و قریشی بودن. بدیهی است که امام مورد نظر غزالی

همان خلیفه است و مقصود از امام، زمامدار جامعه اسلامی است. در صورت نبود ورع و علم در امام و در وضعیتی که

تأکید بر آنها موجب فتنه در جامعه خواهد شد، انعقاد امامت با دیگر ویژگیها هم پذیرفتنی است. وی بر همین اساس،

پس از توحید، نبوت و خلافت و امامت را قرار می دهد. غزالی بر ویژگی شوکت در امام یا خلیفه تأکید بسیاری دارد.

شوکت متضمن مطاع بودن امام است و طبعاً امامی که این توانایی را نداشته باشد قادر به اجرای وظائف خود نیست. از

نظر غزالی تعداد افراد بیعت کننده با خلیفه می تواند یک نفر باشد به شرط آنکه این فرد دارای شوکت بوده باشد و بیعت

وی در عمل شوکت را به خلیفه منتقل سازد. به بیان روشن‌تر غزالی از «نظر سیاسی» به «نظریه سیاسی» تغییر موضوع داد. غزالی هنگام اقامت در بغداد برای اثبات خلافت المستظهر ناگزیر بود به ردّ دعاوی باطنیان بپردازد. غزالی بیش از هر چیز در چهارچوب نظریه عمومی اهل سنت یک «مصلح» بود و لبه تیز اصلاح خود را به فقها و امرا که بر ظواهر مردم حکم می‌راندند معطوف کرده بود. غزالی هنگامی که صحبت از عوام بود، شخصیتی محافظه کارانه پیدا می‌کرد و درصدد حفظ آنان از افتادن در دام گمراهی‌ها برآمد، ولی هنگام برخورد با حکام و صاحبان نفوذ، به جای محافظه کاری به نقد و نقادی می‌پرداخت. در هر دو حالت غزالی مصلح بود. او علما را به علمای آخرت و علمای پایبند به دنیا و درگیر در مناظرات و جمع مال و قدرت تقسیم کرده و برای علمای آخرت، نقش وارثان راستین پیامبران را قائل شده است. دیدگاه غزالی نسبت به علمای آخرت تا حد زیادی برگرفته از تحول روحی خود وی بوده است. غزالی در المنقذ من الضلال به دلیل تردید در توان راهیابی «حس و عقل» به عالم حقیقت، در نهایت به سود دل جبهه می‌گیرد.

وظائف و اختیارات امام

توصیحات غزالی در باب وظائف و اختیارات امام در چهارچوب تفکر اهل سنت است و آنجا که وی منکر امام به گونه باطنی و شیعیانه آن است، صفاتی چون عصمت یا اعلم بودن را هم منکر می‌شود. با این حال صاحبان قدرت ناگزیرند که دو دسته وظایف علمی و عملی را که به تعبیر غزالی «بیخ ایمان» و «شاخ ایمان» هستند پاسداری کنند. وظایف علمی، داشتن شرایط بندگی خداوند یا آگاهی و معرفت به چگونگی اصلاح مردم را شامل می‌شود؛ اما وظایف علمی بسیار است و غزالی متناسب با چهارچوب تفکر اهل سنت خود در فضائح الباطنیه و نصیحه الملوک به آنها اشاره کرده است. برخی از این وظایف به رابطه حاکم با قوایش برمی‌گردد که مسائلی چون نماز و روزه و دیگر فرایض را دربرمی‌گیرد. عاملان سیاست برای رسیدن به اهداف خود و متناسب با امکاناتشان از تمهیدات و حربه‌های مختلفی استفاده می‌کنند؛ اما یک اصل در میان آنان عمومیت دارد و آن هم اصل امر به معروف و نهی از منکر است.

فصل دهم : نظریه پردازی در غیاب خلافت

با سقوط بغداد و فروپاشی خلافت عباسیان در سال 656 ق و به دنبال حمله مغول، طبیعی بود که اهل نظر، به ویژه طرفداران نهاد خلافت، در چهارچوب تفکر دینی، در باب نظریه نظام سیاسی به تمهیدات جدیدی دست یازند تا بدین ترتیب بتوانند برای بحران عظیم ایجاد شده توجیهی نظری - شرعی بیابند.

ابن جماعه

ابن جماعه شافعی مذهب بود. اثر اصلی ابن جماعه کتاب الاحکام السلطانیه و القواعد الاسلامیه می باشد. ابن جماعه زوال خلافت عباسیان در بغداد و سقوط نهاد خلافت را مترادف با نفی و دوری از اصل حکومت تلقی نمی کرد. به عقیده وی، انسان به دلیل خوی تجاوزگری اش نیازمند حکومت است. ابن جماعه برای تداوم سنت پذیرش و الزامی بودن حکومت، جامعه را فاقد حکومت تصور نمی کند و به تعبیری هرگونه حکومت را بر هرج و مرج و بی حکومتی، ارجح می داند. دیگر اصل مهم در اندیشه ابن جماعه نفی نقش مردم در مقابله با حاکم جائر بود. به بیان دیگر استبداد بر هرج و مرج برخاسته از دخالت عامه مردم در کار حکومت رجحان داشت. ابن جماعه در راستای نزدیکی حکومت مستقر با مبانی شرع، ناگزیر بود که «بر مقام» عدالت تأکید داشته باشد. به باور وی فقط پیامبران و فرشتگان از سلطان عادل برترند. وی به حدیثی اشاره کرده است که بر اساس آن 41 سال حکومت امام جائر از ساعتی هرج و مرج ناشی از نبود حکومت برتر دانسته شده است. ابن جماعه، در پی ضرورت نهاد حکومت به اجتناب ناپذیری «امامت» رسید. امام در گسترده ترین مفهوم آن، به معنای رئیس جامعه و ضامن و ثبات جامعه اسلامی است. امامت از دیدگاه ابن جماعه دو گونه است: امامت اختیاری و امامت قهری. در امامت اختیاری هم شرایط مندرج در خلافت نهفته است و هم شیوه های مشهور مانند نظریه «اهل حل و عقد»، بویژه استخلاف. اما امامت قهری، بیان دیگری از نظریه استیلاست. نکته مهم در موضع ابن جماعه، انحلال یا انجذاب خلافت در سلطنت یا امارت است؛ البته به کارگیری واژه «امام» برای امیر یا سلطان با توجه به زوال خلافت بغداد، نوعی تداوم اعتقاد و احساس را تضمین می کرد.

امامت امام مختار، به دو صورت منعقد می شود:

الف) بر اساس سنت رایج و مرسوم، یعنی استخلاف و برقراری عهد برای فرد بعدی از سوی امام مستقر

ب) استفاده از «اهل حل و عقد» برای انعقاد امامت

به عقیده وی «اهل حل و عقد» صرفاً از علما یا امرای دارنده قدرت دینی یا نظامی - سیاسی تشکیل نمی شود، بلکه «وجوه» یعنی شخصیت‌های هدایتگر زندگی اجتماعی را هم دربرمی‌گیرد. البته نباید از وجوه الناس، تعبیری دموکراتیک داشت؛ چه در قالب پذیرش‌های زمانه، رؤسا و زعمای اجتماعی، وجوه را تشکیل می دادند.

ابن تیمیه

اولین نکته‌ای که در باب ابن تیمیه جلب نظر می‌کند، روحیه ستیزه‌گری اوست. وی که عالمی حنبلی مذهب بود در صحنه‌های سیاسی - نظامی همان قدر فعال بود که در رديه نویسی‌های گسترده بر ضد مخالفان. در نگارش کتاب بویژه ردیه نویسی، بسیار فعال بود. مهم‌ترین اثر وی در اندیشه سیاسی، السیاسه الشرعیه فی اصلاح الراعی و الراعیه نام داشت. همچنین می‌توان از کتاب منهج الکرامه فی معرفه الامامه ابن مظهر (علامه) حلی بود نیز یاد کرد که در میان این گونه آثار ابن تیمیه جایگاه خاصی دارد. در کتاب اول سعی دارد بدون محور قرار دادن خلافت نظریه‌ای شرعی در باب حکومت و اصلاح جامعه تدوین کند. او درصد برطرف کردن و کاستن شکاف میان نظریه سیاسی - اعتقادی با عمل دینی است. ابن تیمیه کتاب دوم را در ردّ تشیع نگاشته است. وی را به دلیل آموزه‌های «سلفی» از آباء فرقه وهابی که در حال حاضر در عربستان سعودی قدرت را در دست دارد می‌دانند. ابن تیمیه به زدودن آنچه زوائد تحمیل شده بر اسلام راستین اولی تلقی می‌کرد، توجه داشت. اما امری که با توجه به آراء ابن تیمیه برجسته شد، پذیرش واجب نبودن خلافت و ارائه استدلال نظری بر حاکمیت قوانین الهی بود. ابن تیمیه در باب پردازش نظریه سیاسی، در اساس، بر دو موضوع تأکید داشت: اول، توجه بر حاکمیت قوانین الهی دوم اینکه ابن تیمیه ترجیح داد که تفسیر مذهبی - سیاسی خود را به گونه‌ای که از امکانات سیاسی موجود نیز استفاده کرده باشد، سر و سامان دهد. نقطه آغازین استدلال ابن تیمیه در کتاب السیاسه الشرعیه و در فصلی با عنوان «وجوب اتخاذ الاماره» مانند بسیاری دیگر در سرشت زندگی اجتماعی انسان نهفته بود. حکومت نیز از نظر ابن تیمیه و اصولاً وجه غالب اندیشه‌های سنتی در قالب حاکم یا سلطان جلوه می‌کند. حاکم در جوامع اسلامی را می‌توان مصداقی از «ولی امر» مورد اشاره در کتاب و نص گرفت. «ولی امر» کسی است که عهده دار «امر» شده است. وی با اشاره به حدیثی از پیامبر که اگر تعداد کمی حتی سه نفر یا در برخی از

متون، دو نفر مسلمان به سفری می روند لازم است یکی عهده دار «امارت» دیگری شود. نصب امام به مفهوم پیشوا یا ولی امر را واجب دینی می‌داند. وی مانند ابن جماعه و بسیاری دیگر، ضرورت حکومت و نصب امام را در گرو شرایط و کیفیات حکومتی و مقید بدانها نمی‌داند و به رجحان وضعیت بی حکومتی بر حکومتی جاثرا نه اعتقاد ندارد. او نیز مانند ابن جماعه از احادیث منصوب به پیامبر استفاده می‌کند که سرکردن تحت حکومت جائر را در مدت شصت سال بهتر از یک شب بدون امیر به سر بردن می‌داند. وی مخالف اصل انتخابی بودن امام است. و بر بیعت علما و وجوه جامعه با امام یا همان ولی امر تأکید دارد. ابن تیمیه نظریه «تعدد امام» را می‌پذیرد. و در این مورد به خوارج نزدیک می‌شود؛ چه پذیرش «تعدد امام» در کنار نفی ویژگیهای امام یا راعی و دیگر مسائل مندرج در آراء وی بیانگر توجه او به انعطاف و ملاحظات عینی است. ابن تیمیه حل مشکلات جامعه اسلامی را در بازگشت به گذشته و وضعیت «سلف» می‌دانست.

خنجی

فضل الله بن روز بهان خنجی، معروف به خواجه ملا، ایرانی نژاد بود. وی هنگام حضور در دربار ابوالفتح محمد شیبانی، کتاب مهمان نامه بخارا را نوشت که در آن ضمن تشریح شهرها و اماکن خراسان و ترکستان، گزارشی از مشاهدات خود را از جنگ خان ازبک با قزاقها ارائه داده است. خنجی به سال 920 ق کتاب سلوک الملوک را به نام عبیدالله به رشته تحریر درآورد که کتابی فقهی است و یک دوره فقه سیاسی را بر اساس مذاهب شافعی و حنفی دربر دارد. خنجی خود شافعی مذهب بود و این کتاب را به زبان فارسی نوشته است. یکی از کسانی که در عرض نظریه‌های «اهل حل و عقد» استخلاف و شورا به نظریه استیلا توجه خاصی نشان داد خنجی بود وی در باب شیوه چهارم که «زور و غلبه» یا همان نظر «استیلائی» است، واژه «پادشاهی» را در کنار واژه «امامت» می‌آورد و می‌نویسد: «طریق چهارم از اسباب انعقاد پادشاهی و امامت، استیلا و شوکت است». خنجی به یکباره واژگان سلطان، امام و خلیفه را در باب فرد واحدی به کار می‌برد و به نوعی امامت و خلافت را در سلطنت منحل می‌کند. از نظر او سلطان جز توانایی به قهر، ویژگی دیگری ندارد و خصایصی چون قریشی بودن یا حتی فسق و جهل، او را از منظر تسلط خارج نمی‌سازد. وی به مشروعیت نظام سلطه حکم می‌دهد. در نظام سلطه، اصل بر کار ویژه‌های آن استوار است، نه کیفیت شخص حاکم یا نحوه انعقاد حکومت او. او در کتاب مهمان نامه بخارا به توجیه شعار «سلطان ظل الله» مبادرت می‌ورزد.

فصل یازدهم : فلسفه سیاسی - اجتماعی

اگر فلسفه را بحث از «وجود» بدانیم و فیلسوف را کسی که از نظام اندیشگی، از جمله در باب مابعد الطبیعه (متافیزیک) و هسته اصلی آن الهیات، برخوردار است، آنگاه به سختی می توان از ابن خلدون در این افق نام برد. در این زمینه کسی که برآستی سزاوار نام فیلسوف سیاسی است فقط فارابی است و افراد دیگر حتی ابن سینا یا ابن رشد را نمی توان با اطمینان فیلسوف سیاسی نامید. با این حال در میان آنها وجه مشترکی وجود دارد و آن پردازش عقلانی برای فهم امور، از جمله امور سیاسی است. در این میان فقط ابن خلدون مستثناست که به جای توجه و تمرکز بر مابعد الطبیعه صحنه اجتماع و امر اجتماع را مورد خردورزی خود قرار می دهد؛ به تعبیری دیگر، وی فیلسوفی اجتماعی است.

فارابی

فارابی را مؤسس فلسفه اسلامی نامیده اند. البته «کندی» نخستین فیلسوف عرب و مسلمان، بر فارابی مقدم بود. آثار فارابی عبارتند از: آراء اهل مدینه الفاضله، السیاسه المدینه و تحصیل السعاده.

سبک فارابی متمایل به ایجاز است. فارابی را به دلیل آشنایی با فلسفه یونان زمین، بویژه آراء افلاطون و ارسطو و شرح وی از نظریات این حکما معلم ثانی لقب داده اند. در اینکه فارابی از فلسفه یونانی و آراء افلاطون و ارسطو تأثیر بسیار پذیرفته جای تردیدی نیست. فارابی کتاب الجمع بین رأی الحکمین را با این هدف نگاشته است که به خوانندگان نشان دهد میان فلسفه افلاطون و ارسطو در اساس مغایرتی وجود ندارد. برخی از پژوهشگران غربی بیشتر تمایل دارند فارابی را شارح فلسفه یونانی بدانند. فارابی در فلسفه احتمالاً اولین کسی است که وجود را به واجب و ممکن تقسیم می کند. یا در تقسیم بندی علوم، به جای اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدنی ارسطو که اجزای حکمت علمی وی را تشکیل می داد، از علم مدنی، فقه و کلام نام می برد. فارابی در کتاب احصاء العلوم علوم را به علم زبان، منطق، تعالیم (ریاضیات)، علم طبیعی و الهی (فیزیک و متافیزیک، طبیعت و مابعد الطبیعه) و سرانجام علم مدنی، فقه و کلام تقسیم کرده که بالطبع سیاست با علم مدنی آمده است. می نویسد: «علم مدنی از انواع افعال و رفتار ارادی و از آن ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی که افعال و رفتار ارادی از آنها سرچشمه می گیرند بحث می کند.» فارابی علم مدنی را هم شامل اخلاق و هم شامل حکومت می داند. به همین دلیل است که اخلاق نیکو ماخوس ارسطو را نیز اثری سیاسی تفسیر می کند. او علم مدنی را

به دو جزء نظری و عملی تقسیم می‌کند: در قسمت نظری به شناسایی سعادت و در قسمت عملی به نحوه تحقیق این سعادت که در جامعه امکان پذیر است، می‌پردازد.

نظام فلسفی و فلسفه سیاسی

سیاست در نظام فلسفی فارابی دارای جایگاهی طبیعی است و تا آن نظام مشخص نباشد نمی‌توان از فهم سیاست یا علم مدنی فارابی صحبت کرد. فارابی نیز مانند افلاطون و ارسطو معتقد است فلسفه معطوف به حقیقت نابی است که اساس خلقت را بیان می‌کند. این امر، یعنی توجه به حقیقت یکتا و واحد فارابی را بر آن داشته تا جمعی میان آراء مغایر افلاطون و ارسطو به وجود آورد. سیاست فارابی جزء جدایی ناپذیر مباحث مابعد الطبیعه اوست. از وجود باری یا مبدأ موجودات، عقل اول صادر می‌شود و سپس طبق توضیح فلسفی پیچیده‌ای، عقول و افلاک آسمانی بعدی صادر می‌گردد تا سر انجام به عقل دهم که امور زمینی را تمشیت می‌دهد ختم می‌شود. عقل تمشیت دهنده امور زمینی را با تفاوت تعبیر، «عقل فعال» یا «عقل قدسی» هم نامیده‌اند. مراتب عقل از پایین‌ترین مرحله تا مرحله مستعد پیوند با عقل فعال، شامل عقل بالقوه (هیولانی)، عقل بالفعل و سرانجام عقل مستفاد می‌شود. عقل بالقوه، پذیرندهٔ صور محسوس است و عقل بالفعل، معقولات را تمیز می‌دهد. آنچه در فلسفه سیاسی اهمیت دارد آن است که با پیوند یا ارتباط عقل مستفاد با عقل فعال، یا به تعبیری فیضان عقل فعال به عقل مستفاد که آخرین مرحله تکاملی عقل در عالم انسانی است، دارنده آن مجتهد به دریافت آگاهی حقیقی از نظام عمومی خلقت و چگونگی شناخت سعادت و تحقق آن در جامعه انسانی می‌شود. در این مرحله فیلسوف و نبی پا به عرصهٔ فلسفه فارابی می‌نهند. البته پیوند فیلسوف و نبی با عقل فعال یکسان نیست. فیلسوف بر اساس قوه عقلانی با عقل فعال یا به تعبیری عقل قدسی پیوند می‌یابد و نبی بر اساس آنچه فارابی آن را قوه متخیله می‌نامد؛ از این رو، فیلسوف با برهان سر و کار پیدا می‌کند، ولی نبی با امثله برای مخاطبان خود حقیقت را بیان می‌نماید.

فیلسوف رئیس اول

مدینه فاضله فارابی در گرد فیلسوف یا به تعبیر دیگر «رئیس اول» در سلسله مراتب اجتماعی شکل می‌گیرد. مدینه فاضله فارابی، بر خلاف مدینه آرمانی افلاطون، در مجموع در عالم معقولات جای دارد. فیلسوف یا رئیس اول یا در تعبیر دیگر، واضع نوامیس و ملک فارابی در پیوند با عقل فعال مشروعیت حاصل می‌کند و دیگر نسبتهای لازم به تبع آن برقرار می‌شود. چنین تفسیری از مشروعیت رئیس اول با تفاسیر شیعیانه در باب امام همخوانی بسیار دارد. فارابی هنگام بحث

در باب مدینه‌های مخالف مدینه فاضله به شدت از مدینه متکی بر تغلب و زور انتقاد می‌کند. فیلسوف یا رئیس اول دارای فضائل چهارگانه‌ای است. این فضائل در هم تنیده عبارتند از: فضائل نظری، فکری، خلقی و عملی. این فضیلت نظری، معادل حکمت نظری در مباحث ارسطوست. فضیلت فکری، استخدام و به کارگیری اراده برای تعیین مصادیق سعادت یا به تعبیری علم به قوانین است. فضیلت خلقی، دارندگی سجایا و ملکات لازم است و فضیلت عملی، به تعبیر ساده، قدرت تحقق بخشیدن و اعمال یافته‌های نظری در جامعه و نسبت میان افراد است. توجه فارابی به فضیلت فکری، خلقی و عملی تا حدی یک عنایت ارسطویی است. رئیس اول فارابی بیشتر یادآور انسانی آرمانی و کامل است. او انسان را موجودی مدنی الطبع می‌داند که سعادتش در گرو فعالیت‌های اجتماعی است. منظور فارابی این نیست که انسان باید مطیع جامعه باشد بلکه می‌خواهد بگوید جامعه عنایتی جز کمال آدمی ندارد و آدمی نیز جز از طریق جامعه به این کمال که همانا سعادت وی است دسترسی پیدا نمی‌کند.

مدینه - مدینه فاضله

مدینه از نظر فارابی کوچکترین واحد اجتماعی است که توان برآوردن حوائج و نیازهای انسانی را دارد. واحدهای کوچکتر از آن مثل قریه، کوی و منزل، توان رفع نیازهای آدمی را ندارند و از این روی، شایسته رسانیدن وی به کمال وجودی اش نیستند. مدینه فارابی معادل «پلیس» در یونان باستان و در آثار افلاطون و ارسطوست ولی باید توجه داشت که مدینه در یونان باستان واقعیتهای وجودی است، اما در نظر فارابی واحدی «فرضی» است.

براساس یک تقسیم بندی، مردم مدینه فاضله شامل پنج گروهند:

بزرگان که منظور فلاسفه و شایستگان قدرت است.

سخنوران که خطیبان، شعرا، موسیقی‌دانان و نظایر آنان را دربر می‌گیرد.

گوشه نشینان که شامل ریاضیدانان، اخترشناسان و طبیعی‌دانان می‌شود.

جنگاوران که وظیفه شان حراست از مردم مدینه است.

سربزیران، یعنی بزرگان، بازرگانان و عامه، کسانی که به کار خود مشغولند و به اصطلاح توده مردم را تشکیل می‌دهند.

این نظم به نظم کیهانی شبیه است یعنی از واجب الوجود تا هیولی. اما خلیفه نامیدن جانشین رئیس اول نباید این تصور را به ذهن متبادر سازد که او صرفاً جانشین است و موظف است نوامیس (یا قوانین) وضع شده از سوی رئیس اول را رعایت کند، بلکه هرگاه لازم بداند می تواند نوامیس را تغییر دهد. همچنین تغییر نوامیس را نمی توان به مفهوم اشتباه رئیس اول دانست، بلکه این تغییر ناظر بر تحول شرایط و مقتضیات است.

مدینه فاضله و مدینه های غیر فاضله

تحول احتمالی ای که به مردم مدینه فاضله برمی گردد دو حالت دارد: اول آنکه تعدادی از مردم به دلایل مختلف پذیرای نظام موجود نباشند که فارابی اینان را «نوابت» یعنی گیاهان خودرو که شامل ترتیب و نظم نمی شوند می نامند؛ دوم اینکه تحول کیفی کلی در مردم مدینه حاصل شود، به طوری که وضعیت عمومی آنان را متبدل سازد؛ در چنین حالتی، مدینه فاضله با استحاله پیدا شده به مدینه «متبدله» تبدیل می شود که از انواع مدینه های مغایر با مدینه فاضله است. وی در دفاع سرسختانه از نظام مدینه فاضله، نوابت یا همان گیاهان هرزه و اجتماعات غیر مدنی را در «حیوانی» قرار می دهد و معتقد است که با آنها باید مانند حیوانات معامله کرد. گفته شد که فارابی این احتمال را هم در نظر دارد که ممکن است مردم مدینه فاضله تحت شرایط و به دلایل متفاوتی دچار استحاله شوند و مدینه شان به مدینه ای متبدله تبدیل گردد که از انواع مدینه هایی است که در نقطه مقابل مدینه فاضله قرار می گیرد. دیگر انواع مدینه های غیر فاضله، مدینه های جاهلیه، فاسقه و ضاله هستند. مردم مدینه جاهلیه اصولاً تصویری از سعادت حقیقی ندارند و وجه مشخصه شان جهلشان است. مردم مدینه فاسقه خیر را می شناسند و به سعادت عارفند، اما عامل به آنچه می دانند نیستند. مردم مدینه ضاله دارای عقاید باطله و آراء فاسد هستند و به رغم همسانی عمل و نظر، به لحاظ فساد نظری، اعمال شایسته ندارند. فارابی در جایی شش نوع مدینه جاهلیه را شناسایی می کند در جایی دیگر پنج نوع را نام می برد.

اما انواع مدینه های جاهلیه عبارتند از:

- الف) مدینه ضروریه که هدف مردم آن اکتفا کردن به ضروریات زندگی همچون خوراک، پوشیدنی ها و منکوحات است.
- ب) مدینه بداله (یا نداله) که دارندگی ثروت و توانگری هدف غایی مردم آن است.
- ج) مدینه خست و شقوت یا با نام دیگر سقوط که هدف اصلی مردم آن لذتجویی و تلذذ از خوردنی، نوشیدنی و منکوحات است. تفاوت این مدینه با مدینه نوع اول در این است که در آن لذتجویی هدف است، در حالی که در مدینه ضروریه پرداختن به خوردنیها یا منکوحات، از جهت ضرورت است.

د) مدینه الکرامیه که در آن نیل به بزرگی و مورد اکرام شدن را برترین هدف می دانند. به این مدینه «وجاهت» هم گفته می شود و وجه تسمیه آن در مطرح شدن و مورد تمجید قرار گرفتن نزد دیگران است.

ه) مدینه تغلبیه که در آن غلبه یابی اهمیت بسیاری دارد و مردم آن ستایش زور و استفاده از آن را اصل اولی می دانند.

و) مدینه جماعیه یا احرار که اعضای آن آزادی خود و استفاده از آن را پاس می دارند و این امر را نخستین هدف می دانند. به تعبیر فارابی اینان مانعی را برای هوا و هوس خود بر نمی تابند. مدینه جماعیه منطبق بر نظام دموکراسی است؛ یعنی نظامی که در آن مردم تحت زعامت فیلسوف به سر نمی برند. این مدینه را به لحاظ مباح دانستن خواسته های انسانی «اباحیه» نیز می نامند. مدینه تغلبیه را هم همان حکومت تیرانی یونان باستان دانست. مردم مدینه ضروریه تصویری فراتر از رفع حوائج خود ندارند، در حالی که فرض بر آن است که مردم مدینه فاسقه و زیرمجموعه هایش از آگاهی اولیه بهره مند هستند. اصطلاح نوابت را به تعبیر «غربا»، ابن باجه هم به کار برده است. بحث عقل و بهره گیری از عقل فعال، در نزد فلاسفه مشاء، از جمله ابن سینا، بازتابی جدی داشته است. مبادی فلسفه فارابی برگرفته از فلاسفه یونان باستان، بویژه افلاطون و ارسطو، البته با قرائت های اسکندرانی و نوافلاطونی بوده است.

ابن سینا

در باب زندگی ابن سینا شرح احوالی از خود او که شاگردش، جوزجانی، آن را تکمیل کرده و راست است. اثر بزرگ و مهم ابن سینا که نسبت قابل توجهی با کار سیاست نیز دارد، الشفاء است که در چهار بخش کلی تنظیم شده است: منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات. ابن سینا را فیلسوفی دانسته اند که دارای یک نظام فلسفی است. نظام فلسفی ابن سینا و معرفت شناسی پایه آن، در راستای سنت فلسفه یونان و تأملات برخاسته از فضای اسلامی و سعی بر وحدت و جمع آنها قرار دارد. باید به دو تفاوت مهم ابن سینا و فارابی اشاره کرد: اول آنکه ابن سینا در توجیه عقلانی نبوت، آشکارا، جایگاه نبی و ارتباط وی با عقل قدسی را برتر از فیوضات متوجه فیلسوف می داند و از همین رو، آراء سیاسی وی در راستای نبوت شکل می گیرد و شرع اهمیتی می یابد که در نظام فلسفی فارابی، اثری از آن نیست؛ دوم آنکه ابن سینا به خلود نفس همگانی معتقد است و بر خلاف فارابی که خلود را در پیوند با برخورداری کامل از عقل توجیه می کند و قابل قبول می داند، برخلود نفس عامه مردم تأکید دارد. وی با تفسیری که از عقل بالقوه و جایگاه آن به دست می دهد عقل بالقوه در انسان را جوهری لایتجزی، مفارق (غیر جسمانی) و باقی می داند که به این تعبیر با بقای عقل انسان به طور عام، بقای وی نیز تضمین می شود. ابن سینا مانند دیگر فیلسوفان عقلگرا، سعادت را در لذتهای

عقلی می بیند. پیامبر و نبی از دیدگاه او کسی است که می تواند به لحاظ عقل، به عقل فعال یا به گونه‌ای دیگر، عقل قدسی متصل باشد و از دیگر سو، دارای تخیل نیرومندی است تا حقایق و مفاهیم عقلانی را در قالب صور و نماد به آدمیان عرضه دارد. سیاست ابن سینا از یک سو با عقل و توضیح جایگاه نبوت در پیوند است و از دیگر سو در تشخیص مدنی الطبع بودن آدمی نهفته است.

سطوح بحث در آثار ابن سینا را به چهار دسته می توان تقسیم کرد: اولین سطح، جنبه عقلانی نبی است. وی کسی است که در بالاترین امکان، با حقیقت در ارتباط است. سطح دوم، قوه تخیل نبی است. این تخیل می تواند نبی را به بیان صوری و نمادی مفاهیم عقلانی برای عوام مجهز سازد و سطح سوم وجود او را تدارک ببیند. سطح سوم بحث نبوت در جنبه اعجاز و قدرت امتناع کنندگی نبی ریشه دارد. سطح چهارم توان زعامت سیاسی - اجتماعی نبی در هدایت مردمان است که در این سطح نظریه سیاسی ابن سینا با دیگر اصل مورد وثوق وی یعنی جامعه مدنی در پیوند است. سطح چهارم تحلیل، سیاستمداری راستین است. ابن سینا با قرار دادن خلیفه و امام همچون جانشین نبی و در سلسله زعمای جامعه، الهامات اندیشگی فضای اسلامی را منعکس می سازد خلیفه مفروض پس از قوه عقل، لازم است که از لحاظ اخلاقی دارای شجاعت، عفت و حسن تدبیر باشد. ابن سینا بدون اینکه وارد بحث تفصیلی نحوه جایگزینی زمامدار شود، طریقه «نص» را مناسبترین طریقه ذکر می کند؛ چرا که از ایجاد آشوب و چند دستگی دیگر ممکنات جلوگیری می کند. پذیرش «نص» برای امام و خلیفه از عمده آرائی است که ابن سینا را به آموزه‌های شیعیانه متمایل می سازد. وی، بر خلاف بسیاری از علما و فقهای سنی مذهب، جلوس فرد متغلب را بر سریر قدرت نمی‌پذیرد و دفع وی را برای مردم واجب و موجب رضای خداوند می داند. وی سه گروه را در جامعه شناسایی می کند که در مجموع نظام مدینه را تشکیل می دهند: گروه اول مدیران یا همان اداره کنندگان جامعه هستند. رئیس مدیران با سر در انسان مقایسه شده است. این رئیس یا تلویحاً همان امام جامعه موظف به رعایت سنن و شرایع است و با آشنایی با عدل و سنت، هدایت رعیت را بر عهده دارد. گروه‌های دوم و سوم، صنعتگران یا پیشه وران و نگهبانان هستند که فیلسوف ما چندان توجهی به آنان ندارد و مانند فارابی و عامه اندیشمندان عمده تلاش نظری در سنجش سیاست را متوجه رهبری جامعه می کند. روز نتال، به ابن سینا همچون ترکیب کننده اشاره دارد. تلاش ابن سینا در ترکیب فلسفه یونان به ویژه تفسیر نوافلاطونی آن با آموزه‌های اسلامی بوده است.

ابن باجه

مهمترین فیلسوف «فردگرای» عالم اسلام است. او بر خلاف توصیه هایی که در فلسفه اش در مورد «انزوا» کرده، زندگی ای پرحادثه و گاه تجملاتی داشته است. مهمترین اثر او تدبیر المتوحد می باشد. فلسفه ابن باجه متأثر از حکمت یونان و شارحان و فیلسوفان مسلمان پیش از او، به ویژه فارابی بوده وی نیز، مانند عامه فلاسفه، سعادت را در بهترین حالت، عقلانی می دانست و در باب نحوه ارتباط و اتصال عقول بالقوه (هیولایی) گرفته تا مراتب بعدی می اندیشید. نگرانی ابن باجه این بود که سعادت در مدینه غیرفاضله چگونه به دست می آید. باید یادآور شد که ابن باجه متأثر از فارابی مدینه ها را فاضله و غیرفاضله می دانست. ابن باجه نمی خواهد از نو، مدینه فاضله ای را در اندیشه اش شکل دهد، بلکه متأثر از اوضاع زمانه اش و البته بر خلاف زندگی پرتحرکش، جویای این است که در صورت نیافتن مدینه فاضله این افراد خاص که وی از آنها به نوابت و همچنین «بیگانگان» تعبیر می کند، چه باید انجام دهند. نوابت در نظر ابن باجه، به دلیل نامأنوسی و عدم پذیرش رسوم و آموزه های رایج جامعه شان همانند بیگانگانند. بدیهی است اگر امکان پیوستن به مدینه فاضله وجود داشته باشد باید چنین کرد، ولی چون در عالم امر چنین نیست و در اساس مدینه فاضله مدینه ای است متحقق در عالم عقلانیت، ناگزیر فرد مورد نظر باید با دوری جستن و انزوا هرچه بیشتر و ممکن از نسبت های موجود در جامعه، به سعادت نسبی و نزدیک به مطلوب دست یابد.

ابن طفیل

وی در دربار ابوعقوب یوسف حاکم، مغزز بود و امکان معرفی «ابن رشد» نامی ترین فیلسوف اسپانیا را به این دربار فراهم ساخت. اثر مبهم به جای مانده از ابن طفیل داستان عرفانی - فلسفی حی بن یقظان است. گفته شده است که نگارش این داستان در توجیه مذهب و مراسم رسمی موحدان بوده است. حی بن یقظان به معنی زنده پسر بیدار است. پیش از این ابن سینا رساله ای به همین نام تدوین کرده بود که در آن تمایلات صوفیانه بسیار و نوعی گرایش به آنچه حکمت «مشرقیه» نامیده می شود مشاهده می شد. شیخ اشراق نیز در داستان عرفانی - فلسفی قصه الغریبه الغریبه، در ادامه کار ابن سینا و بر اساس مشرب (اشراقی) خود رساله ای را نگاشته بود. ابن طفیل نام رساله داستانی خود را از ابن سینا گرفته است و حتی اسامی شخصیت های آن را نیز وامدار اوست؛ ولی اساس رساله او با رساله ابن سینا به طور کامل متفاوت است. حی بن یقظان داستان فردی است به نام «حی» که در جزیره ای به تنهایی رشد می کند. ابن طفیل در باب پیدایش «حی» دو فرض را مطرح می کند: الف) پیدایش خود به خودی «حی» از تحولات مواد و املاح زمینی ب) اینکه

«حی» در خانواده‌ای حکومتی به دنیا آمده، ولی تحت شرایطی در نوزادی به آب سپرده شده و از این جزیره سربرآورده است. ابن طفیل می‌خواست بگوید که عقل منفرد و انسان متوحد بی‌نیاز از وحی، قادر به فهم حقیقت است؛ اما تلاش او به این مرحله ختم نمی‌شود. او می‌خواهد همسویی عقل و دین را نشان دهد. حی بن یقظان ابن طفیل را که در باب موجودی طبیعی در شرایط نبود نسبت‌های اجتماعی است می‌توان از جهاتی با انسان طبیعی تحلیل شده در اندیشه‌های اصحاب قرارداد اجتماعی، همچون هابز، لاک، روسو یا رولز مقایسه کرد. در نزد اصحاب قرارداد اجتماعی، تحلیل انسان در وضع طبیعی برای استخراج تأسیس اجتماع و بنیادهای حکومت و نسبت میان جامعه و حکومت و مسائل مابعد طبیعی نگاشته شده است و از همین رو می‌توان تأمل نمود که چرا بنیادهای متفاوت، به رغم شباهت‌های صوری، به نتایج متفاوتی دست می‌یابد.

ابن رشد

ابن رشد از مهمترین فلاسفه و از معتبرترین شارحان اندیشه‌های افلاطون و ارسطوست که در ایام پس از خود، بویژه در فلسفه کلام مدرسی و آراء اشخاصی چون «آکویناس» قدیس، تأثیرات گسترده‌ای داشته است. نام و آثار ابن رشد عمدتاً به وسیله فلاسفه یهودی و سپس مسیحی به عالم غرب و اعصار بعد منتقل شد و حفظ گردید؛ از جمله به وسیله ابن میمون، فیلسوف یهودی که از مهمترین این اشخاص بود. شروح وی بر ارسطو که به شرح اکبر، شرح اوسط و شرح تلخیص اشتهار دارد. وی با نگارش کتاب تهافت التهافت به پاسخگویی دعاوی غزالی بر ضد فیلسوفان پرداخت و از این رو در سرزمین‌های غربی عالم اسلام، احیاگر فلسفه شناخته شد. اثر دیگر ابن رشد، فصل المقال فی ما بین الحکمه و الشریعه فی الاتصال است. همانگونه که از نام این کتاب برمی‌آید، وی نیز مانند بسیاری دیگر از فلاسفه سعی در اثبات سازگاری میان حکمت و شریعت دارد. او در این اثر حکمت را دوست و خواهر رضاعی شریعت می‌نامد. وی معتقد بود که فارابی و ابن سینا به درک درست آراء ارسطو و افلاطون نائل نشدند. یکی از موارد انتقاد ابن رشد، مسئله صدور که همان نحوه پیدایش کثیر از واحد است و چگونگی اتصال عقل مستفاد به عقل فعال است که از نظر فلاسفه یاد شده متضمن راهیابی به چشم‌های معرفت و به تبع آن سعادت است. او انسان را «مدنی الطبع» می‌داند. با تأسی بر نقش عقل، کمال را عقلانی توصیف می‌کند، تحت تأثیر جمهور افلاطون، نظام «جمهوری» را نظام برتر می‌داند و شیوخ را که در نظر او معادل فلاسفه و حکما هستند، برای این نظام مناسب تلقی می‌کند. روز نتال تلاش ابن رشد را نوعی برگشت به شیوه افلاطونی ارزیابی می‌کند. شیوه افلاطونی در بهترین حالت پس از حکومت شرعی قرار می‌گیرد.

خواجه نصیرالدین طوسی

کتاب تجرید الاعتقاد او جزء مهمترین کتابهای مورد وثوق کلام شیعی است و یکی از شاگردان مشهور خواجه، علامه حلی شرحی بر آن نگاشته است. رساله تصورات یا روضه التسلیم خواجه نیز یک دور فلسفه و باور مذهب اسماعیلی است. وی رساله اوصاف الاشراف را به درخواست جوینی، با مضمون تصوف - عرفان به رشته تحریر درآورده است. کتاب اخلاق محتشمی هم با هدف کاربردهای عملی اخلاقی و نوعی اندرزنامه نویسی نگاشته شده.

اخلاق ناصری

کتاب اخلاق ناصری با الهام از کتاب تهذیب الاخلاق مسکویه رازی - یا به تعبیری ابن مسکویه، حکیم و مورخ مشهور - نگاشته شده است. خواجه در مقدمه کتاب اخلاق ناصری با اشاره به اینکه محتشم قهستان خواهان ترجمه فارسی اثر مسکویه بود، می نویسد که او پیشنهاد کرد دو بخش حکمت مدنی و تدبیر منزل نیز به تهذیب اخلاق اضافه شود و بر همین اساس کتاب اخلاق ناصری نگاشته شد. این کتاب شامل یک مقدمه و سه مقاله است. مقاله اول «شرح و ترجمه تهذیب الاخلاق» مسکویه است - هرچند خواجه رنگ و بوی دیانتی آن را بسیار کرده و از افزودن اصطلاحات اسلامی خودداری ننموده است. مقاله دوم به «تدبیر منزل» اختصاص دارد و مقاله سوم به «سیاست مدن» به این ترتیب می توان گفت تقسیم بندی ارسطو در حکمت عملی، اسوه اقدام خواجه در بسط کتاب مسکویه واقع شده است. خواجه در مقدمه کتاب اخلاق ناصری ابتدا تعریفی از حکمت به دست می دهد و سپس تقسیمات آن را برمی شمارد. وحی حکمت را «دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن به کارها چنانکه باید، به قدر استطاعت» تعریف می کند و هدف آن را رسانیدن انسان به کمال می داند؛ پس حکمت شامل دو قلمرو نظری و عملی است. خواجه در چهارچوب سنت فلسفی، حکمت نظری را به مابعد الطبیعه که الهیات هسته اصلی آن است، و ریاضیات و علوم طبیعی تقسیم می کند و در حکمت عملی هم سه مؤلفه تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن را می گنجاند وی در این مقدمه دو نکته را متذکر شده است که یکی در مورد منطق است و دیگری در مورد فقه. وی منطق را بر اساس سنت منطقی - فلسفی، مدخل دیگر علوم یا به تعبیری «علم به علم» معرفی کرده، توضیح می دهد که چرا در این تقسیم بندی به آن اشاره نکرده است. اما در این مورد که چرا فقه را زیرمجموعه حکمت عملی قرار نداده است توضیح دیگری دارد و آن اینکه حکمت عملی دربرگیرنده مقولات بنا بر «طبع» است. در حالی که فقه همچون آداب و رسوم به «وضع» اشاره دارد پس فقه وضع از روی نوامیس الهی است و نیازی نیست که آن را در بحث از «طبع» قرار دهد. «فقه» وضعی است متعلق به

جامعه اسلامی که مشمولیت پیدا نمی‌کند البته تفسیر خواجه رنگ و بویی دینی و گاه شیعیانه یافته است برای مثال، وی هنگام بحث درباره عدالت، برداشت خود را از عدالت در نزد ارسطو آورده و آن را منوط به سه مؤلفه دانسته است: قاموس الهی، حاکم انسانی و دینار. مقاله دوم کتاب اخلاق ناصری که افزوده خواجه به کتاب مسکویه است به «تدبیر منزل» اختصاص دارد. منظور از منزل، مسکن نیست، بلکه اجتماع و اهل مسکن است. خواجه سیاست اموال را در «تدبیر منزل» جای می‌دهد. در تمایز میان بندگان یا همان خدم و عبید، آنان را به سه دسته تقسیم می‌کند: اول کسانی که به «طبع» حر هستند و باید با آنان معامله فرزند را نمود، دوم گروهی که به «طبع» عبید هستند و رفتار حیوانات سزاوار آنان است و سوم کسانی که عبد شهوتند و در باب آنان عمل بر اساس حاجت و به مقتضای اوضاع است.

سیاست مدن

مقاله سوم کتاب اخلاق ناصری، یعنی «سیاست مدن» دارای هشت فصل است. خواجه در این مقاله متذکر شده که بیشتر مطالب طرح شده را از فارابی اقتباس کرده است. او حکمت مدنی را «نظر در قوانینی کلی که مقتضی مصلحت عموم بود از آن جهت که به تعاون متوجه باشند به کمال حقیقی» تعریف می‌کند. و چون فارابی و دیگران سعادت را در صورت مدینه متحقق می‌بیند و به تقسیم مدینه به فاضله و غیرفاضله مبادرت می‌ورزد.

وی به چهار نوع سیاست اشاره می‌کند:

نوع اول، سیاست ملک است که همان سیاست فضلا و تحقق فضیلت محسوب می‌شود. او این سیاست را «سیاست سیاسات» می‌نامد.

نوع دوم سیاست، سیاست غلبه است که نوع پست سیاست است.

نوع سوم سیاست، سیاست «کرامت» نام دارد. نوع چهارم، «جماعت» نام دارد. نوع چهارم آشکارا از علم مدنی فارابی فاصله گرفته. خواجه ارکان مدینه فاضله را برمی‌شمارد که شامل پنج رکن است:

رکن اول اهل تدبیر مدینه، یعنی افاضل هستند که رئیس اصلی آنان همان «ملک علی الاطلاق» می‌باشد. رکن دوم کسانی هستند که مردم را به آراء گروه اول دعوت می‌کنند یعنی فقها، شعر او ... که خواجه آنان را «ذوی الاسنه» یعنی صاحبان سخن می‌خواند. رکن سوم متشکل از مقدران، یعنی نگاهدارندگان عدالت در صحنه علم و محاسبه همچون محاسبان، اطباء و منجمان است. رکن چهارم مجاهدانند که وظیفه و هدف وجودی آنان روشن است. رکن پنجم مالیان هستند، یعنی ارباب حرف و صنایع. خواجه به پنج گونه از «نوابت» اشاره می‌کند: گروه اول «مراثیان» نام دارند که عمل

آنان از روی ریا و به قصد لذت یا کرامت است. گروه دوم محرفان هستند که به غایات مدینه فاضله جاهلند و از روی هوای خود تفسیر مطلب می کنند. گروه سوم یاغیانند؛ یعنی کسانی که آماده اند در صورت برآورده نشدن خواسته شان طغیان کنند؛ گروه چهارم گروه مارقان هستند که باز به اصل غایات جاهلند و به گونه ای از حق انحراف می جویند، اما امکان ارشاد ایشان وجود دارد؛ گروه پنجم مغالطان هستند که با غلط گویی مردم را گمراه می کنند و چون خواهان بزرگی هستند به جهل خود اعتراف نمی کنند. اخلاق ناصری خواجه به رغم بهره گیریهای اساسی از فارابی و حکمت عملی ارسطو و همچنین ابن مقفع، در اعصار بعد از خود به کتابی پایه و مرجع تبدیل گردید. یکی از مهمترین اقتباس‌هایی که از کتاب خواجه صورت گرفت، لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق معروف به اخلاق جلالی، تألیف جلال الدین دوانی است.

ابن خلدون

هدف ابن خلدون از تأسیس «علم عمران» که علمی نوین یاد محسوب می شد بحث و گفتگو درباره این مقولات، یعنی عمران بشری و اجتماع انسانی بود. به گفته وی، خطابه برای دلبسته کردن مردم به یک عقیده یا روی برگرداندن آنان است و حالت «اقتناعی» دارد و منزلت «برهان» را فاقد است در حالی که در «علم عمران» «طبیعت امور» و شیوه استدلال محور است. علم عمران از سیاست مدنی هم فاصله دارد. سیاست مدنی، در نهایت چاره جو و مدبر امور است. در حالی که علم عمران درباره کیفیت این «امور» توضیح می دهد و برای آن برهان می آورد. به هر حال مقدمه و علم و عمران مندرج در آن به طور گسستنی ناپذیر با سیاست در آمیخته و علایق تاریخ نگارانه ابن خلدون نیز به خدمت این آمیزش و توضیح کیفیت آن درآمده است. علم عمران، با توجه به «طبع» انسان و ضرورت زندگی اجتماعی آغاز شده و پس از سیر مطالعه مرحله اول و ابتدایی آن که مرحله بادیه نشینی و بدوی است به عمران «شهر» ختم می شود. ابن خلدون در ابتدای باب نخست مقدمه، ضرورت اجتماعی بودن نوع انسان را از دیدگاه حکیمان چنین تفسیر می کند: «انسان دارای سرشت مدنی است، یعنی ناگزیر است اجتماعی تشکیل دهد که در اصطلاح ایشان آن را مدنیت - شهرنشینی - گویند و معنی عمران همین است.»

یکی از واژگان بسیار مورد توجه ابن خلدون واژه «ضرورت» است. که آن را در سه معنا به کار برده است.

1- ضرورت «طبعی» که در اساس سرشت و ذات «چیز» را تعیین می کند. این ضرورت مقولاتی چون قوه، حرکت و تغییر طبیعی مانند تغییر تخم به گیاه را شامل می شود.

- 2- به معنای یک علت از عمران با یکی از اجزای آن تا نشان دهد که به عنوان یک «شرط» ضرورت دارد، مانند خوراک و پناهگاه که شرط بقای انسان است.
- 3- در این معنا که عمران یا هر یک از صفات ذاتی آن «معلول» ضرورت‌هایی است و به اجبار در سیر منطقی «واقع»، شکل گرفته به وجود می‌آید.

عمران بدوی و حضری

عمران یا اجتماع به طور کلی به دو گونه است: یکی اجتماع یا عمران بدوی یا شکل مشخصتر آن در نظر ابن خلدون بادیه نشینی و دیگری اجتماع یا عمران شهری. پس اجتماع یا عمران بدوی بر «شهر» تقدم دارد. چون اساس دولتها نیز معمولاً در همین حرکت از بدوی حضری یا از بادیه نشینی به شهرنشینی ریشه دارد. تفاوت دو گونه اجتماع بدوی و حضری در شیوه «معاش» آنهاست. از نظر ابن خلدون بادیه نشینان متأثر از نحوه معاششان، از شهرنشینان تندخوتر و خشنتر و به دلیل نزدیکی به طبع و فطرت اولیه، به خیر و نیکی نزدیکترند. مهمترین مفهومی که با بحث بادیه نشینی پا به عرصه تأملات ابن خلدون می‌گذارد «عصبیت» است. پس در نهایت، عصبیت، نوعی همبستگی اجتماعی متکی بر این خویشاوندی و دفاع از آن است. عصبیت با توجه به اجتماعات بدوی وضعیتی معکوس دارد؛ یعنی هر چه به هسته‌های درونی تشکیل دهنده اجتماع نزدیکتر شویم عصبیت مورد نظر از شدت بیشتری برخوردار است و به همین میزان در حرکت به سمت هسته‌های بیرونی و دورتر نسبت‌های اجتماعی، ضعیفتر می‌شود. عصبیت دارای سیری طبیعی است که از دفاع خویشاوندی آغاز می‌شود و در نهایت در صورت وجود دیگر شرایط مساعد به کشورداری و فرمانروایی ختم می‌گردد. مفهوم عصبیت به طور آشکار با عمران در پیوند است و این دو در توضیح نگرش ابن خلدون به انسان موضوعیت می‌یابد. انسان ابن خلدون موجودی تماماً صلح طلب و آرام نیست و در او میل به تفوق وجود دارد.

دولتها و عصبیت

تأسیس دولتها منوط به وجود عصبیت است، اما تداوم آنها نیازمند عصبیت نیست. ابن خلدون می‌پذیرد که دعوت دینی ممکن است نیروی اساسی برای تشکیل دولت به شمار رود ولی بی درنگ متذکر می‌شود که موفقیت این دعوت دینی با عصبیت پیرامون پیامبران در پیوند است و برای تأیید این رأی به ارجمند بودن پیامبران در میان قوم خود اشاره می‌کند. ابن خلدون نظر کسانی را که به سادگی تصور می‌کردند وجود دولتها مشروط به ادیان و بعثت انبیاست، نقد می‌کند و به طور متقابل به وجود دولتها بدون صبغه دینی اشاره می‌نماید. دولت و نبوت، لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. دولتها از

بدو تأسیس تا مرحله انحطاط، معمولاً پنج مرحله را طی می‌کنند: در مرحله اول که مرحله پیروزی است، فرد فرمانروا بر عصبیت متکی است و عصبیت از یکه تازی وی جلوگیری می‌کند. مرحله دوم صاحب قدرت خودکامگی در پیش می‌گیرد. در مرحله سوم، صاحب قدرت دولت مستقر، با حفظ خودکامگی از مزایای آسودگی و آرامش تکیه بر سریر قدرت داشتن برخوردار است. در این مرحله کنار زدن اطرافیان و دیگر قدرتمندان به پایان رسیده است و به ظاهر هیچ گونه منازعی ندارد.

مرحله چهارم، با ویژگیهای خرسندی و مسالمت جویی توأم است. مرحله پنجم، ملایمت و سستی به اسراف و فرسودگی متمایل می‌شود که مرحله پایانی دولت مفروض است.

ابن خلدون در باب دو نوع سیاست توضیح می‌دهد: سیاست عقلی و سیاست شرعی. در حالت اول قوانین سیاسی از روی عقل و تأمل وضع می‌شود که نمونه آن ایران باستان است، در حالی که حالت دوم، شرع و صاحب شریعت هادی و واضع قوانین سیاسی منتهی به ملکداری است. ابن خلدون هنگام بحث درباره سیاست شرعی وارد مقوله خلافت (امامت) و شرایط آن می‌شود. وی خلافت را «جانشینی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست دنیا به وسیله دین» می‌داند و مانند عامه مسلمانان معتقد است که تعیین امام واجب است. این وجوب ممکن است پایه عقلی یا فرعی داشته باشد. ابن خلدون خود طرفدار شرعی بودن وجوب خلافت (امامت) است.

فصل دوازدهم: تلاش برای احیا و مشکله استبداد

عوامل اصلی انحطاط و عقب ماندگی جوامع اسلامی پیش از اینکه به مداخلات اروپاییان و تمدن غرب برگردد، در برخی مقولات داخلی ریشه داشته است. مؤلفه های مؤثر در انحطاط عمومی جوامع اسلامی چندگانه است،

چهار مؤلفه مهم دربرگیرنده انحطاط عبارتند از:

- 1) وجود نظامهای متغلب
- 2) سطح نازل فرهنگی نظامهای حکومتگرا نسبت به فرهنگ و تمدن زمانه شان
- 3) موقعیت جغرافیایی ایران که این سرزمین را به محل عبور اقوام مهاجر و گاه مهاجم به ویژه از آسیای مرکزی بدل ساخته بود؛
- 4) جمود فکری و فروکش کردن شعله پژوهش و اندیشه در کشاکشهای سیاسی و فرقه ای

سید جمال الدین اسد آبادی و محمد عبده

منظور از دلمشغولیهای عمومی در باب احیای اسلام، دو مقوله فساد و زوال داخلی جوامع اسلامی و گسترش نفوذ قدرتهای غربی در میان این جوامع بود که به ظهور نهضت‌های مختلفی انجامید. بدون تردید مهمترین یا دست کم یکی از چند شخصیت برجسته با توجه به کلیت جوامع اسلامی، سید جمال الدین اسد آبادی بود. ارتباط وی با صاحبان قدرت در جوامع اسلامی یا شرکت او در محافل فراماسونری هنگام اقامت در قاهره محملی برای تفاسیر بوده است. سید جمال بیشتر در حال فعالیتهای علمی بود و از این رو، آثار مکتوب به جا مانده از وی انگشت شمار است. او در هنگام اقامت در هند رساله‌ای در رد نیچریه (الرد علی الدهریین) و در دفاع از اسلام نگاشت و در آن مذهب اصالت طبیعت بر پایه مادیت را که در افکار برخی از متجددان نفوذ کرده بود، مورد نقد قرار داد. از او مقالاتی که در مجله «عروه الوثقی» در سال 1302 ق و در هنگام اقامت در پاریس با همکاری محمد عبده منتشر کرد و همچنین نامه هایی باقی مانده است. که در اینجا به مقالات سید جمال الدین در عروه الوثقی اشاره می شود. در مقاله اول هر دو درباره هدف خود از تأسیس این نشریه توضیح داده اند. در این شرح به طور آشکارا دو مقوله فساد و زوال داخلی و گسترش و دست اندازی نفوذ خارجی ذکر شده است. و به این نکته توجه شده که ناکامی در کسب نیرومندی مادی و معنوی جوامع اسلامی را دستخوش

تعدیات جوامع قدرتمند غربی می سازد و با جدیت اظهار می دارند که عقب ماندگی جوامع اسلامی ناشی از اعمال مسلمانان و بی توجهی آنان به احکام اسلام بوده و از ذات اسلام برخاسته است. در یکی از مقالات به موضوع «قضا و قدر» پرداخته و سعی کرده‌اند از این تصور و اتهام که قضا و قدر باعث عقب ماندگی و سکون مسلمانان شده ممانعت کنند. در مقاله سوم برای بهبود بخشیدن به وضعیت مسلمانان به برخی از راه کارها از جمله، نشریات، مدارس و حتی تحصیل علوم و فنون غرب اشاره گردیده. در پایان این مقاله به نقد عوامل و راه کارها، نتیجه گیری شده است که تنها راه علاج بیماری ملت‌های اسلامی آن است که مانند گذشته به قواعد اصلی دینی خویش برگردند. در مقاله پنجم، مشکل تفرقه همچون مشکلی مهم عرضه گردیده است. که بر رفع تفرقه و برقرار کردن وحدت و یگانگی میان مسلمانان بسیار تأکید شده است. در مقاله چهاردهم تحت عنوان «مردان حکومت و صاحبان سلطنت و قدرت چگونه باید باشند» به ویژگی‌های لازم برای ملکرداری، همچون برخورداری از رأی و تدبیر، متصف به عدل بودن یا پرهیز از دوستی با بیگانگان؛ توجه گردیده است. او معتقد بود در صورت اصلاح حکومتگران، قدمی بلند در رفع فساد و زوال داخلی جوامع اسلامی برداشته خواهد شد.

کواکبی

مقالات خود را در افشای استبداد با نام طبایع الاستبداد و مصارع الاستعباد به چاپ رساند او سیاست را «کارهای مشترک به مقتضای حکمت» می خواند. و سپس نتیجه می گیرد که استبداد تصرف نمودن در امور مشترک از روی هوا و هوس و تفاسیر دلخواهانه است. کواکبی استبداد را در لغت، «اکتفا کردن شخص به رأی خویش در کاری که شایسته مشورت است» و در اصطلاح سیاسی، «تصرف کردن یک نفر یا جمعی در حقوق ملی بدون ترس از بازخواست» تعریف کرده است. وی معتقد است که حتی حکمرانی جمعی منتخب می تواند مایه استبداد باشد و اشتراک در رأی رفع استبداد نمی‌کند، بلکه ممکن است آن را تخفیف دهد - هرچند چنین استبدادی از استبداد فردی سخت تر است. آراء کواکبی در باب استبداد جمعی یادآور آراء جان استوارت میل در رساله خود در باب آزادی است.

وی برای رفع استبداد سه قاعده را مهم می داند: قاعده اول آن است که اگر تمام افراد یا اکثر افراد جامعه ای درد استبداد را احساس نکنند، مستحق آزادی نیستند. پس رفع استبداد محدود به ملت‌هایی می شود که تمامی اعضای آن یا اکثرشان مشکلی به نام استبداد را دریابند و حس کنند. در قاعده دوم، مقابله با استبداد را سختی و شدت عمل نفی کرده، شیوه ملایمت را توصیه می کند. وی معتقد است مقاومت شدید ممکن است موجب فتنه شده، به هلاکت مردمان

منجر گردد؛ از این رو نیکوترین اساس عدالت را شایسته کسی می‌داند که نه با استبداد نسبتی داشته باشد و نه به فتنه علاقه مند باشد قاعده سوم کواکبی آمادگی فراهم کردن و تدارک جایگزین برای استبداد است تا در صورت دفع بلیه استبداد، اوضاع مختل نشود. قواعد سه گانه کواکبی وی را بیشتر در زمرهٔ مصلحان قرار می‌دهد تا انقلابیون.

رشید رضا

رشید رضا شاگرد محمد عبده بود. آمیزه‌ای از احساسات و آموزه‌های ناسیونالیستی عرب را به همراه جهانشمولی اسلام در خود جمع ساخته بود. رساله اصلی رشید رضا در باب خلافت، الخلافة او الامامة العظمی بود که در آستانه الغای خلافت انتشار یافت. رشید رضا در حرکت‌های عمومی اصلاح دین، دنباله روی سید جمال و عبده بود. رشید رضا می‌گوید «حکومت در اسلام با ملت است و کارها با شورا اداره می‌شود» وی در تفسیر «اولی الامر» معتقد است که شامل «اهل حل و عقد» و دانایان به امور جامعه است و اضافه می‌کند که اینان «همان‌هایی بودند که حضرت در امور مهم و سری با آنها مشورت می‌کرد». بدیهی است که منظور از ملت، وجوه مردم و به تعبیر درست‌تر «اهل حل و عقد» است که «خلفا و امامها را برگزیده و در موقع اقتضا و مصلحت آنها را از کار می‌اندازند». رشید رضا با جایگاهی که به «اهل حل و عقد» می‌دهد، قصد دارد بحران خلافت در زمانه خود را رفع کند. «اهل حل و عقد» یا نمایندگان مردم پایه اصلی دولت اسلامی رشید رضا هست.

اقبال

یکی از کسانی که الغای خلافت را چون امری اجتناب ناپذیر پذیرا شد، اقبال لاهوری بود. اقبال همسو با حزب اصلاح دینی ترکیه و رهبر آن، سعید حکیم پاشا، معتقد است که باید اسلام را از زواید قومی آن آزاد کرد و از نو حقایق اصلی آزادی و برابری و مسئولیت مشترک را احیا نمود.

عبدالرازق

رشید رضا در صدد احیا و اعاده خلافت بود و اقبال خلافت را، همچون نمایندگی جوامع اسلامی که می‌توان آن را به گروهی از اشخاص یا مجلس انتخابی واگذار کرد، موکول به بازیافت استقلال و آزادی و رشد جوامع اسلامی و به هم پیوستن طبیعی آنها می‌کرد؛ اما عبد الرزاق در واکنش نسبت به الغای خلافت، پیوند میان سیاست و دیانت را به طور کلی از هم گسست. کتاب او الاسلام و اصول الحکم نام دارد. وی در این کتاب تمام ادله متکی بر آیات روایات، یا سیره را مورد تردید قرار می‌دهد یا اینکه آنها را طوری تفسیر می‌کند که متضمن جدایی و تفکیک نهادهای حکومتی و دیانتی

است؛ به فرض وی آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را که مورد استدلالی طرفداران خلافت و حکومت برخاسته از اسلام است مورد بحث قرار می دهد و با اشاره به تفسیر کشاف زمخشری متذکر می گردد که «اولی الامر» همان صحابه زمان پیامبر بودند. این تفسیر از اولی الامر مورد توجه رشید رضا هم بود. اما عبدالرازق بر خلاف او تعمیم اولی الامر و لزوم اطاعت از آنها با توجه به مصادیق هر عصر را نمی پذیرد. به رد و نقد دلیل اجماع در ضرورت حکومت اسلامی پرداخته، می گوید به لحاظ تاریخی، اجماع پایه حکومت‌های مسلمانان نبوده است. وی اقدامات پیامبر را در مدینه به منزله تأسیس دولت به مفهوم سیاسی کلمه نمی داند و معتقد است که دعوت پیامبر دعوتی دینی بوده و ادعایی در باب سیاست، تأسیس دولت و زمامداری از سوی ایشان نبوده است. وی در نهایت اینگونه جمع بندی می کند که اسلام از هر گونه نظام سیاسی خاص بری است و مسلمانان آزادند بر اساس «عقول بشری» و «تجارب انسانی» نظام سیاسی ای برپا دارند که بهتر بتواند خیر و سعادت آنان را تأمین کند.

فصل سیزدهم: شیعه و نظام سیاسی مشروطه

امامت معصوم (ع) ولایت و غیبت او ارکان اصلی تفکر سیاسی شیعه را تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد که شیعیان بعد از انتهای عصر مخصوص {حضور ائمه (ع)} و آغاز غیبت کبرا در وضعیت استثنایی و مشکلی قرار داشتند و برای گذر از این بحران البته نظریه‌ها و تحلیل‌های مختلفی آفریدند.

اندیشمندان شیعه به لحاظ دو مبنای ضرورت نظم سیاسی و یا وجوب تقیه دو دیدگاه متفاوت را درباره

زندگی در عصر غیبت بسط داده اند:

1- برخی متفکران عقیده دارند که اصولاً زمان غیبت زمانه تقیه است. در جایی که تقیه موردی وجود ندارد به لحاظ تقیه زمانیه لازم است از هر گونه تلاش در تأسیس نظام سیاسی و اجرای احکام اجتماعی اسلام پرهیز و به زندگی تقیه آمیز در حکومت جائر کفایت شود. منظور از حکومت جور یا سلطان جائر همه حکومتهایی است که بدون اجازه امام (ع) و با تکیه بر غلبه نظامی قدرت سیاسی را تصاحب کرده‌اند.

حکومتها و سلاطین متغلب به اعتبار عقیده و مذهب به سه گروه تقسیم می‌شوند:

الف - سلطان شیعه یا جائر موافق - که شیخ مرتضی انصاری اصطلاح سلطان مؤمن یا جائر مؤمن را درباره چنین سلطنتها و حکومتهایی به کار می‌برد.

ب - سلطان سنی یا جائر موافق که منظور فرمانروایی مسلمان پیرو مذهب اهل سنت است.

ج - سلطان کافر یا جائر که همان پادشاهان یا حکومت غیر مسلمان است.

2 - بعضی دیگر از اندیشمندان شیعه بر خلاف نظریه تقیه زمانیه با تکیه بر ضرورت استمرار زندگی عمومی و نظم سیاسی شیعیان در دوره غیبت در جستجوی نظامهای هر چند لزوماً ناقص اما مشروع بودند که به هر حال جایگزین امامت معصوم (ع) در شرایط غیبت باشند و با توجه به اذن امام (ع) بسیاری از وظایف و مسئولیتهای ولایی امام را به انجام برسانند. این دسته از متفکران شیعه تا کنون سه نوع متفاوت از نظام سیاسی مشروع در عصر غیبت بسط داده اند. که با عناوین سلطنت مشروعه ولایت فقیه و ولایت امت مشهور شده اند.

نظریه نظام مشروطه اسلامی از حیث تبارشناسی بر مبنای تقیه زمانیه و ضرورت زندگی در دولتهای جائر استقرار دارد.

الف - ساختار نظام مشروطه شیعه

نظریه های دولت مشروطه دولت مشروطه شیعی چنانچه گذشت بر مبنای تقیه زمانیه و رهیافت سلبی درباره نظام سیاسی در دوره غیبت استوار است . منظور از رهیافت سلبی تلقی تمام دولتهای موجود عصر غیبت به عنوان دولت جائز و اتخاذ موضع منفی در برابر این دولتهاست . یکی از فقیهان مهم شیخ مرتضی انصاری است که با تکیه بر همین جریان فکری از شیخ مفید تا کنون اندیشه های سلبی شیعه درباره دولت را به مکتب و نظریه ای مسلط در نیمه دوم عصر قاجاری بدل نمود و مبانی فقهی لازم را برای جنبشهای عدالت خواهی شیعه و سرانجام تأسیس دولت مشروطه در ایران فراهم آورد . اندیشه شیخ انصاری بر سه پایه اساس استوار بود .

مبنای مشروعیت نظام سیاسی مشروطه را در اندیشه شاگردان مکتب شیخ تشکیل می دهند .

1- اندیشه درباره حدود ولایت فقیه

2- وجوب اطاعت مؤمنان از فقیه اعلم

3- موضع در برابر سلطان جور

شیخ مرتضی انصاری که بحث ولایت فقیه را ضمن مباحث بیع از کتاب مکاسب شروع کرده است . مناسب فقیه جامع شرایط را در سه منصب افتاء قضا و سیاست تصور می کند اما در گسترش ولایت فقیهان به حوزه امر سیاسی (تصرف در اموال و انفس) جداً تردید می کند . شیخ انصاری نتیجه می گیرد که ولایت سیاسی یعنی استقلال فقیه در تصرف اموال و انفس جز آنچه چه بسا از اخبار وارده در شأن علماء تخیل می شود به عموم ثابت نشده است . بنابراین اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه همانند امام (ع) بجز آنچه با دلیل خاص خارج می شود خار در خرمن کوبیدن است به هر حال وی تصرف ویژه فقیه در جان و مال مردم را که امروز به ولایت سیاسی تعبیر می شود مشروع نمی داند بلکه فقیه مؤظف است در قبال نظر خواهی مردم فتوا صادر نماید و نظر اجتهادی خود را اعلام نماید .

1- عناصر و نهادهای نظام مشروطه شیعه

الف - سلطان و سلطنت . همه نظریه های فقهی درباره مشروطه از تعریف و تقسیم انواع سلطنت آغاز و بر تحدید اختیارات سلطان بر پایه شورا و قانون تأکید دارد . محقق نائینی که در رساله مشهور تنبیه الامه و تنزیه المله سلطنت را به اعتبار کیفیت ابتلا و تصرف سلطان در مملکت به دو قسم تملیکیه و ولایتیه تقسیم نموده است قسم اول سلطنت را مالکیت مطلقه و فاعلیت سلطان و موکول بودن تمام اجرائات به اداره او تعریف می کند که مردم هیچ مشارکت و

مساواتی با سلطان در قوا و سایر نوعیات مملکت ندارند. اما اساس قسم دوم عبارت است از ولایت بر اقامه مصالح نوعیه و بر همان اندازه محدود است. نائینی این قسم از سلطنت و حکومت را به سه قسم اساسی تقسیم می کند. سلطنت مشروطه، سلطنت مطلقه الهی و سلطنت مطلقه استبدادی. وی نوع دوم سلطنت را مختص پیامبران و امامان معصوم (ع) می داند.

نظریه پردازان شیعی دولت مشروطه حضور سلطان و هیأت عمومی سلطنت را به عنوان یکی از عناصر نظام سیاسی جدید همچنان حفظ کرده اند.

مجتهدان مشروطه خواه شیعه با تکیه بر مبنای کلی جائز بودن حکومت‌های دوره غیبت عموماً دولت مشروطه را نیز جائز می دانند. نائینی در یک جا مشروطیت را تشبیه به کنیز سیاهی می کند که در قیاس با نظم استبدادی دستهای خون آلودش را شسته و آلودگیهای آن را زدوده‌اند اما سیاهی رنگش همچنان باقی است: زیرا که غصبیت اصل تصدی با مشروطیت سلطنت زایل نمی شود. محقق نائینی با توجه به تحلیل خود به وجوب مشروطه حکم می کند و تأکید می نماید که هیچگونه مجال شبهه و تشکیک در وجوب تحویل سلطنت جائزه غاصب از نحوه اولی به نحوه ثانیه یا عدم معذوریت از ید آن باقی نخواهد بود.

به هر حال مجتهدان مشروطه خواه چنین نظامی را هرگز نظامی دقیقاً منطبق با نظام حکومت آرمانی شیعه نمی دانند و بنابراین از مشروعیت مطلق دادن بدان البته پرهیز می کنند. بلکه نظام مشروطه را تنها از آن جهت مطلوب می دانند که نسبت به استبداد ظلم کمتری دارد و عدالت نزدیکتر است.

ب - نهاد قضاوت. نظریه‌های مشروطه اسلامی عموماً در سنت فکری شیخ انصاری جریان داشتند و بر اساس مکتب شیخ به ولایت فقیهان در قضا و فتوا می پرداختند. نائینی منصب قضا و افتا را منحصرأً وظیفه عالمان شریعت می بیند. نائینی تمام قوه قضائیه را در انحصار فقیهان شیعه قرار می دهد و این دیدگاه متفاوت با تعریف اصل 27 متمم قانون اساسی مشروطه درباره جایگاه قوه قضائیه در این نظام است.

ج - مجلس شورای ملی: نظریه های مشروطه اسلامی مجلس شورای ملی را یکی از عناصر اصلی و از ارکان نظام سیاسی اسلامی تلقی می کنند. سید عبدالحسین لاری با نظر به ضرورت تنظیم همه امور فردی اجتماعی و سیاسی جامعه بر پایه شریعت اسلامی لاجرم طرحی متفاوت از قانون اساسی مشروطه ایران تأسیس دولت مشروطه اسلامی ارائه

می‌دهد. به دیده وی مجلس مشروطه شورایی مبتنی بر شریعت و برای اجرای احکام الهی است. بنابراین ریاست مجلس را باید فقیه عادل و جامع شرایط به عهده بگیرد.

2- مرزهای قدرت در مشروطه اسلامی

قدرت در نظریه‌های مشروطه نه صرفاً به اعتبار عقیده و مذهب بلکه به اعتبار ملیت و مرزهای ملی تجدید و تنظیم می‌شود. بدین سان منطق نظریه‌های شیعی مشروطه به گونه‌ای است که تعدد مرزها و دولتهای مستقل اسلامی را طرح می‌کند.

3- شبکه قدرت در مشروطه اسلامی

الف – اقلیتها یا افراد بی طرف. هر چند محقق نائینی به اعتبار ملیت و مصالح نوعی ملت اقلیتهای غیر مسلمان را در وکالت مجلس شورای ملی و مشارکت در قانونگذاری سهیم می‌کند نظریه‌های مشروطه شیعه نیز همانند هر نظریه اسلامی دیگر شهروندان را به دو دسته مسلمان و غیر مسلمان تقسیم می‌کند. نائینی می‌گوید: فرق غیر اسلامی هم هرچند نظریه اشتراکشان در مالیه و غیره و هم به واسطه توقف تمامیت و رسمیت شورویت عمومیه بر دخولشان، در امر انتخاب لامحاله باید داخل شوند. عبارت فوق اقلیتهای غیر مسلمان را به طور مؤثر در حوزه عمومی و به تعبیر نائینی تصمیمات مربوط به مشترکات نوعی جامعه مشارکت می‌دهد.

محقق نائینی چنین تحلیلی از مشارکت سیاسی اقلیتهای غیر اسلامی را بر اصل شورایی بودن نظام اسلامی استوار می‌سازد. شیخ محمد حسین قلمرو فعالیت اقلیتهای غیر اسلامی را همانند اکثریت مسلمانان به قوانین ثانویه محدود می‌کند، که به شرط عدم مخالفت با شریعت قابل تحقق خواهد بود. سید حسن مدرس با تأکید می‌گوید: ابدأ اهل ذمه نباید عسکر بدهند. ما ابدأ تجویز نمی‌کنیم که از غیر مسلمین سر باز گرفته شود.... تکلیف اسلام بر غیر اهل اسلام تعلق نمی‌گیرد.

به طور خلاصه مطابق نظریه‌های مشروطه اسلامی اقلیتهای غیر مسلمان بدون آنکه در سیاست کلان و مناسب اساسی دولت اسلامی مشارکت نمایند حداکثر در امور محلی و شئون منطقه ای و مذهبی فعال هستند و به همین اعتبار هم در انتخابات و نمایندگی مجلس شورای ملی حضور دارند.

ب- حمایت کنندگان: در نظریه‌های مشروطه شیعه با استناد به اصول مهمی چون آزادی، برابری و شورا در امور نوعی و مصلحت عمومی مردم حداقل به لحاظ نظری زمینه مشارکت فعال انسان مسلمان در زندگی سیاسی را فراهم نموده و

حتی برخی نظریه‌ها گرایشهای نخبه‌گرایانه و سنتی را به نفع نوعی از مردم سالاری در هم شکسته‌اند به نظر محقق نائینی در حوزه احکام منصوص شریعت هیچ اجازه قانونگذاری به هیچ کس داده نشده است اما قانونگذاری در امور غیر منصوص با تکیه بر رأی اکثریت است .

زن و نظریه‌های مشروطه شیعه . مشروطه‌گرایان شیعه نیز همانند نوگرایان اهل سنت به رغم تأکید بسیار بر دولت‌شورای در مواجهه با آزادی و مشارکت سیاسی زنان اندیشه روشنی درگسست با تحلیلهای سنتی در جهان اسلام ندارند و نائینی به طور مطلق اساس سلطنت اسلامی را به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلای امت می‌داند که : عبارت از همین شورای عمومی ملی است ظاهراً در مسائل مربوط به آزادی و برابری هیچ یک از طرفین منازعه به آزادی و برابری زن و مرد نپرداخته‌اند و با ارجاع این امر به شریعت اسلامی صرفاً به احتجاج در باب برابری در دیگر حوزه‌های اجتماعی توجه می‌شده است .

شیخ فضل الله نوری در رساله حرمت مشروطه یکی از ویژگیهای احکام اسلامی را نابرابری و تفاوت بین زن و مرد در موضوعات مختلف می‌داند و هر گونه ادعای مساوات درشئون انسان را دکانی در مقابل صاحب شریعت معرفی می‌کند . محلاتی تنها اشاره می‌کند که وکالت شرعی تماماً لحاظ شود. سید حسن مدرس نه تنها با وکالت زنان بلکه به طور کلی با حق نسوان برای انتخاب نمایندگان مجلس به مخالفت بر می‌خیزد .

ج - فعالان مشروطه شیعه : نظریه‌های مشروطه شیعه با توجه به تقسیم قوانین جامعه به احکام اولیه و ثانویه از یک سوی و نظر به وجوب اجتهاد در احکام اولیه و لزوم نظارت مجتهدین و قوانین دسته دوم از طرف دیگر فعالان نظام سیاسی را به طور کلی به دو دسته مجتهدان دینی و مبعوثان ملت تقسیم می‌کنند . بدین ترتیب نظریه پردازان مشروطه شیعه با تردید داشتن درباره حضور زنان مسلمان در مجلس حضور نمایندگان اقلیتهای مذهبی را در مجلس ملی می‌پذیرند . نظریه‌های مشروطه شیعه قوانین و مقررات جامعه را به سه دسته قضایی، سیاسی و عمومی (اداری و مالیه) تقسیم می‌کنند . قانونگذاری در حوزه عمومی زندگی اعم از مقررات مالی اداری و غیره را منحصرأ در حوزه صلاحیت نمایندگان مجلس قرار می‌دهند . و در مقابل امور قضایی را به کلی به عهده حاکمان شرع : مجتهدین عادل و نافذ الحکومه است . وظیفه هیأت مجتهدین ناظر محدود به اظهار نظر و رد و تأیید آن دسته از قوانین مملکتی است که به قوانین سیاسته معروفند و می‌بایست مجلس ملی اما با نظارت مجتهدان پنج‌گانه آن را بررسی و تصویب کند .

ب - کار کرد دولت در نظریه های مشروطه شیعه

1- نهاد شورا و مرکز تصمیم گیری در مشروطه شیعه

نظریه های مشروطه شیعه بیشتر بر نهاد شورا و مجلس شورای ملی تأکید می کنند. این نظریه ها شورا را به معنای حق رأی جامعه بر پایه ضوابط شریعت به کار می برند و از این حیث جامعه را منبع حاکمیت و سلطه سیاسی در دوره غیبت تلقی می کنند. نائینی نهاد شورا را آشکارا به مرکز تصمیم گیری و قانونگذاری تمام امور سیاسی به استثنای احکام مسلم شرعی - بدل می کند. سید محمود طالقانی در توضیح عبارت نائینی اضافه می کند که شخص اول و سلطان بدون رأی و مشورت عموم ملت که شریک در مصالح نوعیه هستند نمی تواند تصرف و اقدامی نماید و چون اجتماع افراد ملت در هر امری ممکن نیست عموم اهل تشخیص نیستند، باید مردمان صالح و عاقل دور هم جمع شوند و مشورت نمایند و رأی بدهند. سید لاری مخالفت و معاندت با رأی صواب دید اهل ملت را محکوم به خرق اجماع امت و اجتهاد در مقابل نص می داند و باطل و باطل می شمارد. سید لاری با توجه به مبنایی که درباره ولایت فقیهان دارد واگذار ریاست مجلس شورای ملی به مجتهد واجد شرایط ولایت را از شروط کمال و تکمیل مجلس معرفی می کند.

وی منصب فقیه را جانشینی و خلافت مطلق از جانب ائمه معصوم (ع) می داند و بدین سان از لحاظ نظری به اندیشه ولایت عام و مطلق فقیه التزام دارد. محقق نائینی بر خلاف لاری با التزام به مبنای فقهی شیخ انصاری درباره عدم ولایت سیاسی فقیه حضور هیأت نظار از مهمترین واجد شرایط در مجلس شورا و اذن کلی و احتیاطی مجتهد نافذالحکومه مبنی بر مشروعیت مجلس را تنها شرط مشروعیت قوانین مدون مجلس می داند.

2- دامنه قدرت در نظریه های مشروطه شیعه

آخوند خراسانی بالاترین مجتهد شیعه که از نظریه ها و جنبش مشروطه شیعه حمایت نمود دامنه قدرت دولت در شیعه را آشکارا به حوزه عمومی می داند و محدود می کند، به نظر او حتی امام معصوم (ع) نیز نمی تواند در حوزه خصوصی مردم دخالت نماید.

خراسانی دامنه قدرت را لاجرم به مرزهای شریعت و قوانین مصوب مجلس شورای ملی محدود می کند و هرگز عنان اختیار را به دست حاکم و حاکمان نمی سپارد.

محقق نائینی نیز هر گونه اطاعت و پیروی غیر مستند به حکم الهی را از مراتب شرک به ذات احدیت معرفی می کند. و اساس مشروطه شیعه را بر آزادی از این عبودیت و مشارکت و مساوات آحاد ملت حتی با شخص اول نوعی در جمیع نوعیات مبتنی کرده و مسئولیت حاکم اسلامی را در این باره از فروع آن می داند. قدرت دولت فقط محدود به حوزه عمومی است و احکام حوزه خصوصی زندگی را شریعت تعیین می کند نه دولت

مجموعه تست

- ۱- از نظر غزالی سیاست استصلاحی علمای آخرت شامل می شود :
- ۱- باطن عوام ۲- باطن خواص ۳- باطن و ظاهر عوام ۴- باطن و ظاهر خواص
- ۲- ظهور فکر ترقی خواهی مشروطه خواهی و آشنایی با معارف اروپایی در ترکیه مدیون کدام یک از نخبگان می باشد؟
- ۱- شیخ محمد عبده ۲- محمد رشید رضا ۳- عبدالرحمن کواکبی ۴- سید جمال الدین اسد آبادی
- ۳- دو متفکر معاصر اهل سنت که بر جدایی دین از شکل دولت نظر دارند کدامند ؟
- ۱- عبدالرحمن کواکبی و علی الرازق ۲- محمد رشید رضا و علی عبدالرازق
- ۳- عبدالرحمن کواکبی و ابوالاعلی مودودی ۴- مصطفی عبدالرازق و ابوالاعلی مودودی
- ۴- ابونصر فارابی با توجه به کلام عقل و شرع در فلسفه سیاسی خود کدام مورد یا موارد زیر را رئیس اول مدینه فاضله معرفی می کند ؟
- ۱- فقط پیامبر ۲- فقط فیلسوف ۳- فیلسوف یا فقیه ۴- فیلسوف یا پیامبر
- ۵- نظریه همکاری با سلطان جائر توسط کدام فقیه و متکلم شیعه طرح و بسط یافته است ؟
- ۱- ملا احمد نراقی ۲- شیخ مرتضی انصاری
- ۳- سید مرتضی علم الهدی ۴- شیخ محمد حسن صاحب جواهر
- ۶- خلافت گرایان معاصر اهل سنت در باز سازی و احیای حکومت اسلامی بر کدام عنصر اساسی زیر تأکید می کنند؟
- ۱- شورا ۲- اجتهاد ۳- عدالت ۴- قریشی بدان
- ۷- آراء سیاسی کدام یک از فیلسوفان در راستای نبوت و برای اثبات عقلانی نبوت شکل گرفته است ؟
- ۱- ابن طفیل ۲- فارابی ۳- منزل ۴- جماعت عظمی
- ۸- کوچکترین واحد اجتماعی که توان بر آوردن حوایج و نیازهای انسانی را دارد از نظر فارابی چه نام داد ؟
- ۱- مدینه ۲- قریه ۳- منزل ۴- جماعت عظمی

۹- کدام یک از گزینه های زیر اقسام سیاسی فارابی می باشند ؟

- 1- فقه سیاسی و علم مدنی عام
- 2- فقه مدنی و فلسفه مدنی
- 3- سیاست نامه نویسی و فلسفه مدنی
- 4- فلسفه سیاست و شریعت نامه نویسی

۱۰- اقسام حکومت از دیدگاه نائینی عبارتند از :

- 1- ولایتیه و تملیکیه
- 2- مشروطه ولایت فقیه
- 3- مشروطه مشروعه و مشروطه غیر مشروعه
- 4- مشروطه سلطنت مطلقه الهی، سلطنت مطلقه استبدادی

۱۱- اندیشه تشکیل حکومت اسلامی در دوران معاصر نخستین بار توسط چه کسانی طرح گردید ؟

- 1- سید جمال و عبده
- 2- عبدالرازق و عبده
- 3- رشید رضا و مودودی
- 4- امام خمینی و مطهری

۱۲- نظریه حکومت انتخابی اسلامی توسط چه کسانی مطرح گردیده است ؟

- 1- صدر، منتظری، مطهری
- 2- امام خمینی، مطهری، بهشتی
- 3- شمس الدین، صدر، مغنیه
- 4- نائینی، امام خمینی، بروجردی

۱۳- با توجه به نظریات خلافت مشخص نمایند انعقاد خلافت برای خلفای اول دوم سوم و چهارم به

ترتیب طبق کدام یک از آنها بوده است ؟

- 1- نظریه اهل حل و عقد، نظریه استخلاف، شورا، اهل حل و عقد
- 2- اهل حل و عقد، شورا، استخلاف، اهل حل و عقد
- 3- استیلا، اهل حل و عقد، شورا، استخلاف، اهل حل و عقد
- 4- شورا، استخلاف، استیلا، شورا

۱۴- طبق نظریه ابن خلدون اساس مدنیت (تمدن) بر چه پایه می‌باشد و تحقق آن از چه راهی است و

اساساً چه نوع سیاستی را وی قائل بوده است ؟

1- پایه علم اقتصاد - راه منابع طبیعی - سیاست عقلی

2- پایه علم تاریخ - راه نژاد گرایی - سیاست شرعی

3- پایه علم عمران - راه عصیبت - سیاست عقلی و شرعی

4- پایه علم جغرافیا - راه آب و هواشناسی - سیاست زور و غلبه

۱۵- اندیشه سیاسی و فعالیت سید جمال‌الدین اسدآبادی بیشتر حول چه محورهایی بوده است ؟ کامل ترین

آنها را مشخص نمائید ؟

1- مبارزه با استعمار گران

2- احیای مذهب و نفی اتهام از ساحت اسلام

3- وحدت مسلمانان ارتباط و پیوند جوامع اسلامی و رجوع به اصول و قواعد اصلی دین

4- آگاهی مسلمان از گذشته افتخار آمیز خود و هشیاری در دنیای جدید

۱۶- پس از طی عصر طلایی تمدن اسلامی عوامل چند در انحطاط و عقب ماندگی جوامع اسلامی و از جمله

ایران مؤثر بوده اند مهمترین آنها کدامند ؟

1- ترقیات پیشرفت های اروپائیان و بطور کلی تمدن غرب

2- وجود نظام های متغلب و استبدادی و موقعیت جغرافیایی ایران

3- سطح نازل فرهنگی نظام های حکومتگرا و رکود فکری و اندیشه ای در کشاکش های سیاسی و فرقه ای

4- گزینه های 2 و 3 هر دو صحیح است .

۱۷- مهمترین فیلسوف سیاسی ایران کیست ؟

1- خواجه نظام الملک 2- روزبهان خنجی

3- فارابی

4- غزالی

۱۸- از نظر فارابی وی واسطه العقد عالم هستی است و همدست که فیضان و سیلان فیض الهی و در نتیجه

کمال انسان را ممکن می سازد .

1- ریاست فاصله

2- عضو ریشه

3- عقل فعال

4- رئیس اول

۱۹- معروف ترین و مهمترین سیاستنامه زبان فارسی را کدام دانشمند ایرانی نوشته است؟

- 1- فخر رازی 2- ماوردی 3- ابونصر فارابی 4- خواجه نظام الملک

۲۰- مبنای تفکر در دوران جدید سلطه بر است .

- 1- اندیشه 2- انسان 3- طبیعت 4- عالم و آدم

۲۱- کتاب سلوک الملوک اثر کیست؟

- 1- خنجی 2- داوری 3- دوانی 4- نسفی

۲۲- اساس فلسفه مدنی و مدینه فاضله فارابی بر قرار دارد .

- 1- اثبات تغلب 2- نفی تغلب 3- اثبات حکومت 4- نفی حکومت

۲۳- خنجی معتقد است که امامت از کدام طریق نمی تواند انعقاد یابد .

- 1- سنت و عقل 2- استخلاف امام سابق 3- انتخاب شورا 4- اجماع و شرکت

۲۴- اساس نظریه خنجی در ملک و مملکت چیست؟

- 1) تسکین فتنه 2- استیلا

- 3- اقامت احکام مشرعیه 4- حفظ بیضه اسلام

۲۵- مهمترین جریان اندیشه سیاسی در ایران - غیر از فلسفه سیاسی فارابی - چیست؟

- 1- شریعت نامه نویسی 2- اندرز نامه نویسی

- 3- همه موارد 4- سیاستنامه نویسی

۲۶- کتاب الاحکام السلطانیه از کیست و بحث محوری آن چیست؟

- 1- خنجی اندیشه ایرانشهری شاهی 2- ماوردی دفاع از شریعت و امامت

- 3- ماوردی دفاع از شریعت و خلافت 4- ماوردی اندیشه ایرانشهر شاهی

۲۷- تحلیل سیاستنامه ها به طور کلی بر خلاف شریعت نامه ها بر مبنای انجام نمی گیرد .

- 1- پادشاه 2- دیانت و خلافت

- 3- توزیع قدرت سیاسی 4- راس هرم تولید قدرت سیاسی

۲۸- اولین نماینده بزرگ سیاستنامه نویس در دوره اسلامی ایران کیست ؟

1- ماوردی

2- خنجی

3- خواجه نظام الملک

4- فخر رازی

۲۹- کدام کتاب غزالی در تاریخ اندیشه سیاسی وی اثری بی نهایت مهمی داشته است ؟

1- احیاء علوم الدین

2- نصیحه الملوک

3- المنقذ من الضلال

4- کیمیای سعادت

۳۰- غزالی بعد از سیاست انبیا سیاست را اشرف سیاست می داند .

1- عرفا

2- عقلا

3- علما

4- فلاسفه و خلفا

۳۱- غزالی را می توان اندیشمندی نامید .

1- بدبین

2- تشرع افراطی

3- واقع بین

4- همه موارد

۳۲- غزالی از آرمانخواهی به واقع بینی سیاسی گذار کرده و اندیشه سیاسی خود را بر مبنای

سامان می دهد.

1- تحلیل سلطنت و قدرت و مشروعیت آن

2- خلیفه و سلطان

3- کانون قدرت سیاسی

4- همه موارد

۳۳- مشکل اساسی در تدوین تاریخ اندیشه سیاسی در ایران چیست ؟

1- دیده گاه سیاسی

2- دیدگاه فلسفی

3- دیده گاه ایدئولوژیکی

4- دیده گاه اجتماعی

۳۴- کتاب السیاسه الشرعیه از کیست ؟

1- ماوردی

2- خواجه نصیر طوسی

3- مسکویه

4- ابن تیمیه

۳۵- کدام دانشمند اسلامی از افکار آراء ارسطو بهره های فراوان برده است ؟

1- ابن سینا

2- فارابی به علاوه همه موارد

3- ابن رشد

4- ابن باجه

۳۶ - کتابهای متعفی و المستظهوی از کیست ؟

- 1- فارابی و غزالی
2- غزالی و غزالی
3- ابن باجه و غزالی
4- ابن طفیل و ابن رشد

۳۷ - پایه گذار کاربرد روش اثباتی و تحقیقی در معرفت اجتماع ملی کیست ؟

- 1- ابن خلدون
2- ماوردی
3- غزالی
4- ابن سینا

۳۸ - کدام متفکر عمر دولتها را به پنج مرحله تقسیم می کند ؟

- 1- ابن خلدون
2- ماوردی
3- غزالی
4- ابن سینا

۳۹ - کتابهای احکام السلطانیه، تنبیه الامه و تنزیه المله، فصوص الحکم از کیست ؟

- 1- نائینی، فارابی، ماوردی
2- ماوردی، نائینی، فارابی
3- فارابی، ماوردی، نائینی
4- ماوردی، نائینی، ابن سینا

۴۰ - کدام متفکر معتقد بود که اسلام به وسیله فکر وحدت وجود کلام و فلسفه و عقاید خرافی فاسد گشته است ؟

- 1- ابن خلکان
2- ابن تیمیه
3- ابو حنیفه
4- ابن خلدون

۴۱ - سه ویژگی اساسی اجتهاد سایر شیعه در دوره غیبت کدامند ؟

- 1- تصدیب در اجتهاد، تجربه گرایی و اجتهاد ظنی
2- اجتهاد قطعی، نص گرایی و استدلال روایی
3- اجتهاد ظنی، عقل گرایی و خطا پذیری در اجتهاد
4- نص گرایی، تجربه گرایی و خطا پذیری در اجتهاد

۴۲ - علت اصلی انحطاط و عقب ماندگی جوامع مسلمان از دیدگاه کواکبی چیست ؟

- 1- استبداد
2- استعمار
3- استبداد و استعمار
4- عدم تشکیل حکومت جایگزین

۴۳ - در نظر ابوالحسن ماوردی امارت استیلا کدام است ؟

- 1- همان خلافت خلیفه است .
2- امیری که مستقیماً توسط خلیفه انتخاب می شود .
3- امیری که بر خلیفه پیروز شده و جانشین او می شود .
4- امیری که با اتکاء به قدرت به حکومت و تأیید خلیفه می رسد .

۴۴ - سه جریان اصلی دانش سیاسی به اعتبار روش تولید دانش سیاسی در تاریخ اندیشه سیاسی کدامند؟

- 1- علم سیاسی، فلسفه سیاسی و اخلاق سیاسی
- 2- فقه سیاسی، علم سیاسی و شریعت نامه ها
- 3- اخلاق سیاسی، عرفان گرایی و سیاست نامه ها
- 4- سیاست نامه ها، فلسفه سیاسی و شریعت نامه ها

۴۵ - رساله رشید رضا که در آن به نوعی نظام سیاسی مبتنی بر شورا تأکید شده است چه نام دارد؟

- 1- الاسلام والاخلافه فی عصر الحدیث
- 2- الخلافه او الامامه العظمی
- 3- النظام السیاسی فی الاسلام
- 4- الصیغه المنطقیه للفکر السیاسی الاسلام

۴۶ - دو مکتب بزرگ اسلام که به آزادی و عقل در زندگی سیاسی اهمیت داده اند کدامند؟

- 1- اشاعره و معتزله
- 2- شیعه و اشاعره
- 3- معتزله و شیعه
- 4- معتزله و مرجئه .

۴۷ - علت عقب ماندگی جهان اسلام از نظر سید جمال الدین اسد آبادی چیست؟

- 1- استبداد و ظلم دولت
- 2- اختلافات داخلی
- 3- دور شدن از فرهنگ و اصول اسلامی
- 4- نا آگاهی مسلمانان

۴۸ - منابع اصلی اندیشه فقهی سیاسی اهل سنت کدامند؟

- 1- تاریخ - سیره خلفاء - قیاس - عقل
- 2- قرآن - سنت - قیاس - عقل
- 3- قرآن - سنت - اجتماع - عقل
- 4- قرآن - منابع روایی - قیاس - عقل

۴۹ - ماوردی و ابن خلدون به ترتیب به کدام دو نگرش و گرایش فکری تعلق دارند؟

- 1- فقهی سیاسی - فقهی سیاسی
- 2- فنی سیاسی - علمی سیاسی
- 3- فقهی سیاسی - فلسفی سیاسی
- 4- فقهی سیاسی - علمی سیاسی

۵۰ - نظریه سیاسی محوری ابن خلدون در کتاب مقدمه او چیست؟

- 1- حدود و وظایف دولت و مردم
- 2- روابط نهادهای سیاسی و رفتار آنها
- 3- سازمانهای سیاسی و انواع آنها
- 4- سیر تحول دولتها و مراحل آنها

۵۱- نظریه پردازان اصلی مشروطیت اسلامی کدامند؟

- 1- آیت الله نائینی - شیخ فضل الله نوری
- 2- آیت الله نائینی - سید جمال‌الدین اسدآبادی
- 3- سید جمال‌الدین اسدآبادی - شیخ هادی نجم آبادی
- 4- شیخ فضل الله نوری - شیخ هادی نجم آبادی

۵۲- رابطه دین و سیاست از نظر غزالی چیست؟

- 1- جسم و روح
- 2- دو برادر همزاد
- 3- عاقله با عامله
- 4- قلب با بدن

۵۳- فلسفه سیاسی شیعه در مورد اصالتاً قائل به کدام نظریه است؟

- 1- دولت گرا
- 2- دولت ستیز
- 3- دولت گریز
- 4- دولت پرهیز

۵۴- بزرگترین مشکل جهان اسلام از نظر اصلاحگران سیاسی دو سده اخیر چیست؟

- 1- استبداد
- 2- عقب افتادگی
- 3- تنازعات داخلی
- 4- نفوذ بیگانگان

۵۵- مفهوم سلفیه در نظریه سیاسی رشید رضا بازگشت به :

- 1- سیره خلفای سلف
- 2- منابع اولیه اسلامی
- 3- نظر پاکدامنی ابن تیمیّه
- 4- نظریه فقهی سیاسی ماوردی

۵۶- در آراء آیت الله نائینی نظام مشروطه بدان جهت مشروعیت دارد که

- 1- در حد مشروعیت امام معصوم است .
- 2- دفع افسد به فاسد است .
- 3- در حد مشروعیت فقیه جامع الشرایط است .
- 4- در یک چارچوب عقیدتی است .

۵۷- هدف نمائی حکومت در اسلام است .

- 1- قدرت
- 2- وحدت
- 3- هدایت
- 4- ولایت

۵۸- کدامیک از آثار غزالی بر مبنای گزینه زیر در تاریخ اندیشه سیاسی اثری مهم به شمار می رود؟

- 1- نصیحه الملوک
- 2- اقتصاد الاعتقاد
- 3- احیاء علوم الدین
- 4- کیمیای سعادت

۵۹- عامل پیدائی و دوام دولت قدرت حکومت انقلاب و نظام سیاسی از نظر ابن خلدون عبارتست از :

- 1- قرار داد اجتماعی
- 2- تضاد طبقاتی
- 3- همگرایی
- 4- نخبگان

۶۰ - در کدام کتاب فارابی سخن از سعادت انسانی و نیاز انسان به تعاون و اجتماعی به میان می آورد و جایگاه انسان و نفس انسانی و قوای آن در مجموع عالم هستی را بر می شکافد .

1- احصاء العلوم

2- کتاب الجمع بین رأی الحکمین

3- آراء اهل مدینه فاضله

4- فصول الحکم

پاسخ مجموعه تست فصل اول

- 1- گزینه (2) صحیح است.
- 2- گزینه (4) صحیح است.
- 3- گزینه (1) صحیح است.
- 4- گزینه (4) صحیح است.
- 5- گزینه (3) صحیح است.
- 6- گزینه (1) صحیح است.
- 7- گزینه (3) صحیح است.
- 8- گزینه (1) صحیح است.
- 9- گزینه (2) صحیح است.
- 10- گزینه (1) صحیح است.
- 11- گزینه (3) صحیح است.
- 12- گزینه (3) صحیح است.
- 13- گزینه (1) صحیح است.
- 14- گزینه (3) صحیح است.
- 15- گزینه (3) صحیح است.
- 16- گزینه (3) صحیح است.
- 17- گزینه (3) صحیح است.
- 18- گزینه (3) صحیح است.
- 19- گزینه (4) صحیح است.
- 20- گزینه (4) صحیح است.
- 21- گزینه (1) صحیح است.
- 22- گزینه (2) صحیح است.

- 23- گزینه (1) صحیح است.
- 24- گزینه (1) صحیح است.
- 25- گزینه (4) صحیح است.
- 26- گزینه (2) صحیح است.
- 27- گزینه (2) صحیح است.
- 28- گزینه (3) صحیح است.
- 29- گزینه (2) صحیح است.
- 30- گزینه (3) صحیح است.
- 31- گزینه (4) صحیح است.
- 32- گزینه (4) صحیح است.
- 33- گزینه (2) صحیح است.
- 34- گزینه (4) صحیح است.
- 35- گزینه (2) صحیح است.
- 36- گزینه (2) صحیح است.
- 37- گزینه (1) صحیح است.
- 38- گزینه (1) صحیح است.
- 39- گزینه (2) صحیح است.
- 40- گزینه (2) صحیح است.
- 41- گزینه (3) صحیح است.
- 42- گزینه (1) صحیح است.
- 43- گزینه (4) صحیح است.
- 44- گزینه (4) صحیح است.
- 45- گزینه (2) صحیح است.

- 46- گزینه (3) صحیح است.
- 47- گزینه (3) صحیح است.
- 48- گزینه (2) صحیح است.
- 49- گزینه (4) صحیح است.
- 50- گزینه (4) صحیح است.
- 51- گزینه (1) صحیح است.
- 52- گزینه (2) صحیح است.
- 53- گزینه (1) صحیح است.
- 54- گزینه (1) صحیح است.
- 55- گزینه (4) صحیح است.
- 56- گزینه (2) صحیح است.
- 57- گزینه (3) صحیح است.
- 58- گزینه (1) صحیح است.
- 59- گزینه (3) صحیح است.
- 60- گزینه (3) صحیح است.

فصل چهاردهم: اندیشه های سیاسی غرب

مقدمه

اندیشه سیاسی در یونان باستان به معنای دولت شهر می باشد که در یونان باستان این نوع حکومت رایج بود و ارسطو از 158 دولت شهر City State در یونان اسم می برد. دولت شهر اسپارت نظامی ترین و محافظه کارترین دولت -شهر یونان باستان بود و آتن انقلابی ترین و غیر نظامی ترین دولت شهر بود چون مرتب حکومت آن عوض می شود. ارسطو به حکومت اسپارت timocracy یا حکومت شکوه و جلال می گوید. فکر اینکه حکومت کدام نوع بهتر است از زمانی شروع شد که یونانیان به اصل دگرگونی معتقد شدند.

اولین کسی که مدعی شد همه چیز از دگرگونی برخوردار است هراکلیتوس بود. قبل از این موضوع یونانیان فکر می کردند که همه چیز جهان دارای ثبات است. در همین رابطه طالس مدعی شد که عنصر اولیه جهان آب بود و به صورت امروزی درآمد آلکسی مندر معتقد بود عنصر اولیه جهان هوا می باشد.

هراکلیتوس از دو جهت بر روی اندیشه یونانیان تأثیر گذار بود :

1- تغییر و تحول در جهان بر خلاف ناموس کیهان نیست به عنوان مثال تغییر حکومت از دموکراسی به الیگارشی گناه نیست .
2- او در بدیعترین افکار ارسطو و افلاطون تأثیر گذاشت او باعث شد که با طرح مسئله دگرگونی، افلاطون را به فکر حکومت عاری از دگرگونی بیندازد و رسیدن به ثبات مطلق و ارسطو را به فکر منشا جامعه سیاسی بیندازد.
هراکلیتوس از ستایشگران جنگ است چون عقیده داشت که همیشه جنگ با پیروزی عدل تمام می شود .
اندیشه های افلاطون: افلاطون در جنگهای پلو پونز (محل یونان) شرکت داشت. این جنگ به مدت 27 سال بین دولت -شهرهای یونان اتفاق افتاد.

افلاطون این جنگها و خونریزیها را شاهد بود، او شیفته استاد خود سقراط بود و بعد از اعدام سقراط توسط مجلس آتن افلاطون از دموکراسی متنفر شد و می گفت اکثریت ممکن است اشتباه کند. افلاطون در نوشته های خود از روش دیالکتیک استفاده می کند و از زبان سقراط سخن می گوید افلاطون از کار سیاسی بیزار بود و این امر را در کتاب جمهور در نامه هفتم مینویسد: من از کار سیاسی رویگردان و به فلسفه روی می آورم پس تنها راه بهره برداری از عدل حکمت است

وتازمانیکه فیلسوفان حقیقی نشوند ویا سیاستمداران فیلسوف حقیقی نشوند عدل برپا نمی شود ودرد مملکت بر طرف نخواهد شد . درسال 366ق.م به آتن بر می گردد و مدرسه‌ای بنام آکادمی بر پا می‌کند که مادر دانشگاه‌های غرب است هدف او از این کار این بود که سیاستمداران واقعی تربیت کند چون نتیجه گرفته بود مملکت داری کار هر کسی نیست.

افلاطون در کتاب هشتم کتاب جمهور خود از چهار نوع حکومت اسم می برد.

۱- حکومت تیموکراسی: این حکومت مخصوص اسپارتیان بود و خود افلاطون بر آن نام حکومت شکوه جلال نهاده است.

۲- الیگارشی: حکومتی است که ثروت باعث قدرت و حکومت می شود و چون همیشه مقدار ثروتمندان نسبت به تهیدستان بسیار اندک است به همین جهت الیگارشی معروف شده به حکومت تعدادی اندک پس حکومت در الیگارشی در دست عده ای کم است که ستم این عده کم بر تهیدستان باعث ضایع کردن اساس دولتی و یگانگی در جامعه می شود و همین امر باعث فروپاشی حکومت می شود و تضاد در جامعه ابتدا باعث مبارزه طبقاتی و در نهایت هرج و مرج می شود.

۳- دموکراسی: دموکراسی در آن زمان در آتن رایج بود. آتن جمعیتی حدود دویست و پنجاه هزار نفر داشت و شهر پر رونقی بود و از این مقدار (کلیه زنان + تمام بچه های زیر 18 یا 21 سال + تمام خارجیان + تعداد زیادی برده) از حقوق کامل شهر وندی برخوردار نبودند، حکومت دموکراسی یونان دموکراسی مستقیم بود و عضویت در مجلس به مدت یکسان بود.

انتقادات افلاطون بر دموکراسی: انتقادات افلاطون از دموکراسی تحت تاثیر اعدام استادش سقراط و مسایل سیاسی واجتماعی بود .

یکم- افلاطون می گفت مسائل سیاسی واجتماعی جامعه حساس تر و پیچیده تر از آن است که برای آن به توده نابخرد متوسل شد.

دوم- ممکن است رهبران جامعه که انتخاب می شوند آدمهای خوبی باشند ولی همیشه رهبران از نیکان نیستند و در دموکراسی رهبر باید تابع اکثریت باشد و در نهایت همیشه معلمان تابع شاگردان و پدر تابع فرزندان است پس در دموکراسی رهبر به راضی کردن توده می پردازد نه روشن کردن آنان

سوم- سومین انتقاد افلاطون به جوهره دموکراسی است. جوهر دموکراسی بر فرد گرایی و آزادی فردی است ولی این آزادی باعث می‌شود که وحدت را از جامعه سلب کند چون هر گروهی خواسته های خود را دارد که ممکن است با خواسته‌های گروه دیگر در تعارض باشد و این تعارض باعث اختلاف و نفاق در جامعه می‌شود و در جامعه ای که وحدت از بین برود هرج و مرج و ویرانی پیش می‌آید .

۴- حکومت تیرانی یا حکومت ستمگر حکومتی است که همه اختیارات در دست یکنفر باشد و معیار تصمیم گیری همان یک نفر باشد افلاطون معتقد است که حکومت تیران از منطق دموکراسی به وجود می آید چون دموکراسی در نهایت به هرج و مرج کشیده می شود و در این هرج و مرج یک شخص تیران به قدرت می رسد، افلاطون می گوید این نوع حکومت را نباید اسم حکومت را روی آن گذاشت و اگر چنین کاری کنیم بدترین نوع حکومت است. افلاطون بر خلاف هراکلیتوس می گفت که هر دگرگونی منجر به پیشرفت نمی شود بلکه ممکن است، پس رفت بیانجامد.

افلاطون می گوید: دگرگونی در هر چیز نشانه نقص آن است و هر چیزی که نقص داشته باشد دگرگون پذیر است.

مدینه فاضله :

با افزایش جمعیت و اجتماع منشا جامعه سیاسی افلاطون است یعنی با گرد هم آوردن مردمان برای برپا کردن کشور شروع می شود و منشا اقتصادی دارد و این نیاز اقتصادی ناشی از دو چیز است.

1- عدم توانایی فردی برای رفع نیازهای خود

2- استعداد های گوناگون که باعث می شود افراد برای کارهای مختلف موفق تر شوند. او معتقد است وقتی افراد به این صورت دور هم جمع شدند و تشکیل جامعه سیاسی دادند عامل حفظ این جامعه سیاسی همان فضیلتی است که افلاطون آن را عدل می نامد.

منشاء جنگ

جنگ معلول تغییر جامعه اولیه به جامعه پیشرفته و پیچیده است. پس جنگ ناشی از زوال اقتصاد سالم و ساده و ابتدایی به اقتصاد پیشرفته است و ناگزیری افراد در این جوامع در توسل به زور است برای رفع نیازهای اقتصادی خود. انسان زمانی پرخاش می کند که فضیلت نداشته باشد و انسان با فضیلت پرخاش نمی کند و از اینجا منشا پیدایش طبقه سپاهیان پیدا می شود برای جلوگیری از حمله دیگران و جوامع دیگر

در جامعه افلاطون دو طبقه وجود دارد: 1- پاسداران (الف) فرمانروایان (ب) سپاهیان 2- توده ی مردم

پاسداران در یک دوره خاص آموزش می بینند و بعد به دو دسته تقسیم می شوند یک گروه امور مملکت بر عهده ی آنان است و سپاهیان وظیفه اجرای فرامین آنها را دارند.

نکاتی چند درباره‌ی سپاهیان و فرمانروایان از نظر افلاطون:

1- استعدادهایی که پاسداران (هر طبقه آن) دارند شبیه استعدادهایی که درسگان پاسداران هست می باشد. تیز هوشی - مطیع در برابر ارباب وفادار در برابر مخدومان (مخدومان توده مردم می باشند).

2- در تربیت سپاهیان باید موسیقی و آموزش بدنی آموخته شود مجموعه شعر و موسیقی و آواز خوب است و از اشعار بد باید دوری کرد و اگر فرد فقط موسیقی بیاموزد خیلی آرام نرم و لطیفی به بار می آید و در برابر دشمن سختی لازم را ندارد و اگر فقط آموزش بدنی ببیند بسیار سخت و وحشت آموزش داده شود. بنابراین این باید تلفیقی از این دو به صورت مناسب به سپاهیان آموزش داده می شود.

این گروه بعد از تعلیمات لازم به دو دسته فیلسوف شاه یا فرمانروایان و سپاهیان تقسیم می شوند سپاهیان مجموعه نیروهای کشوری و لشگری امروزی می باشند. یکی از خصوصیات پاسداران ذاتی بودن فرمانروایی و سپاهی در وجود آنهاست و ذات فرمانروایان از طلا و ذات سپاهیان نقره و توده مردم آهن برتر است دومین خصوصیات سپاهیان که بیشترین انتقادات را در پی داشته است اشتراک در زن و فرزند و مال می باشد. افلاطون می گوید پاسداران هر کدام زن، فرزند و مال جدا از هم داشته باشند به رقابت با هم می پردازند و بدخواه هم می شوند و به فکر خود می باشند و به فکر توده مردم نیستند و بدخواه توده مردم می شوند و به جای پرداختن به کار توده مردم به کار خود می پردازند.

اما اگر زن و فرزندان آنها یکی باشد. اگر یکی از آنها مُرد، فرزندش یتیم نمی شود بلکه پدر دیگر دارد و هیچ پاسداری نخواهد گفت که این زن یا فرزند مال من است.

فایده دیگر این است که از طریق اشتراک زن و فرزند پاسداران ما می توانیم به اصلاح نژاد پردازیم (این ایده مورد استفاده نازیسم قرار گرفت) افلاطون این اشتراک را مخصوص پاسداران می داند و توده‌ی مردم که تعدادشان خیلی زیاد است می تواند زن و فرزند مستقل و جدا داشته باشند، در نظام افلاطون پاسداران هیچ مالکیتی ندارند فرق نظام افلاطون با نظام کمونیستی در این است که در جامعه افلاطونی مالکیت مال توده مردم است نه دولت

افلاطون می گوید اداره کننده شهر (فیلسوف شاه) حتما باید هم دانش سیاسی را داشته باشد و هم اینکه پادشاه باشد و قدرت داشته باشد.

سیاست و فضل و حکمت باید در یک شخص درهم آمیزد تا بتواند رهبری سالم جامعه را به عهده گیرد. افلاطون عقیده دارد فرمانروا وظیفه دارد از راه پند و اندرز یا جبر توده مردم را به راه راست هدایت کند.

کار قانونگذار و حاکم یکی است قانونگذار وظیفه دارد با وضع قانون منافع تمام جامعه را به وجود آورد و این امر به وسیله پند و اندرز و زور می تواند باشد. افلاطون می گوید در جوامع دیگر که فرمانروا شوند به میل خود فرمانروا می شوند و کسی که به تحصیل علم می پردازد با خرج خود به تحصیل هم می پردازد. در حالیکه در مدینه فاضله چون آموزش و پرورش دولتی است به هزینه و خرج مردم حاکم آموزش می بیند و هم علم را می آموزد و هم فرمانروا می شود.

کمال مطلوب جامعه بر پا نخواهد بود و گرفتاری های فرمان روایان و توده مردم هرگز پایان نمی پذیرد مگر اینکه قدرت سیاسی و مملکت و فلسفه در دست یک فرد یا گروه قرار گیرد

افلاطون علاوه بر کتاب «جمهور» کتاب دیگری دارد بنام «سیاستمدار» که تاریخ دقیق تالیف این کتاب معلوم نیست، اجماع نظری در مورد تقدم تالیف کتاب جمهور یا سیاستمدار وجود ندارد، اما دلایلی وجود دارد که نشان می دهد که کتاب سیاستمدار بعد از جمهور نوشته شده است.

افلاطون در کتاب سیاستمدار می گوید لازم نیست که سیاستمدار حتما فیلسوف باشد بلکه پادشاه می تواند فیلسوفان را به مشاورت دعوت کند. کتاب سیاستمدار بیشتر به زندگی و خصوصیات توده مردم پرداخته در حالیکه کتاب جمهور بیشتر به خصوصیات پاسداران می پردازد.

افلاطون می گوید جامعه ای که دارای یک فیلسوف شاه است نیازی به یک قانون مدون ندارد چون خود او خطا ناپذیر است. قوانین مدون برای حکومتی است که در راس آن فیلسوف شاه نباشد.

افلاطون در کتاب سیاستمدار از دو عقیده حاکم زمان خودداری می کند.

1- عقیده فیثاغورثیان مبنی بر اینکه پادشاهان مثل چوپان هستند و مردم مثل گله گوسفند و می گویند تازمانی که گوسفندان عضو گله هستند حفظ می شوند اما زمانی که از گله جدا شدند طعمه گرگ می شوند. فیثاغورثیان جمع گرا بودند.

2- نظر گزنفون مبنی بر اینکه پادشاهان موفق از فره ایزدی برخوردارند.

افلاطون در رد نظر فیثاغورث می گوید چوپان و گوسفند از دوسرشت متفاوتند در حالیکه توده ای مردم و حاکم از یک سرشت می باشند و هر دو انسانند فره ایزدی که گزنفون می گوید وجود ندارد.

کتاب دیگر افلاطون «قوانین» است که در اواخر عمر افلاطون نوشته شده و ناتمام مانده البته آخرین کتاب افلاطون «گفتگوی شبانه» می باشد.

افلاطون می گوید فیلسوفان ضعیف هستند و مورد توجه مردم نیستند و ممکن است پادشاهان از این قضیه سوء استفاده کنند و بگویند ما خطا نپذیر هستیم و نیازی به قانون مدون نداریم و افلاطون در کتاب قوانین بر لزوم قانون مدون تأکید می کند. همچنین در این کتاب می گوید آموزش و پرورش مهمتر از آن است که به بخش خصوصی داده شود و در آموزش و پرورش ذکر دو نکته لازم است

1- محتوای درسی که باید از طرف دولت تعیین شود.

2- خود تدریس نیز باید در اختیار دولت باشد.

اختلاف دیگر قوانین با جمهور در این است که افلاطون به ناممکن بودن زندگی اشتراکی پاسداران اشاره می کند و مالکیت خصوصی را می پذیرد. البته کمال مطلوب افلاطون همان زندگی اشتراکی پاسداران است. تفاوت دیگر این است که در کتاب قوانین افلاطون می گوید که حکومت باید در دست 36 نفر فیلسوف باشد. (دلیل این عدد مشخص نیست). تاثیر عقاید افلاطون بعد از خود: عقاید افلاطون در زمان حیاتش هیچ نتیجه ای نداد بعد از مرگش نتایجی که از افکار او حاصل آمده آرایه بود که از کتاب قوانین استخراج شد افلاطون در کتاب جمهور از دستورات تخیلی و امور ذهنی می گوید در کتاب قوانین دستورات عملی می دهد. تأثیراتش بعد از خود بیشتر از کتاب قوانین او می باشد سن آگوستین در قرن پنجم میلادی، ژان ژاک روسو در قرن هیجدهم و هگل در قرن نوزدهم از جمله دانشمندانی هستند که از آراء و تفکرات افلاطون موثر شدند .

افلاطون در فرارابی نیز تأثیر گذاشته است. از آنجا که هگل در تاریخ و فلسفه غرب زمین تاثیر زیادی گذاشته، امروزه نتایج منفی آثار او به عقاید و اندیشه های افلاطون بر می گردانند. افلاطون جامعه بسته را مطرح می کند (جامعه ای که در آن مردم در جمود فکری هستند) به عقیده ی کارل پوپر در جامعه باز تحرک و فعالیت وجود دارد اما در جامعه بسته جای هیچ گونه تحرکی نیست و توده مردم به مثابه گوسفندان هستند. ابن رشد و ابن سینا خواسته اند که فیلسوف شاه افلاطون را با عقاید اسلام تطبیق دهند بعضی عقیده دارند که افلاطون به استاد خود، سقراط خیانت کرده است چرا، تمام عقاید خود را به سقراط نسبت می دهد. عدهای دیگر او را متهم می کنند که نژاد پرست بوده است. به رغم آنکه عده زیادی می گویند هگل پایه گذار دیالکتیک بوده است. او پایه گذار دیالکتیک بود. او از دیالکتیک تعاریف زیادی ارائه کرده است.

1- در کتاب جمهور: دیالکتیک محکی است برای تشخیص اینکه چه کسی می تواند بدون کمک گرفتن از حواس پنج گانه حقیقت را دریابد.

2- در کتاب فیلبس (لذت) دیالکتیک فقط به خود هستی که همیشه با خود برابر است توجه دارد (منظور حقیقت است).

3- در رساله مرد جدلی : همه دانشها و هنرها طعمه بدست می آورند وقتی که آن رابدست آورند در اختیار اهل دیالکتیک می گذارند چون راه کاربرد آن را می دانند در همین رساله می گوید دیالکتیک دانش شاهانه است که بر همه دانش ها فرمان می راند.

4- در رساله خارمیدس (خردمندی) دیالکتیک دانستن، دانستن است.

5- دیالکتیک چون تاجی است بر تارک دانشها وحد نهایی دانشها است.

پوپر می گوید: افلاطون طرفدار اصالت جمع در مقابل اصالت و آزادی فرد بوده و اصالت جمع منشا نابرابری، عدم آزادی و محو ابتکارات است.

لیبرالیسم

در قاموس سیاسی لیبرالیسم فلسفه ای است مبنی بر اعتقاد بر اصل آزادی که در رنسانس و همچنین اصلاح دینی نهفته است . لیبرالیسم بدین علت که چون مارکسیسم بنیانگذار خاصی ندارد و متکی بر مجموعه ای از آراء و عقاید صاحب نظران است به راحتی استعداد قرائتهای مختلف را پیدا می کند .

می توانیم در یک تقسیم بندی دوگانه لیبرالیسم عقلانی و لیبرالیسم احساسی را از هم متمایز کنیم . تمیز این دو گونه لیبرالیسم به لحاظ توجه به عنصر عقل در اولی و عاطفه و احساس در دومی است . هر دو گونه یاد شده که پایه اولیه شان آموزه لیبرالی است دارای وجه مشترکی اند و آن مسئله فرد است . پذیرش و اذعان به اهمیت فرد و نه الزاماً انسان که بیشتر یک مفهوم انتزاعی است . فقط آغازین هر باور لیبرالی است . از وجهی دیگر لیبرالیسم احساسی با صیغه رمانتیکی خود گاه می تواند در مکتبهای ناسیونالیستی و اصولاً در پذیرش ناسیونالیسم بیشتر موثر باشد . ناسیونالیسم متکی به لیبرالیسم احساسی در زیر مجموعه ناسیونالیستهای فرهنگی جای می گیرد .

در تقسیم بندی نسبی دیگر می توان لیبرالیسم را به چهار گانه فلسفی - سیاسی - اخلاقی (فرهنگی) و اقتصادی طبقه بندی کرد . البته به سختی می توان هر یک از آنها را در عالم بیرون به طور خالص یافت . با تقسیم بندی لیبرالیسم به سیاسی - اقتصادی و فرهنگی بیشتر اولویت مبنایی یا هدفی مورد توجه است . در میان انواع چهارگانه یاد شده به طور اطمینان - رویکرد اصلی لیبرالیسم فلسفی است . و سه نوع دیگر - به طور تقسیم یا غیر تقسیم با لیبرالیسم فلسفی پیوند دارند . در این لیبرالیسم فلسفی عمده ترین بحث دفاع از آزادی در مقابل جبر . و سپس اهمیت و در اولویت قرار دادن آزادی است .

لیبرالیسم با توجه به فضای جامعه ای که در آن رشد یافته مستعد تقسیم بندی های دیگری می شود . از جمله لیبرالیسم تجربی و تکاملی انگلیسی را از لیبرالیسم عقلی فرانسوی جدا می کند . از وجهی دیگر - از چهره های سرشناس لیبرالیسم سیاسی در قرون اخیر باید از جان لاک و جان استوارت میل و در عصر حاضر آیزایا برلین و جان ولز نام برده در لیبرالیسم فرهنگی - در قرون گذشته می توان از جرمی بنتام و نیز مارکی دوساد نام برد از سرشناسان لیبرالیسم اقتصادی می توان به آدام اسمیت - ریکاردو - فریدمن و فریدریش فون ها یک اشاره داشت .

لیبرالیسم عقلانی - بر دو پایه فرد همچون موجودی خود بنیاد به مفهوم ناوابسته طبیعی به جمع و گروه - واحدی یا قومی و یا عقل استوار است . اصل آزادی از ترکیب این دو عنصر و فرد و عقل که همان داعیه اصلی آموزه - لیبرالیسم است حاصل می شود .

البته تمام آموزه لیبرالیسم به این سه عنصر فرد - عقل و برآیند آزادی خلاصه نمی شود - بلکه مقولاتی مانند مرارا پذیرش حوزه خصوصی قائل شدن به حکومت مشروطه یا نظام سیاسی حداقل و از دیگر عناصر تکمیل کننده آموزه لیبرالیسمی اند .

دولت محدود یا حداقل - از مهمترین عناصر آموزه لیبرالیسم و از جنبه سیاسی آن - یکی از ارکان فلسفه سیاسی لیبرالیستی است .

دولت حداقل با آزادی حداکثر در ارتباط تنگاتنگ قرار دارد . به عناصر دیگر آن نظامی که حداقل وظایف را عهده دار باشد حداکثر آزادی و مسئولیت را به شهروندان خود می دهد . به تعبیرها یک - یکی از مهمترین اندیشمندان لیبرال - فرد آزاد هم از فرصت و انتخاب برخوردار است و هم باید مسئول نتایج اعمال خوب یا بد خود باشد . آزادی و مسئولیت از هم تفکیک ناپذیرند .

شاید بتوان مدارا و همچنین عقل را از مهمترین مشترکات میان لیبرالیسم با آموزه های غیر لیبرالی است . اگر بخواهیم نسبت لیبرالیسم با دیگر آموزه ها را باز نمایی کنیم می توان گفت که لیبرالیسم و دموکراسی در پاره ای از نقاط از جمله در اصل بحث انتخاب یا انتخاب یک حکومت بر نمایندگی از خود اشتراک دارند . اما اختلاف و مشکل هنگامی است که بخواهیم به ارائه یک ساز و کاری مناسب پردازیم که بتواند حقوق فرد را در کنار مصلحت جمع حفظ کند .

دومین نسبت سنجی لیبرالیسم با سوسیالیسم است . سوسیالیسم بر خلاف دموکراسی که از ابتدا یک آموزه - سیاسی - اجتماعی است مدعی - آموزه ای اجتماعی - اقتصادی است . در هر دو آموزه و اجتماعی مشترک است . اما اولویت در

یکی با ساز و کار سیاسی و در دیگری با سازو کار اقتصادی است . در جایی که لیبرالیسم به فرد استوار است - سوسیالیسم بر ساز و کار اجتماعی فرد تکیه می‌کند .

و در نهایت در باب نسبت میان لیبرالیسم و دین می توان گفت که هیچ نسبت ثابتی میان دین و لیبرالیسم وجود ندارد . می توان گفت که چه تفسیری از لیبرالیسم با چه تفسیری از دین می توان به نقاط مشابه برسد .

بسیاری از لیبرالیسم‌ها- در تحلیل نهایی معتقد به کثرت گرایی یا پلورالیسم نیز بودند که میتوان به آیزایابریلین و جان راولز اشاره داشت .

اولین اثر پژوهشی مهم برلین - درباره مارکس بود برلین را باید آمیزه ای از فیلسوف و مورخ اندیشه دانست .

برلین در اساس یک متفکر انگلوساکسون معطوف به دیدگاه کثرت گرایانه است . بر اساس این دیدگاه لزومی ندارد که ارزشها مطلق باشند و در نهایت به شکل منظومه ای سازگار یا یکدیگر نسبت برقرار کنند . دیدگاه کثرت گرایانه در مقابل دیدگاه وحدت گرایانه (Monism) قرار دارد که این دیدگاه وحدت گرایانه معتقد به مطلقیت و سازگاری ارزشها با یکدیگر است .

مهمترین مدافعان وحدت گرایی در تاریخ فلسفه سیاسی سقراط و افلاطون اند .

برلین در یکی از مقالات خود در کتاب متفکران روس با عنوان خارپشت و روباه - به طبقه بندی متفکران می‌پردازد . روباه اندیشمندی است که چیزهای بسیاری می داند اما خارپشت تنها یک چیز می داند . ارسطو مولیر گوته یا پوشکین و بالزاک از دسته روباه اند و افلاتون - هگل و داستایوفسکی یا نیچه در طبقه خارپشت اند . البته برلین توضیح می دهد که این تقسیم بندی مطلق نیست و باید آن را اثر از سر تسامع لحاظ نمود و همچنین بیشتر جنبه تفننی دارد . وی اعلام می کند برخی هر دو جنبه را دارند و برخی هیچ‌کدام را ندارند و می توان برای تکمیل بحث متذکر شد که بعضی از متفکران - همچون تولستوی بر حکم طبیعت - روباه صفت بودند ولی به خار پشت بودن اعتقاد داشتند .

به هر حال - دیدگاه کثرت گرایانه نه اعتقاد به مطلق بودن ارزشها دارد و نه می پذیرد که می توان میان ارزشها جمع مناسب و دائمی ایجاد کرد . حال به بحث خودمان بر گردیم - بحث برلین - او شخصاً به آزادی اعتقاد داشت ولی تلقی کثرت گرایانه وی اجازه نمی‌دهد که با آزادی همچون ارزشی مطلق وبکه معامله کند . دموکراسی بالفعل کثرت گرانیست ولی می توان با کثرت گرایی جمع شود که برلین آن را دموکراسی کثرت گرایانه می نامد . در مجموع به نظر برلین - آن دسته از برداشتها و قرائتهای لیبرالی یاد دموکراتیک که متحمل کثرت گرایی شوند قابل قبولند .

برلین در بحث از آزادی آنرا به دو دسته تقسیم می کند که در جای خود حرکتی بدیع در اندیشه سیاسی بود . منظور برلین از مفاهیم دوگانه آزادی مفاهیم مثبت و منفی از آزادی است که گاهی اوقات از آزادی مثبت به نام آزادی بر (Freedom on) و از آزادی منفی همچون آزادی از (Freedom from) یاد می شود .

به نظر برلین آزادی مثبت به معنای وجود شرایط و امکانات برای عمل بر حسب عقل است زیرا در این مفهوم آزادی در ارتباط تقسیم با عمل عقلانی است که این عقل در پهنه اجتماع خود را در قالب دولت نشان می دهد که به معنای عمل بر حسب تفسیری است که دولت ارائه می دهد . به نظر برلین بزرگی این مفهوم از آزادی در تحلیل نهایی منجر به نفی آزادی می شود . در مفهوم آزادی منفی در دستگاه فکری برلین آزادی از هر گونه دخالت دیگران است . به نظر برلین تنها مفهوم حقیقی از آزادی آزادی منفی است که منجر به عدم دخالت دیگران هر گونه انسان یا دستگاه اجتماعی خارج از فرد می شود . وجه نفی دخالت دیگران مفهوم آزادی از را می دهد .

برلین بر اساس منطق کثرت گرایی اصولاً منکر وابستگی و ارتباط نسبت میان دانش بر خاسته از عقل با آزادی است . از دیگر لیبرالهای تکثرگرا می تواند به جان راولز فیلسوف عدالت اشاره داشت . نظریه عدالت راولز نقدی مهم به آراء فایده گرایی و اشخاصی مانند جرمی بنتام است اما این اصلی نظریه عدالت فراتر از نقد فایده گرایی است . یعنی آن ایده ارائه تفسیر جدیدی از نظریه قرار داد اجتماعی با محور قرار دادن موضوع عدالت است که به طور گسترده ای از طرز تلقی کانت از عقل استفاده شده است .

راولز در نظریه عدالت به سه مسأله مهم پرداخته است :

الف - ارائه تفسیری جدید از نظریه قرار داد اجتماعی

ب - استفاده گسترده از تلقی کانت از عقلانیت در تفسیر خود

ج - نقدی فایده گرایی و تلاش برای ارائه بدیل و جایگزین

به نظر راولز اینکه افراد در موقعیت پایه ای و ابتدایی یعنی قبل از تأسیس جامعه - در یک حجاب جهل قرار دادند - حالت برابری را میان افراد ایجاد می کند که اولین پایه عدالت را فراهم می آورد .

از نظر راولز عدالت به منزله انصاف (Justice as fairness) است و برای عدالت انصاف باید همه طرفهای درگیر از آزادی لازم بر خوردار باشند . هر مذاکره کننده با توجه به عقلانیتش شرط آزادی دیگری را تضمینی برای آزادی خود می داند و راولز نتیجه می گیرد که آزادی هر فرد تنها بر دلیل نیاز به حمایت از آزادی دیگر محدود می شود .

عقلانیت از نظر راولز یک تفسیر کانتی از عقلانیت است یعنی عقلانیتی که پایه اخلاقی و رفتار عملی را فراهم می سازد و تشخیص بنیادهایی که دیگران هم بتوانند از آن بر خوردار باشند .

حال در یک نگاه کلی مقایسه‌ای به برلین و راولز آشکارا معلوم می شود که تا چه حد راولز به ایجاد تعادل مناسب میان عقل و آزادی با تأثیر پذیری از کافت احتما می ورزد در حدی که برلین این ارتباط را محور آرائ کثرت گرایانه خود قرار نمی دهد .

بنابراین کثرت گرایی برلین نسبت به راولز گسترده است .

آنارشیسم

وودکاک از مهمترین داعیان آموزه آنارشیسم Anarchism و نویسنده یکی از پراچ‌ترین کتابها درباره این آموزه است. وی در آغاز کتاب خود جمله‌ای کوتاه از سباستین خود ذکر می‌کند : 1- هر کس اقتدار را انکار کند و با آن به ستیز بر خیزد آنارشیست است آنارشیسم بر خلاف دیگر آموزه‌های مهم مانند لیبر ایسم یا مارکسیسم که پژوهشگران و مدعیان بسیاری در میان دانشگاهیان دارد بیشتر مورد توجه غیر دانشگاهیان و به ویژه نویسندگان داستانی است. همچنین این آموزه در دیدگاه عامه مردم مترادف با هرج و مرج طلبی است . آنارشیسم به علت مخالفت با اقتدار و تمرکز که بیشترین جلوه خود را در شکل نهاد حکومت عرضه می کند برای عامه انسانها دور از واقعیت است .

آنارشیسم نوعی اعتقاد به بی حکومتی است . یکی از نویسندگان متمایل به آنارشیسم معتقد است که آنارشیسم با Government که معادل سازمان اداره کننده است مخالفتی ندارد بلکه با State که نوعی تحکیم و اجبار نهفته را دارد ناسازگار است . آنارشیسم یا دیگر نهادهایی هم که بتواند مانند حکومت بر انسانها سیطره پیدا کنند مخالفت می‌ورزد از جمله مهمترین این نهادها کلیساست که بر عنوان سازمان متمرکز دارای نیروی آمریت یا منع کنندگی نسبت به اعضایش است . در کل اصل مشترک آنارشیستها و نقطه پیوند دهنده تمامی آموزه های آنارشیستی در نفی حکومت است . اما از وجهی دیگر آنارشیسم می پذیرد که باید نوعی نیروی داوطلبانه و غیر دائم مردمی برای امور دفاعی در داخل و خارج را از روی نیاز پیش بینی کرد .

نهاد حکومت از دیدگاه آنارشیسم - به دلایل انسان شناسانه - یک نهاد تأسیسی است . به این ترتیب آنارشیسم همچون مارکسیسم نه تنها معتقد است که نهاد حکومت طبیعی نبوده و تأسیسی است بلکه معتقد است باید در انتظار زوال و اضمحلال آن نیز باشیم . تفاوت مکتب آنارشیسم با مارکسیسم در نحوه آغاز و انجام نهاد حکومت بر خاسته از نگرشهای

آنها نسبت به انسان فلسفه تاریخ نیروهای موجهه و نظیر آن است . به طور مثال آنجایی که مارکسیسم بر خلاف آنارشیسم حکومت را تأسیس و نهادی منطبق با تحولات در عرصه نیروها و روابط تولیدی می بیند به همین اعتبار معتقد است که حکومت پس از پایان سیرتطوری خود به پایان راه خواهد رسید . ولی آنارشیسم معتقد است به نفی حکومت در هر زمانی که امکان داشته باشد .

حال تشابه و تفاوت آنارشیسم فردگرایانه با لیبرالیسم راست . این دو آموزه در بنیادهای فردگرایانه مشترکاند و در زمینه حکومت نیز مشترکات نزدیکی دارند با این تفاوت که لیبرالیسم راست خواهان حداقلی از حکومت است ولی آنارشیسم فراگرایانه همین حداقل را هم نمی پذیرد .

جامعه حکومت آنارشیستی : پیش از هر چیز جامعه‌ای خالی از تحکم زور و اجبار است در جامعه آنارشیستی کار مایه شادی تصور می شود و در عین حال آنارشیستها در پی آنند که تحکم کار را به انسان منتفی سازند از این رو معتقدند که انتخاب کار باید از روی علاقه و آزادی باشد .

برای دستیابی به جامعه بدون حکومت آنارشیستها دو شیوه - اعمال کرده اند : شیوه اول - برخوردهای برافرازانه و خشونت آمیز که به رغم در اقلیت بودن بیشترین توجه را به خود جلب کرده است این شیوه که بعضی از آنارشیستها در قرن 19 بویژه در روسیه آنرا اعمال کرده اند دستمایه گسترده ادبیات در تصویر برداری از آموزه‌ها و شکل‌های آنارشیستها گردیده مانند آثار ارزشمند راستایوفسکی . شیوه دوم روش مسالمت آمیز و مبتنی بر گفتگو تبلیغ و ترغیب است .

از کسانی که در بطن آراء شان آموزه های آنارشیستی قابل مشاهده است می توان به تولستوی و جورج اورول اشاره داشت . آنارشیسم در درون خود دچار اختلاف تفاسیم و تعبیر از کلید واژه‌های آن است . اما در مجموع آنارشیسم با توجه به اختلاف تفاسیر یاد شد به دگرایی اختیاری خود انگیختگی و سوسیالیسم استوار است .

در قرن ۱۹ آنارشیست‌ها عموماً از دو طبقه بر می‌خاستند : طبقه اول اشراف و گاه روحانیون بلند مرتبه برگشته از طبقه و پایگاه اجتماعی خود و دند یا افرادی از طبقات کاملاً پائین جامعه و همچنین کارگران چاپخانه و کشاورزان، و طبقه دوم عناصر بی طبقه جامعه یا همان لومپین (lumpin) بودند و به اعتبار همین گروه دوم چنین نتیجه می‌گیریم که عضوگیری آنارشیسم در جاهایی که صنعت، ضعیف‌تر و فقر بیشتر بود صورت می‌گرفت در حالی که مارکسیسم رقیب آنارشیسم سعی داشت هواداران خود را از میان طبقه کارگر در مناطق بیشتر صنعتی شده و متراکم از ارتش بیکاران بیابد .

و نکته آخر اینکه بر خلاف قرن 19 که بدنه اصلی جنبش را افراد معدودی از طبقه حاکم تشکیل می‌داد در این قرن کارگران و دهقانان اعضای اصلی جنبش بودند .

حال به نحله فکری محافظه کاری (Conservatism) که در موازات آنارشیسم و در تقابل بنیادین با آن است می‌پردازیم. نحله فکری که در قرن حاضر با لیبرالیسم به نزدیکی خاصی رسیده است .

محافظه کاری

هیک یکی از مهمترین اندیشه پردازان راست جدید در تمیز لیبرالیسم از محافظه گرایی می نویسد که فاصله لیبرالیسم از محافظه گرایی واقعی به همان اندازه فاصله سوسیالیسم با لیبرالیسم است یکی از ارکان آموزه ای محافظه گرایی مخالفت با عقل گرایی بر خاسته از عصر روشنگری است به ویژه آنچه در انقلاب فرانسه و دیگر تحولات انقلابی منعکس شد. بدون تردید مهمترین چهره اندیشمند محافظه گرایی ادموند برک است که در مورد انقلاب فرانسه تأملات بسیاری داشت .

سه اصل اساسی محافظه کاری در یک نگاه کلی عبارتند از :

- 1- سنت گرایی و مخالفت با هر تغییر بویژه تغییرات ناگهانی و نیز رد آرمان شهرگرایی
 - 2- شک گرایی سیاسی و خصومت با نظریه
 - 3- برای جامعه حالتی انداموار قائل شدن که نقطه مقابل مکانیستی دیدن آن است بایستی در نظر داشت که تغییراتی که محافظه گرایی با آن مخالفند تغییراتی بدون پشتوانه‌های تجربی اند و با اتکا به جسارت و اراده و تخیل از یک سو و اتکا به عقل گرایی از دیگر سو صورت می‌گیرد .
- بهترین فرد و با نفوذ ترین چهره متفکر محافظه گرایی معاصر مایکل اوکشات (1900- 1991) است اوکشات سیاست را به دریای بی‌پایان تشبیه می‌کند که ملاح و شناور این دریا برای غلبه بر دشمن خوی دریا پناهگاهی جزاستفاده از تجارب گذشتان ندارد . در دیدگاه محافظه کاران مخالفت با نظریه و میدان ندادن به امور انتزاعی ریشه در مخالفت با عقل گرایی و دفاع از سنت و تجربه دارد . اعتبار عقل از نظر محافظه گرایی در چار چوب تجارب است و دامنه آن فراتر از این تجارب نمی رود .

و اما در رابطه با ارتباط نحله محافظه کاری با مذهب می توان گفت که محافظه گرایی در مقایسه با دیگر آموزه‌های رایج در اندیشه سیاسی غرب بیشترین تأکید را به مذهب دارد .

و نکته آخر اینکه برای محافظه گرایی هیچ چیز به اندازه ناسازگاری میان آزادی و برابری مورد تأکید نیست. آزادی از نظر محافظه گرایی بیشتر علیه دگرگونیهای اجتماعی که تبدیل به غلبه توده ای شود معنای یابد. همچنین آزادی در نوع خود حرم مناسبی برای دفاع از مالکیت هاست. مالکیت آزادی و مذهب همگی نهادهایی اند که همچون یک عامل ساز و کار اجتماعی را شکل داده از آن محافظت می کنند.

سوسیالیسم

واژه سوسیالیسم یا سوسیالیست در فرانسه و انگلستان در سالهای 1830 تا 1840 با دو تفسیر متفاوت ولی مستقل از هم مطرح شد.

تفسیر فرانسوی آن به مکتب سن سیمون و یکی از اعضای آن به نام پیرلورو بر می گردد. بر اساس این تفسیر سوسیالیسم در مقابل فردگرایی به کار می رفت و به عنوان نمونه از سوسیالیسم کاتولیکی در مقابل فردگرایی پروتستان نام برده می شد. تفسیر دوم در انگلستان متعلق به مکتب اوون است. اوون در مقاله ای با عنوان سوسیالیسم چیست؟ به نوعی سازماندهی اقتصادی اجتماعی اشاره دارد. سوسیالیسم متأثر از انقلاب فرانسه با الهام از روسو یک جهت گیری و باز گشت به طبیعت داشت در حالی که سوسیالیسم انگلیسی با صنعت برخورد مثبت تری می کرد. از بهترین مجامع سوسیالیستی قرن 19 که در انگلستان - سال 1884 شکل گرفت جامعه فابیانها بود.

در یک نگاه کلی سوسیالیسم بیشترین توان خود را مصروف نقد اقتصاد سرمایه داری و نتایج اجتماعی آن کرده و می کنند. سوسیالیسم نوعی غربی سعی دارد تا حد امکان از سنتهای اومانیستی و همچنین آموزه های برابری خواهانه و ایجاد برادری مسیحایی سود جوید. مسیحیت برای سوسیالیسم توصیف شده منبع قابل توجهی از ارزشهای اخلاقی برابری خواهانه است.

مارکسیسم

همچنان که از نام این نحله فکری پیداست ریشه آن افکار مارکس بری خیزد. پس لازم می آید که در ابتدا به آراء مارکس بپردازیم و پس به مارکیستهای بعد او تقسیم بندی های متعددی برای فهم مارکس پیشنهاد شده که به دو مورد آن اشاره می شود:

1- مارکس را باید با توجه به سه مقوله فلسفه آلمانی با گرایش ایده آلیستی هگلی انقلاب گیری اروپا خاصه سنت فرانسوی آن و مقوله سوم اقتصاد سرمایه داری انگلستان مورد مطالعه قرار داد.

2- تقسیم بندی دیگر ترجیحاً متأثر از موضوعات مورد تأمل و توجه مارکس پیشنهاد می‌کند که مؤلفه‌های سه‌گانه ماتریالیسم دیالکتیک ماتریالیسم تاریخی و تجزیه و تحلیل سرمایه‌داری سرفصلهای اصلی مطالعه مارکس قرار گیرند .

مارکس از هسته اصلی آموزه هگل یعنی idea و ایدئالیسم نهفته در آن را واژه گونه استفاده کرد یعنی دیالکتیک هگلی را در قالب مادی و در خدمت یک اندیشه انقلابی قرار دارد . مارکسیسم به شکل رایج و متعارف آن به مراحل پنج‌گانه‌ای قائل می‌شود که شامل کمون اولیه - برده داری - فئودالیسم - بورژوازی و سرمایه داری و سرانجام سوسیالیسم منجر به کمونیسم است .

مارکس در نوشته‌های خود تناقضات زیادی را مطرح می‌کند که دست مایه برداشتهای متفاوت از افکار او شده است . در نسبت میان زیر بنا و روبنا که در دستگاه فکری مارکس و در کل شیوه تولیدی یک دوره را تشکیل می‌دهند دست کم دو نظریه اصلی بیان شده است . در یک نظریه رابطه زیر بنا و روبنا از نوع موجبیت یا دترمینیستی دانسته و برای روبنا نقشی کاملاً تبعی قائل می‌شود . نظریه دوم مایل است که در عین حفظ اولویت و نقش و اهمیت زیر بنا برای روبنا نیز به مناسبت استقلال نسبی یا گاه تأثیرگذاری بر زیر بنا اهمیت قائل می‌شود . این تفسیر دوم به غلبه شهرت دارد .

در دستگاه فکری کاری مارکس واژه مهم دیگر پرولتاریا است که از واژه لاتینی proleter گرفته شده که به افراد پرچمه کم بهره گفته می‌شود و به دلیل مشابهت با نیروهای کارگر این واژه به آنان اطلاق گردیده است .

در مارکسیسم کلاسیک دولت مظهر آشتی ناپذیر تضاد طبقاتی است یعنی تشکیلات و ساز و کاری است که با استفاده از همه امکانات خود از جمله نیروهای تبلیغی و سرکوبگر به انقیاد طبقه محکوم در قبال طبقه واجد ابزار تولید و سلطه می‌پردازد . پیروزی طبقه کارگر در مرحله اول پیروزی سوسیالیسم است و سپس با محو همه آثار نظامهای طبقاتی پایه مرحله کمونیسم یا همان اشتراکی نهایی می‌نهد که بر اساس تصور مارکس به دوره ماقبل تاریخ جامعه بشری پایان دارد و آزادی و شکوفایی واقعی را برای انسان به ارمغان می‌آورد . به این اعتبار اندیشه مارکس در نهایت به جامعه مطلوب و آرمانی (utopia) ختم می‌گردد.

به نظر مارکس کارگر با نیروی کار خود بر روی مواد خام ارزش اضافی ای تولید می‌کند که عملاً در خدمت سرمایه دار قرار می‌گیرد. همین ارزش اضافه پایه سود سرمایه‌دار می‌شود . در وجهی دیگر مارکس معتقد است که تقسیم کار منجر به از خود بیگانگی کارگر و همچنین شیء وارگی انسان به طور عام می‌شود . مارکس تصور می‌کرد که نظامهای سرمایه داری اروپای غربی به دلیل پیشرفت و گسترش ابزار و نیروهای تولیدی جدید خاستگاه اولیه بحران و پس انقلاب‌اند و

حتی پیش بینی‌هایی برای برخی از کشورها از جمله هلند و انگلستان به عمل می‌آورد که حاکی از ادوار بحرانی با مدت دوره‌های مختلف بوده اما این پیش بینی‌ها محقق نشد. چرا؟

وظیفه تبیین اینکه چرا نظام‌های سرمایه‌داری آن گونه که تصور می‌شد دستخوش انقلابهای کارگری نگشتند همچون مسئولیتی نظری به اخلاف مارکس رسید و سرانجام با تعیین همین نظام سرمایه‌داری و تحولات سرمایه‌نظریات امپریالیستی به گونه‌ی مارکسیستی جلوه کرد جدا از این بحث به عقیده‌ی بوخارین از مارکسیستهای مهم اوایل قرن 20 میان مارکسیستهای دهه پایانی قرن 19 و دو دهه آغازین قرن 20 در زمینه تولید افراطی دو نظریه اصلی وجود داشت: یک نظریه به بحرانهای ادواری بر خاسته از تولید افراطی توجه داشت که مارکس، لنین و هیلفر دینگ به رغم تفاوت‌های جزئی در متن پیروهمین نظریه بودند و نظریه دیگر به دائمی بودن ناشی از تولید افراطی، تمایل بودند چهره شاخص این نظریه رزا لوکزا مبورگ بود. وی طرفدار تز خود جوشی و بسیج توده‌ها در تفاوت با سازماندهی انقلابیون حرفه‌ای لنینیستی برای بر پا کردن انقلاب سوسیالیستی بود از دیگر مارکسیست‌های صاحب نظریه در دهه‌های آغازین قرن 20 پلخانف و کائوتسکی هستند این دو فرد را در گروه مارکسیستهای ارتدکسی قرار داده‌اند. از جمله نظریات پلخانف نفی تز قهرمان‌گرایی در وقوع تحولات و تحرکات تاریخی است.

کائوتسکی نویسنده کتاب انقلاب اجتماعی به سال 1902 ملهم از دارونیسیم اجتماعی و متأثر از کتاب آنتی دورینگ انگلس بوده کائوتسکی که بعدها از سوی لنین مطرود شد از جمله منتقدان جدی نظریه سوسیال امپریالیسم بود از دیگر نظریات مهم کائوتسکی تزامپریالیسم مافوق بود. بر اساس این نظریه وی فکر می‌کرد که امکان تقسیم جهان میان کشورهای سلطه‌گر با نظام‌های سرمایه‌داری وجود دارد و به تعبیر دیگر کائوتسکی وقوع جنگ وسیع تر را میان این کشورها که در میان مارکسیست‌ها طرفداران بسیار داشت همچون امری ذاتی تلقی نمی‌کرد و در وقوع جنگ جهانی اول عناصر سیاسی را مهم می‌دانست و حاضر نبود که به طور قطعی از علل اقتصادی صرف در پیدایش جنگ دفاع کند. وی از جنبه‌های دیگر و در تفاوت آشکار بالنین می‌پنداشت که دموکراسی می‌تواند به نحو مطمئن و مطلوبی به سوسیالیسم ختم شود. و حال خود لنین یکی از مهمترین آثار قلمی لنین که در نوع خود شهرت بسیار پیدا کرد نظریه وی درباب امپریالیسم بود. او در کتاب مهم خود به نام امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری امپریالیسم را مرحله‌ای نهایی در تکامل سرمایه‌داری می‌داند و پس از این مرحله انقلابات سوسیالیستی در جوامع سرمایه‌داری صنعتی رخ می‌دهد. از نظریات مهم لنین نظریه تکامل ناموزون سرمایه‌داری بود که بعد‌ها دستمایه استالین برای حمایت از نظریه سوسیالیسم در یک کشور و در نقطه مقابل نظریه تروتسکی مبنی به انقلاب دایمی و پیگیر قرار گرفت.

و حال نظریات لنین در باب روسیه جناح بلشویک به رهبری لنین حزب را بیشتر همچون هسته‌ای متمرکز و مبتلور از افراوی که انقلاب و آموزه‌های انقلابی را در حد حرفه می‌توانستند به عهده بگیرند تلقی می‌کرد. البته لنین و دیگران از شعار سانترال - دموکراتیک یعنی مرکزیتی متکی به انتخاب از رده‌های پائین استفاده می‌کردند ولی در نهایت شرایط کار مخفی در کشوری مانند روسیه و عقب ماندگی نیروهای تولیدی در مقایسه با کشورهای اروپای غربی، دلیلی بود که نقش حزب از سازماندهی نیروهای کارگر بیشتر باشد.

لئون تروتسکی از فعالان انقلابی روسیه سعی می‌کرد تا در تحلیل پدیده فاشیسم اضافه بر مسائل اقتصادی بر شرایط اجتماعی - تاریخی کشورهای مبتلا به آن تأکید داشته باشد ولی مهمترین بحث تروتسکی را باید نظریه انقلاب پیگیر یا دائم نامید. به نظر او راه جبران عقب ماندگی تاریخی نیروهای تولیدی در روسیه پیگیری انقلاب است تا با استفاده از نیروهای تولید سرمایه داری در کشورهای پیشرفته سازماندهی سوسیالیستی ممکن گردد.

نهایت کار شوروی سابق از نظر بروز افکار مارکسیستی - لنینیستی (Leninism) به دوره گور با چف ختم شد که با سیاستهای مشهور به گلاسنوست یا آزادی سیاسی و پروسترویکا به معنی بازسازی اقتصادی - اجتماعی - مایل به بازسازی اصول لنینیسم به گونه ای دموکراتیکتر بود.

مارکسیسم که در غرب آغاز شد و در شرق به صورت رنگین کمانی از افکار و تفاسیر در آمد دوباره در غرب بال و پر گرفت و در جوانب آن مکاتب و افکار زیادی بروز کرد.

مشترکات اگزیستانسیالیسم چپ با مارکسیسم در دو موضوع خلاصه می شود:

یکی آنکه هر دو منتقد آموزه های دموکراسی با سرمایه داری بودند به همین علت اطلاق چپ برای این دسته از اگزیستانسیالیستها استفاده شد تا از افرادی مانند گابریل مارسل که پیشینه اگزیستانسیالیسم مذهبی داشت متمایز شود ، دوم آنکه هر دو در توجه به مقوله هایی مانند پراکسیس عمل انقلابی کلیتهای فلسفی و بالاخره اومانیزم فعال بود .

بدین ترتیب اگزیستانسیالیسم چپ مایل بود تا از قفسیری از مارکسیسم حمایت کند که به این مقوله ها مرتبط بود . در ترکیب مارکسیسم با ساختارگرایی مارکسیسم ساختارگرا به وجود آمد که از معروفترین اینان پولانزاس و آلتوسر بودند و مارکسیسم دیگر گرمشی بود با کلید واژه هژمونی مجموعه دستگاههای دولتی اعم از دستگاههای سرکوبگر ارتش پلیس و دادگاه و دستگاههای ایدئولوژیکی در خدمت دولت نظام آموزشی - تشکیلات حزبی و ... در اندیشه

آلتوسر نقشی مانند هژمونی یا تفوق در اندیشه گرامشی دارند . در باب آلتوسر به علت نظریات ضد اومانیستی او مارکسیسم آلتوسری را مارکسیسم ضد اومانیستی نیز می نامند .

مارکسیسم تحلیلی، گونه دیگر از مارکسیسم معاصر در غرب است که از جهاتی نقطه مقابل مارکسیسم ساخت گرا است . مارکسیسم تحلیلی به روش شناختی فرد گرایانه استوار است مارکسیسم تحلیلی از روش عقلانیت اقتصادی در بنای نظریه خود سود جسته است .

در چار چوب مارکسیسم یکی از گرایشهای متفاوت با مارکسیسم و متکی بر برداشتهای جزئی میان روبنا و زیر بنا، مارکسیسم فلسفی است .

این نوع مارکسیسم به جنبه‌های زیادی از روبنا مانند فرهنگ و سوژگی (ذهنی) انسانی تأکید می کند . از مهمترین چهره های این نوع نحله - می توان به کارل کرش - آنتونیوگرامشی و گئورک لو کاج اشاره داشت .

گرامشی سعی داشت به سوژه (ذهن) توجه بیشتری داشته باشد و صرفاً آنرا کارپذیر - ایزه (عین) در چارچوب مناسبات تولیدی نداند . همان طور که در باب تأکید گرامشی بر هژمونی در قبل مطالبی آمد به نظریه برای ایجاد استمرار هژمونی علاوه بر وجود ارتش - پلیس یا قوه قضائیه - باید به نهادهایی که متعلق به جامعه مدنی هستند همچون کلیسا - مطبوعات - مدرسه یا مسائل ورزشی نیز متکی بود . هدف از هژمونی - ایجاد رضایت در مردم با عملکردهای سلطه گرانه طبقه مسلط است .

گئورک لوکاج، مشهور ترین اثر لوکاج، تاریخ و آگاهی طبقاتی است وی سعی داشت میان مارکس و آثارش بویژه آثار اولیه وی با آثار انگلس و دیگر مارکسیستها تفاوت عمده ای بگذارد . لوکاج باهنگی کردن مارکسیسم از جنبه متعارف مارکسیستی - که به ماتریالیستی و مادی بودن آن و همچنین براولویت اقتصاد (اکنومی) استوار بود فاصله گرفت . حال بهتر است تا به یکی از معرفتترین مکاتب منشعب شده از مارکسیسم اروپایی بپردازیم و آن مکتب فرانکفورت است . مکتب فرانکفورت در ابتدا به صورت مؤسسه پژوهشهای اجتماعی فعالیت می کرد و بعدها به دلیل جایگاه دانشگاه فرانکفورت به این نام شهره شد. همچنین به دلیل نحوه نگرش حاکم بر آن به مکتب انتقادی و چالشی معروف شد . این مکتب در مراحل مختلف متأثر از افرادی از اندیشمندان کلاسیک جامعه شناسی بود مثلاً در سالهای 1950 تا دهه 1970 متأثر از اندیشه های ماکس وبر بود .

هورکهایمر و آدورنو، از مهمترین چهره های مکتب فرانکفورت طی سالهای 1923 تا 1950 بودند. در زمان مدیریت هورکهایمر یعنی در حال 1931، نقد پوزیتیویسم (که پایه اصلی این مکتب از ابتدا تا کنون است) شدت گرفت. پوزیتیویسم به سه دلیل یعنی تلقی مکانیستی از انسان و کاهش علم به تجربه و مشاهده و همچنین تفکیک واقعیت از ارزشها مورد انتقاد مکتب فرانکفورت بود. هورکهایمر در بحث از یوتوپیا و بررسی افکار و آرمانهای افرادی مانند مور و کامپانلا نتیجه می گیرد که یوتوپیا در حقیقت دو چهره دارد یک چهره آن چیزی است که باید باشد ولی چهره دیگر انتقادی است از آنچه هست و به عقیده هورکهایمر معنای اساسی یوتوپیا در همین چهره نهفته است نگرش انتقادی مکتب فرانکفورت ملهم از آثار اولیه مارکس و همچنین دیالکتیک هگلی است. مکتب فرانکفورت در تقابل با عقلانیت ابزاری - از عقلانیت نقادانه و بررسی کننده دفاع می کند.

هورکهایمر و آدورنودر کتاب مشترکشان به نام شخصیت اقتدار طلب معتقد بودند در امریکا و جهان غرب نوعی استعداد فاشیستی وجود دارد. از دیگر واژه های کلیدی اینان، صنعت فرهنگ بود، صنعت فرهنگ اشاره به فرهنگ توده ای مردم است که با استفاده از فناوری و امکانات مدرنیسم ساخته و عرضه می شود. با صنعت فرهنگ نام آدورنو بیشتر مطرح می شود. نقد فرهنگی سهم مهم آدورنو در مکتب فرانکفورت و در سالیان همکاری نزدیک با هورکهایمر است.

از دیگر چهره های این مکتب **هربرت مارکوزه** بود. وی ابتدا در انطباق با روایت عمومی مارکسیسم، نازیسم را تظاهر سیاسی منافع بورژوازی و نماینده آخرین مرحله جامعه بورژوازی با محوریت اقتصاد سرمایه داری می دانست. از نظر وی، جایگزینی اندیشه مثبت یا همان پوزیتیویسم که پایه فلسفه تک ساحتی است به جای اندیشه منفی یا دیالکتیک منفی هگلی، محوری که باید با توجه کامل به آن نگریست. مارکوزه در کتاب عشق و تمدن بر خلاف فروید معتقد بود که نسبت عشق با تمدن رابطه نفی و افکار نیست بلکه سلطه گریهای اجتماعی و چارچوب تمدن بورژوازی با محوریت سرمایه داری است که سبب این تضاد می شود. وی برای تشریح نظریه خود اصطلاح سرکوب اضافی را به کار می برد. مارکوزه در کتاب انسان تک ساحتی تمدن بورژوازی و نظام سرمایه داری را با استفاده آمیزه ای از مارکسیسم، روانشناسی، آموزه و بر در مورد عقلانیت و مهمتر از همه دیالکتیک نفی هگلی را مورد نقد قرار داد. سهم مارکسیسم در اندیشه مارکوزه توجه به نظام سرمایه داری و تضاد درونی آن است.

مارکوزه پوزیتیویسم یا همان اندیشه تحلیلی را فلسفه انسان تک ساحتی می داند. جامعه مطلوب مارکوزه بیشتر وضعیتی سلبی و انکاری دارد مثلاً در جامعه مطلوب او جنگ، فقر، استثمار - استعمار، سرکوبی و ... وجود ندارد.

وی همچون سقراط رابطه تنگاتنگ میان نظریه و عمل را می پذیرد .

و اما مهمترین چهره فرانکفورت در حال حاضر یعنی هابرماس . هابرماس با وجود پیشبرد و اندیشه انتقادی در اساس مدرنیسم را طرحی ناتمام می دانست که لازم بود جهت عقلانیت ارتباطی بر جسته و تقویت شود تا بتوان در مورد جنبه منفی عقلانیت ابزاری ایستادگی نمود . بدین ترتیب - هابرماس از مدافعان مدرنیسم در تقابل با نقادیهای کسانی که در زمره پست مدرن شناخته می شوند، از جمله فوکو قرار می گرفت .

مارکسیسم هابرماس - نوعی مارکسیسم انسان گراست و هابرماس مایل بود در باز سازی مارکسیسم به جای توجه به نیروهای تولیدی و نسبت آن با مناسبات تولیدی، به آزاد و سازی نیروی عقل از چنگال اشکال باز تولید اجتماعی بپردازد . از اصطلاحات کلیدی و دیگر هابرماس، جهان - زیست است که وی معتقد بود که به تسخیر تمدن بورژوازی در آمده است .

در مورد بحران مشروعیت هابرماس می گوید که جوامع غربی سعی کرده اند با استفاده از عقلانیت ابزاری - نوسانات اقتصادی را به کنترل خود در آوردند ولی این اقدام سبب گسترش بحران به دیگر شاخه های حیات اجتماعی نیز شده است .

خواسته هابرماس چیزی شبیه دخالت و نقش شهروندان در دولت شهر آتن در یونان باستان است . حوزه عمومی سیاست را نباید حوزه های تخصصی دانست و به این بهانه شهروندان را از جریان دخالت در آن به دور داشت .

توتالیترانیسم

توتالیترانیسم (totalitarianism) ریشه لاتین دارد و از واژه totalitarian گرفته شده است . منظور از یک آموزه توتالیترانیستی یا شکل ساده تر شده آن توتالیته آموزه ای است که در صدد احاطه بر تمام شئون زندگی فرد است . فریدریش برژینسکی و هانا آرنست به شدت اعتقاد دارند که آموزه های فاشیسم، نازیسم و استالینیسم از گونه توتالیترانیسم هستند و اختلاف موجود خدشه ای بر سنخیت پایه ای آنها وارد نمی سازد .

فاشیسم از واژه fasci ایتالیایی که معنای گروه و دسته را می دهد گرفته شده است و به کنایه به چوبدستی و عصای امپراتوران روم هم اطلاق می شود . این کنایه از 1918 به بعد سمبل جنبش قرار گرفت و به فاشیسم معروف شد . منظور از فاشیسم، آموزه حکومتی است که به وسیله قدرت مسلط موسولینی بر ایتالیا حاکم شد و در فاصله سالهای 1922 تا 1945 دوام آورد . اما ناسیونال سوسیالیسم یا به تعبیر اولیه و دقیقتر، حزب کارگری ناسیونال سوسیال آلمان که به

شکل مختصر آن نازیسم شهرت دارد حزبی بود که هیتلر در رأس آن قدرت را به دست آورد و در سالهای 1933 - 1945 حکومت کرد .

از جنبه ای دیگر باید در نظر داشت که آموزهٔ توتالیتاریانیسم بسیج گرانیست و نمی خواهد توده‌ها را برای اهداف خاصی بسیج کند بلکه به دنبال کنترل همهٔ جوانب زندگی است در حالی که فاشیسم خصلت بسیج گرایی دارد . بدین ترتیب توتالیتا ریانیسم حالت تهاجمی و دست کم ابتدا به ساکن ندارد ولی هدف فاشیسم از بسیج گری تهاجم به دشمنان فرضی داخلی و خارجی است .

افرادی مانند افلاطون، کالون، بدن، هابز، روسو و هگل به درجات مختلف از طرفداران نظام و آموزهٔ توتالیتار خوانده شده اند .

یک نکته که شایان توجه است تفاوت حکومت فاشیستی با حکومتهای استبدادی شرقی است . حکام حکومتهای استبدادی شرقی، حتی در صورت میل یا توان ساخت و پرداخت آموزه‌ای که بتواند مدعی فراگیری باشد از امکانات فنی، علمی برای پوشش وجوه مختلف جامعهٔ خود بی بهره یا کم بهره‌اند . در حالی که آلمان و ایتالیا بویژه آلمان در سطحی از امکانات فنی، علمی و زیر بنای اقتصادی - اجتماعی قرار داشت که بتواند به مقولهٔ فراگیری عملاً جامعهٔ تحقق ببوشاند . فاشیسم با وجود به کارگیری شیوه های ارباب و خشونت نظامهای استبدادی نبودند بلکه دارای پایگاههای اجتماعی و برخوردار از آموزه‌هایی بودند که به آن‌ها موقعیت مسلط را داد .

موسولینی فاشیسم را گونه‌ای از زندگی توأم با الهامات اخلاقی و مذهبی تصور می کند که نه تنها یک نظام حکومتی که حتی عالی ترین نظام فکری است . فاشیسم از نظر موسولینی مظهر آزادی بوده با خاستگاه ایتالیایی اش = دارای ماهیتی جهانی تلقی می‌گردد . از نظر موسولینی - یک اروپای فاشیسم جایگزین مناسبی برای نظامهای فرسودهٔ لیبرال، دموکراتیک متکی بر نظامهای انتخابی است .

آلاردیس در بررسیهای خود سعی کرده است تحلیلهایی از فاشیسم - نازیسم را در 4 گروه جای دهد . یک گروه تحلیلهایی که فاشیسم را بر آیندی از جامعهٔ لیبرال و با توجه به ساخت اقتصادی آن ارزیابی می کرد . در این گروه هم پژوهشگران مارکسیست مثل پالم دات و افراد محافظه کاری مانند دراگر دیده می‌شد . گروه دوم فاشیسم را به منزلهٔ توتالیتاریانیسم بررسی می کند . چهره‌های برجستهٔ آن ، فریدریش، برژینسکی و آرنست هستند. گروه سوم پژوهشگران، فاشیسم را شکل رادیکالی از اعتراض سیاست سنتی نسبت به شرایط بحرانی اقتصادی، اجتماعی، ناسازگاریهای خانوادگی مسئله هویت و ... می دانند . یوجین و بر - مارتین لیپست و جان ویس در این گروه هستند. در این گروه افراط گرایی

نیروهای راست یا نیروهای میانه مورد تأکید است و سر انجام گروه آخر از پژوهشگران - فاشیسم را در پیوند با مدرنیسم و شرایط گزار جوامعی مانند آلمان و ایتالیا بررسی می کنند . برینکتون مور وارنست نولته در این گروه جای گرفته اند . برینکتون مور فاشیسم را گونه‌ای انقلاب از بالا می‌داند که وقتی تلاشهای دموکراتیک برای نوسازی بی اثر است یا انقلاب دهقانی مجالی نمی یابد ظهور می کند .

کارل فریدریش ۶ ویژگی را برای توتالیتار یانیسم که فصل مشترک فاشیسم نازیسم و کمونیسم است بر می شمارد که عبارتند از :

الف - یک حزب واحد با رهبر کاریزما

ب - وجود یک ایدئولوژی رسمی

ج - کنترل حزب به رسانه های همگان

د - کنترل حزب بر سلاح

ه - وجود نظام تروریستی و کنترل پلیسی

و - کنترل حزب بر اقتصاد

بنظر آرنت جنبش توتالیتار به شدت مایل است هم فرد و هم گروه که در خود منحل سازد . به تعبیر وی هدف جنبشهای توتالیتار سازمان دادن توده‌هاست و نه طبقات لذا مقولاتی مانند ملت و نژاد مطرح می شوند . از نظر آرنت یکی از مهمترین موانع برای پیدایش توتالیتاریانیسم وجود افراد یا گروهها با موجودیتی متفاوت و منفک از قدرت حاکم است . به نظر وی ویژگی اصلی انسان توده‌ای سنگدلی یا واپسگرایی نیست بلکه انزوا و نداشتن روابط اجتماعی بهنجار است .

آرنت در نظامهای توتالیتار سازمان جوانان و شبیه نظامیان یا همان میلیشیا را مهم می داند و در ایجاد آن اتحاد را شرط اول می داند اتحاد میان نخبگان و اوباش

به نظر آرنت میان توده‌ها و رهبر وابستگی متقابل وجود دارد . توده‌ها بدون رهبر و پیشوا نمود خارجی شان را از دست می دهند و رهبر نیز بدون توده های یک موجود فاقد هستی است .

حال لازم می آید تا به دیگر وجه دیدگاه آرنت یعنی انسان شناسی او بپردازیم که هر چند زیاد مرتبط با عث او در باب توتالیتاریانیسم نباشد اما در شناخت او مؤثر است.

آرنت در کتاب وضع بشر انسان شناسی خود را ارائه می کند . بر این اساس وضع بشر به او اجازه سه گونه فعالیت را می دهد ساده ترین و در عین حال مبرم ترین وضعیت تقلا (Labour) است . انسان در چنین وضعیتی به تأمین معاش و نیازهای اولیه اساسی خود می پردازد . در این وضعیت انسان در قید ضرورتی به سر می برد که الزاماً در مقابل آزادی است . وضعیت دوم وضعیت کار (work) است . در وضعیت کار انسان متوجه هنر، ادبیات و فرهنگ می شود ولی وجه مشخصه آن در این نکته است که انسان همچنان در حوزه خصوصی می اندیشد و رفتار می کند .

شاعر یا فیلسوف که در انزوا به کار سفر یا هنر می پردازد از مصادیق چنین وضعیتی است . وضعیت سوم - کنش (action) است که انسان در این وضعیت در حیات سیاسی - اجتماعی وارد می شود .

از نظر آرنت، سیاست در جایی شروع می شود که تقلا و کار دیگر مفاهیم غالب محسوب نمی شوند . دلبستگی به امور اقتصادی و مادی مرحله ای ما قبل از آزادی است و گذر از ضرورت به کنش به مفهوم رابطه ای چند سویه میان انسانهاست . آرنت معتقد است که آزادی فقط در مفهوم مشارکت مثبت در حیات سیاسی شهر امکان پذیر است . از این رو نمی تواند با آزادی مورد نظر لیبرالها موافق باشد .

آزادی از دیدگاه آرنت فقط در قلمرو همگانی تجربه می شود که نمونه تاریخی آن در دولت - شهرهای یونان باستان به خصوص آتن است. وی مدرنیته را عصر جامعه توده ای می داند و معتقد است که مدرنیته فضای عمومی کنش و سخن (Logos) را به نفع دنیای خصوصی و منافع خصوصی نادیده انگاشته است آرنت توتالیترالیسم را نوعی فرار و گریز مردم از اضطراب ناشی از آزادی به حریم تکلیف می داند . به نظر وی توتالیترالیسم محصولی از مدرنیته است . برای گریز از مصائب و آثار مدرنیته انسان باید در پی تأسیس آزادی باشد. از نظر آرنت نوعی حقیقی انقلابها و حکومت های آزادی خواهانه در پی چنین هدف مهمی هستند . از نظر آرنت علت مشروع و نهایی حکومتها نجات دادن انسان از فشار و ضرورت های زندگی است تا بتواند در حیات سیاسی - اجتماعی نقش انسانی را به عهده گیرند .

کارل ریموند پوپر و نظراتش در باب توتالیترالیسم

پوپر در کتاب و جامعه باز و دشمنان آن با نقادی ریشه های توتالیترالیسم که وی ترجیح می دهد از اندیشه های افلاطون آنرا آغاز کند و تاهگل و مارکس ادامه می دهد به دفاع از جامعه لیبرال - دموکرات غرب همچون بهترین نمونه تحقق یافته در تاریخ می پردازد .

او معتقد بود که ریشه های افکار توتالیتر در افلاتون مارکس و هگل وجود دارد . کل نگرش و مجموع نگراند و افکارشان، نظامهای توتالیتر قرن 20 را رقم زده است . کتاب جامعه باز و دشمنان آن ، درست زمانی نوشته شد که اتریش – زادگاه وی – به آلمان هیتلری پیوست .

مجموعه تست بخش دوم

- ۱- معیار ارسطو در تقسیم نظامهای سیاسی به دو نوع مطلوب و منحرف چیست؟
- ۱- عدالت یا مصلحت عمومی
۲- عدالت یا قانون موضوعه
۳- عدالت یا رفاه شهروندان
۴- عدالت یا عرف اجتماعی
- ۲- نظریه نظم خود انگیخته در جامعه و سیاست توسط کدام فیلسوف سیاسی ارائه شده است؟
- ۱- رابرت نوزیک
۲- یورگن هابرماس
۳- فریدریش هایک
۴- آیزایابریلین
- ۳- فلسفه سیاسی کارل پوپر چه نوع دولت و نظام سیاسی را توصیه می کند؟
- ۱- دولت حداقلی و حمایت گر
۲- دولت لیبرال و مداخله گر
۳- دولت لیبرال و حداقلی
۴- دولت دموکراتیک و حمایتگر
- ۴- مهمترین تغییر تئوریک لنین درباره نظریه انقلاب مارکستی طرح نظریه ای درباره بود.
- ۱- انقلاب روستائیان
۲- انقلاب کارگران
۳- وقوع انقلاب در کشورهای عقب مانده جهان
۴- وقوع انقلاب در کشورهای صنعتی پیشرفته
- ۵- دو مبنای انسان شناختی در فلسفه سیاسی محافظه کاران کدامند؟
- ۱- آزادی انسانها و برابری عقل انسان
۲- نا برابری انسانها و بدبینی به عقل انسان
۳- برابری انسانها و بدبینی به عقل انسان
۴- نا برابری انسانها و اعتماد به عقل انسان
- ۶- کدام نوع حکومت یکی از حکومتهای خوب و مورد نظر ارسطو است؟
- ۱- تیترا نی
۲- الیگارش
۳- دموکراسی
۴- آریستوکراسی
- ۷- روش کار ماکیاوول در کتابهای شهریار و گفتارها چیست؟
- ۱- استناد به تاریخ و عبرت آموزی عملی
۲- تحلیل جامعه شناختی اندیشه سیاسی
۳- تحلیل فلسفی اندیشه سیاسی
۴- استناد به قوانین فلسفه تاریخ
- ۸- کدام گروه در برگیرنده نام متفکران محافظه کار سده بیستم است؟
- ۱- آیزایابریلین مایکل اوکشات هانا آرنت
۲- مایکل اوکشات - لئو اشتراوس - اورتگایی گاست
۳- فریدریش هایک - جان راولز - مرچ سانتیانا
۴- امانوئل والرشتاین - موریس مولوپوتتی - کارل بارت

۹- مکتب فرانکفورت بنیانگذار کدام نظریه است؟

- 1- مارکیسم ارتدکس 2- ساختار گرایی 3- انتقادی 4- نئولیبرالیسم

۱۰- فلسفه سیاسی ژان ژاک روسو از کدام نهضت ادبی و فلسفی مایه گرفته است؟

- 1- دادائیسیم 2- رمانتیسم 3- کلاسیسم 4- نئوکلاسیسم

۱۱- نازیسم به کدام یک از عناصر زیر بیشتر تأکید دارد؟

- 1- نژاد 2- ملت 3- خاک 4- حزب واحد

۱۲- کثرت گرایان لیبرال مانند برلین :

1- منکر مطلق بودن ارزشها و جمع بین ارزشها می باشند .

2- قائل به مطلق بودن ارزشها و فکر جمع بین ارزشها می باشند.

3- قائل به مطلق بودن ارزشها و جمع بین آنها می باشند .

4- منکر مطلق بودن ارزشها ولی قائل به جمع بین ارزشها هستند .

۱۳- تأسیس نظریه امپریالیسم از سوی لنین و دیگران به چه منظور بود؟

1- توجیه اینکه چرا سرمایه داری غرب علی‌رغم مشکلات سیاسی رو به رشد است.

2- توجیه اینکه چرا انقلاب‌های کمونیستی به جوامع دهقانی راه یافته است.

3- توجیه اینکه چرا تحقق پیش بینی مارکس در مورد فروپاشی سرمایه داری به تعویق افتاد .

4- توجیه اینکه چرا کشورهای جهان سوم علی‌رغم توانایی های شگرف فقیر مانده اند.

۱۴- در کدام مکتب گفته شد در جامعه مورد نظر آن فرد برای نخستین بار به عنوان کارگر از یوغ سرمایه

داری و به عنوان شهروند از یوغ دولت آزاد می شود؟

- 1- کمونیسم 2- آنارشیزم 3- سندیکالیسم 4- آرناکو - لاپیتالیسیم

۱۵- کدامیک از متفکران زیر جزء پیروان منفعت جویی محسوب می شود؟

- 1- روسو 2- مونتسکیو 3- ژان بدن 4- توماس هابز

۱۶- چه کسی معتقد بود مشروعیت سیاسی نمی تواند مبتنی بر زور یا قرار دادی باشد که در آن آزادی با امنیت مبادله شده است؟

- 1- مونتسکیو 2- جان لاک 3- توماس هابر 4- ژان ژاک روسو

۱۷- مهترین مقوله خرد (عقل) از نظر هگل کدام است؟

- 1- برادری 2- دولت 3- آزادی 4- برابری

۱۸- از نظر آکویناس قانونی که عقل انسان آنرا کشف نموده است چه نام دارد؟

- 1- قانون بشری 2- قانون طبیعی 3- قانون الهی 4- قانون ازلی و ابدی

۱۹- چرا سقراط با دموکراسی آتن مخالفت می کرد؟ زیرا معتقد بود که:

- 1- باید بر اساس فلسفه آزادی مبتنی بر عقل رفتار کرد .
2- دموکراسی آتن با محدودیتهای اخلاقی و دینی همراه است .
3- دولت باید آریستوکراسی هوشمندان و دانایان باشد .
4- نه تنها شهروندان بلکه همه مردم به طور برابر حق شرکت در حکومت دارند .

۲۰- کدام متفکر معتقد بود که امنیت بزرگترین خیر و نیکی و نا امنی بزرگترین شر و بدی است؟

- 1- ژان بدن 2- توماس هابر 3- نیکوماکیاوی 4- جیمز هرینگتون

۲۱- کدام نظریه و مکتب به همکاری و همیاری میان انسانها اعتقاد دارد؟

- 1- فاشیسم 2- آنارشیزم 3- سوسیالیسم 4- لیبرالیسم

۲۲- کدام متفکر معتقد بود شاه حقوق غیر قابل فسخ ندارد و هر زمان و هر چند بار مردم مصلحت بدانند می

توانند او را بر کنار کنند یا حتی شاه ستمگر را بکشند؟

- 1- جان لاک 2- ژان بدن 3- جان میلتون 4- توماس هابر

۲۳- در اندیشه سیاسی آباء کلیسا یا متفکران مسیحی، گناهکار بودن انسان سبب پیدایی چه چیزی

دانسته شد؟

- 1- تابعیت دولت از کلیسا 2- دور شدن انسانها از شهر خدا
3- بردگی - حکومت - مالکیت خصوصی 4- همراهی دولت و کلیسا و آموزه دو شمشیر

۲۴- در مورد چه شکل حکومتی افلاطون و ارسطو با یکدیگر موافق بودند؟

- 1- حکومت پادشاهی یا موناشری
 - 2- حکومت آرمانی مبتنی بر دموکراسی
 - 3- حکومت آریستوکراسی همراه با دموکراسی
 - 4- ترکیب حکومت الیگارشسی و دموکراسی
- ۲۵- نظریه پرداز افلاطون در مورد عدالت تربیت و کمونیسم در کتاب جمهور در راستای چه هدفی صورت گرفته است؟

- 1- طراحی آرمان شهر
 - 2- نشان دادن ناکامی و ناکارآمدی دموکراسی
 - 3- حفظ وضع موجود و جلوگیری از تغییرات اجتماعی
 - 4- ارائه تصویری از زندگی خوب و عقلانی برای برده داران
- ۲۶- به جای مفاهیم انتزاعی محض فلسفه افلاطون و ارسطویی - دو اصل - آرامش مطلق روان و بی دردی را کدام مکتبهای فکری دوره یونانی گری پی گرفتند؟

- 1- هر چهار مکتب
- 2- مکتب رواقی - مکتب کلبی
- 3- مکتب کلبی - مکتب شک
- 4- مکتب رواقی - مکتب اپیکوری

۲۷- در اندیشه صنعت است اگوستین، منظور از شهر انسانی و شهر زمینی چیست؟

- 1- کلیسا - دولت
- 2- نیروهای خیر و شر
- 3- شهر خدا - شهر محل تولد
- 4- فصلیتهای اخروی منافع دنیایی

۲۸- کدام متفکر می گفت در جامعه درست - آزادی و اقتدار ضدونقیض نیستند و بنابراین کوشید آزادی

فرد و اقتدار دولت را در هم آمیزد؟

- 1- جان میلتن
- 2- ژان ژاک روسو
- 3- فریدریش هگل
- 4- جان استوارت میل

۲۹- فریدریش هگل از چه شکل حکومت جانبداری می کرد؟

- 1- پادشاهی استبدادی
- 2- حکومت آریستوکراسی
- 3- پادشاهی مبتنی بر قانون اساسی با عملکرد مطلق
- 4- دموکراسی - با رعایت تفکیک قوای پیشنهادی هگل

۳۹- نظریه عدالت جان راولز بیشتر متأثر از کدام یک از متفکران زیر است؟

- ۱- هابز ۲- لاک ۳- مونتسکیو ۴- کانت

۴۰- هانا آرننت بیشتر بر کدام یک از عوامل زیر تأکید می‌کند؟

- ۱- ساخت‌گرایی ۲- جبرگرایی ۳- آزادی ۴- عمل‌گرایی

پاسخ مجموعه تست بخش دوم

- 1- گزینه (3) صحیح است.
- 2- گزینه (3) صحیح است.
- 3- گزینه (3) صحیح است.
- 4- گزینه (3) صحیح است.
- 5- گزینه (2) صحیح است.
- 6- گزینه (4) صحیح است.
- 7- گزینه (1) صحیح است.
- 8- گزینه (2) صحیح است.
- 9- گزینه (3) صحیح است.
- 10- گزینه (2) صحیح است.
- 11- گزینه (1) صحیح است.
- 12- گزینه (1) صحیح است.
- 13- گزینه (3) صحیح است.
- 14- گزینه (2) صحیح است.
- 15- گزینه (4) صحیح است.
- 16- گزینه (4) صحیح است.
- 17- گزینه (3) صحیح است.
- 18- گزینه (2) صحیح است.
- 19- گزینه (3) صحیح است.
- 20- گزینه (2) صحیح است.
- 21- گزینه (2) صحیح است.

- 22- گزینه (3) صحیح است.
- 24- گزینه (3) صحیح است.
- 25- گزینه (3) صحیح است.
- 26- گزینه (1) صحیح است.
- 27- گزینه (2) صحیح است.
- 28- گزینه (2) صحیح است.
- 29- گزینه (3) صحیح است.
- 30- گزینه (4) صحیح است.
- 31- گزینه (3) صحیح است.
- 32- گزینه (3) صحیح است.
- 33- گزینه (1) صحیح است.
- 34- گزینه (2) صحیح است.
- 35- گزینه (1) صحیح است.
- 36- گزینه (3) صحیح است.
- 37- گزینه (2) صحیح است.
- 38- گزینه (4) صحیح است.
- 39- گزینه (4) صحیح است.
- 40- گزینه (3) صحیح است.

فصل پانزدهم: نکات کلیدی و اساسی در اندیشه های سیاسی

- 1- سقراط به جرم فاسد کردن و بی‌اعتنا ساختن جوانان به خدایان شهر متهم به مرگ شد.
- 2- به نظر هگل آتنیها حق داشتند سقراط را بکشند چون در حقیقت مشغول فاسد کردن اساس جامعه آتن بود.
- 3- علاوه بر رساله‌های افلاطون درباره سقراط گزنفون نیز سه نوشته درباره‌ی سقراط نوشته است.
- 4- افلاطون نشان داده است که سقراط بیش از هر چیز دلبسته‌ی اخلاق و فضیلت و جوینده‌ی تعریف‌های کلی بوده است که با شیوه‌ی قیاس‌های برهانی گفتگو را اداره می‌کرده است.
- 5- به عقیده هگل سقراط یکی از «شخصیتهای جهان تاریخی» بود زیرا فکر چون و چرا کردن در همه چیز را با خودش آورد.
- 6- رسالت سقراط، رسالتی بود در خدمت فلسفه و نه در خدمت مذهب، گرچه همان رسالت فلسفه را با حرارت و ایمان مذهبی انجام می‌داد.
- 7- روش مشهور سقراط همان جدلی (دیالکتیک) بود.
- 8- در رساله «یا‌آوردنیها» گزنفون در صدد است نشان دهد که سقراط کوشیده است نشان دهد که حقیقت ظاهر با حقیقت باطن ارتباط ندارد.
- 9- سقراط معتقد است که همه شهروندان باید از قانون ولو آنکه غیرعادلانه باشد پیروی نمایند.
- 10- اگر می‌شد که اصول اخلاقی به نحوی تأسیس شود که بی‌دین و متدین یکسان آن را بپذیرند چنین اصولی پایدار و ثابت خواهد ماند و اشخاص سرکش و نافرمان را به اعضای مطیع و فرمانبردار یک اجتماع مبدل خواهد ساخت. نفع هر شخص در متابعت از قوانین خواهد بود.
- 11- آنیطوس و ملیطوس مدعیان سقراط بودند.
- 12- سقراط گفت همواره ارج و اعتبار پیشینیان در نظرآیندگان به این است که در زندگی طرفدار حق بوده‌اند و یا طرفدار ناحق و من نیز همیشه کوشیده‌ام تا دوستان خود را بهتر سازم.
- 13- یونانیان باستان از وجود دولت آگاه بودند ولی آن را بعنوان پدیده‌ای که فقط میان وحشیان ظهور می‌کند می‌شناختند.
- 14- وحشی یا بربر به تمام ملل غیریونانی اطلاق می‌شد.

- 15- داشتن برده برای فراغت شهروندان در پرداختن به وظایف مدنی‌شان یکی از شرایط تمدن یونانی بود.
- 16- طرفین متخاصم در جنگهای پلوپونز که 28 سال طول کشید آتن و اسپارت بودند و با شکست آتن به پایان رسید.
- 17- سقراط در پی آن بود تا خلاف حکم هاتف دلفی را ثابت کند، روشی که او برای این کار برگزید «فن جدل» بود.
- 18- افلاطون برخلاف سقراط گفت دسترسی به حقایق مثبت و ابطال ناپذیر کاملاً میسر است.
- 19- هدف از کتاب «سوفیت- پولیتکوس» این است که آیا دموکراسی بهتر است یا استبداد؟
- 20- هدف از کتاب جمهوری این است که عدالت حقیقی را بوسیله شرح یک دولت ایده‌آل مجسم می‌نماید.
- 21- در کتاب جمهوری چیزهایی هست که رنگ و بوی زمان ما را دارد مانده: مسائل نیچه درباره نیروی حیاتی/ تحلیل روحی ← فروید.
- 22- لغت عدالت یا دادگری در قاموس افلاطون را می‌توان «اصول و معتقدات اخلاقی» ترجمه کرد.
- 23- از عقاید بنیانی افلاطون یکی این است که عدالت جزئی از فضایل انسانی است.
- 24- فضیلت در انگاره افلاطون عبارتست از خصیصه‌ای که انسان خوب در مقایسه با انسان بد سهم بیشتری از آن را داراست.
- افلاطون چهار صفت اساسی را که سازنده فضیلت و علو انسانی هستند را نام می‌برد: خرد - شجاعت - رعایت اعتدال - عدالت.
- 25- فضایل چهارگانه افلاطون: فرزانی (رحمت) - دلیری (شجاعت) - خویشنداری با انضباط (عفت) و عدل هریک از صفات اول (سه صفت اول) خاص گروه معینی است فرزانی از آن فرمانروایان - دلیری از آن یاوران (سپاهیان) خویشنداری و انضباط از آن توده مردم است.
- 26- عدالت نه تنها جزئی از فضایل بشر است بلکه آنها را قادر می‌سازد تا با یکدیگر روابط سیاسی داشته باشند و جامعه‌های سیاسی تشکیل دهند.
- 27- این موضوع یعنی یکسان دانستن اثر عدالت در تربیت نفس و در اجتماعی کردن او اولین و سیاسی‌ترین اصل در فلسفه سیاسی افلاطون است.
- 28- سوفسطائیان از جمله تراسیما خوس و کالیکس عدالت را چیزی جز منابع اقویا نمی‌دانستند (بعداً در مارکس) و تسلیم شدن به قوانین اجتماع نتیجه‌اش تنزل علو یا فضیلت طبیعی انسان است و نه بر خلاف افلاطون ترقی و کمال آن.
- 29- افلاطون می‌گوید برای رسیدن به کمال و بهره‌برداری از استعدادها باید آنها را تابع قانون کرد.
- 30- وظیفه حکمران سیاسی مضاعف است: یکی حفظ تشکیلات جامعه و دیگری تهذیب نفس شهروندان و رساندن آنها به درجه کمال است.

- 31- قوانین را باید با توجه به نحوه تأثیرشان در تربیت شهروندان مورد ستایش قرار داد.
- 32- در اندیشه جان لاک قوانین باید محدود به وضع قوانین برای حفظ دارایی و مایملک است و نه فراتر بر خلاف افلاطون که وظیفه کمال شهروند را هم به عهده‌ی دولت و حکمران می‌گذارد.
- 33- دولت از نظر افلاطون سازمانی مطلقاً اقتصادی است که تنها در نتیجه نیازهای مادی انسان به وجود آمده و منحصرأ بر پایه روش توزیع کار بنا گردیده است.
- 34- افلاطون بالا رفتن نیازها و تجملی شدن را آفت جامعه بشری می‌داند و از جمله آفت‌های تجمل برای بشر جنگ است.
- 35- آنچه باید به پاسداران آموخت موسیقی و تربیت بدنی است (ژیمناستیک و تربیت بدنی) موسیقی در زبان یونانی شامل شعر شعر، رقص و آواز است.
- 36- برای انتخاب پاسداران باید ملاک خیر و صلاح دولت مورد توجه قرار گیرد و آنها را با توجه به این معیار مورد محک آزمایش قرار دارد.
- 37- به نظر افلاطون هر جامعه سیاسی دارای دو رکن است: 1- وجود هیئتی یا فردی حاکم در جامعه است. (معیار تمدن جامعه سیاسی از غیرسیاسی) 2- این طبقه حاکم مجاز نیستند که نیرو و مساعی خود را هدف تأمین منافع طبقاتی یا انفرادی سازند.
- 38- عدالت اشتغال هر فرد به کار اختصاص‌اش و بی‌عدالتی (بیدادگری) عکس آن یعنی دخالت هر فردی در کاری یا طبقه‌ای که از آن او نیست.
- 39- وجه ممیزه و عامل تمایز دولت تکمیل شده افلاطون با دولت اولیه و بدوی وجود دو طبقه حاکم (جنگاوران- پاسداران) سیاسی است.
- 40- افلاطون طبقه را گروهی از مردم می‌داند که از دیدگاه فضیلت انسانی برابر و همانند یکدیگر باشند.
- 41- در شهر افلاطون برای ارتقاء به سطح فرمانروایی قطع نظر از شجاع بودن، داشتن ویژگی‌های خرد سیاسی هم لازم است.
- 42- دو صفت لازم برای حکمرانان یعنی شجاعت مدنی و حکمت سیاسی است که به افراد طبقه پایین ارزانی نشده است.
- 43- به عقیده افلاطون سعادت اتباع و سعادت دولت بر یکدیگر منطبق است و کامیابی یا شکست یک فرمانی وابسته به میزان موفقیتی است که او را تحصیل یکجای این دو هدف به دست آورده باشد. و فرمانروای خوب کسانی هستند که منافع طبقه زیر دست را در نظر می‌گیرد.
- 44- کشاورزان (آهن) محروم از حقوق سیاسی هستند و موظف به تأمین زندگی دو طبقه دیگر هستند.

- 45- دموکراسی معاصر «اندیشه افلاطونی دولت» را می‌پذیرد ولی با قبول اصل مساوات
- 46- افلاطون معتقد است که تنها سرچشمه‌ی ستیز و نفاق در جامعه، ستیز و نفاق در درون طبقه حاکم است.
- 47- افلاطون بیان می‌دارد که هدف از کمونیزم (مالکیت و زنان و کودکان) تولید وحدت و یگانگی میان پاسداران است.
- 48- افلاطون طرفدار اشتراک مالکیت نیست و درست است گفته شود که پاسداران را نه به مالکیت مشترک بلکه به چشم‌پوشی از مالکیت فرا می‌خواند. و از فلسفه مالکیت طبقه سوم همه مالکیتی انفرادی است نه اشتراکی
- 49- اما این جامعه فاضله افلاطون تنها با حکومت فلاسفه تحقق می‌گردد و فرمانروا باید قدرت سیاسی و عقل فلسفی را با هم آمیزد.
- 50- به نظر افلاطون فیلسوف کسی است که دارای توانایی درک مثل یعنی حقایقی کلی باشد و بعلاوه دارای قدرت اندیشه علمی است.
- 51- دولت یک پدیده طبیعی که با هدف تأمین احتیاجات بدوی و فراهم کردن وسایل یک زندگی خوب برای اعضاء جامعه است که از تکامل خانواده ← دهکده ← دولت پدید آمده است.
- 52- عدالت رشته‌ای است که مردمان را در داخل دولتها به هم پیوند می‌دهد؛ زیرا که هدف نهایی‌اش تمیز نیک از بد و تنها اصلی است که نظم را در یک جامعه سیاسی مستقر می‌سازد.
- 53- سوفسطائیان برخلاف ارسطو معتقد بودند که سازمانهای سیاسی در نتیجه قراردادها به وجود آمده‌اند و دست طبیعت در ایجادشان دخالتی نداشته است.
- 54- دولت برای ایجاد یک زندگی خوب بوجود آمده است. هدف و قصد نهایی دولت «تأمین زندگی خوب برای شهروندان» است.
- 55- بنابر اندیشه لاک وظیفه دولت محدود به همین است که از حقوق اعضای خود هر آنگاه که مورد تجاوز قرار گیرند، دفاع کند.
- 56- ارسطو هم خوبی را هدف تربیت می‌شمارد و آن را کار دولت می‌داند.
- 57- ارسطو فلسفه سیاسی را عبارت از ایجاد یک کشور و دولت ایده آل می‌داند و هدف دولت ایجاد عالی‌ترین نوع انسان است.
- 58- در نظر ارسطو مهم‌ترین وظیفه دولت اصلاح عیوب شهروندان و تلقین فضایل نفسانی به آنهاست.
- 59- آموزش و تربیت و ایجاد فضایل در شهروندان از مهم‌ترین وظایف دولت است و آموزش باید به گونه‌ای باشد که «علو اخلاقی و جسمانی» در شهروندان تولید کند.

- 60- بعکس لاک معتقد است که آموزش اطفال مختص اولیای آنان است و آنان آزادند و دولت را از تعلیم و تربیت معاف کرد.
- 61- ارسطو هم همانند افلاطون در توجیه بندگی یا بردگی معتقد است انسان برای اینکه بتواند فضایل عقلانی و اخلاقی خود را نشو و نما دهد به داشتن بنده نیازمند است. و البته باید دانست هرگونه استفاده‌ای که از وجود برده ارباب می‌کند فقط به این خاطر است که بنده را قادر به کسب فضایل انسانی سازد.
- 62- دلیل ارسطو در طبیعی بودن بردگی این است که او ناتوانی عزیزی بنده از داشتن فضیلت را علت بردگی می‌داند.
- 63- ارسطو به دست آوردن مال را در همان حد رفع نیازهای خانگی و کشوری می‌داند و اگر برای سودجویی باشد را نادرست و غیرطبیعی می‌داند.
- 63- ارسطو به دست آوردن مال را به دو نوع می‌داند: 1- یکی که جزئی از فن تدبیر منزل است. 2- سوداگری که غیرطبیعی و نکوهیدنی است.
- 64- ارسطو: ثروت مجموعه‌ای از ابزارها و وسایل است که در خانه‌داری یا مملکت‌داری به کار می‌رود و هدف ثروت تأمین زندگی خوب است.
- 65- لاک برخلاف ارسطو معتقد بود هیچ حدی جز اینکه صاحب ثروت باید آن را از راه صحیح و بی‌غل و غش به دست آورده باشد بر اندوختن ثروت حاکم نیست.
- 66- شهروند محض و مطلق کسی است که حق اشتغال به وظایف دادرسی و امر از مناسب را دارا باشد.
- 67- صفت عمده شهروند از نگاه ارسطو این است که در کارهای مربوط به اجرای عدالت و انجام خدمات رسمی در شهر سهمی به عهده دارد.
- 68- حکومت‌هایی که توجهشان به مصالح همگان معطوف است بر وفق عدالتند و شکل صحیح حکومت هستند.
- 69- حکومتی که خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود جمهوری است و شکل انحرافی آن دموکراسی است.
- 70- ارسطو قانون را حاکم و شرط اصلی وجود کشور و دولت به حساب می‌آورد و می‌گوید قانون باید شامل حکمت حقیقی باشد.
- 71- زمامدار باید مطیع قانون باشد و نیز باید آزادی و رضایت رعایا را تضمین، نماید و تنها جامعه‌ای لایق لفظ دولت است که دارای قدرت فائده قانون است.
- 72- ارسطو می‌گوید وجود فراغت ضرورت حتمی دارد زیرا که صلح هدف نهایی جنگ است و فراغت هدف نهایی کار و زحمت

- 73- فراغت جدا از هدف نهایی کار و زحمت، چیزی است که بنفسه خوشی، سعادت و تمتع از زندگی را نصیب ما می‌کند و با تفریح متفاوت است. تفریح نوعی استراحت و رفع خستگی از کار است برای کار بعدی
- 74- ارسطو زندگی فعال آدمی را به سه بخش تقسیم می‌کند: کار - سرگرمی - فراغت
- فرق کار با فراغت این است که انسان کار را از روی ضرورت و نیاز انجام می‌دهد برای هدفی خاص اما فراغت کوششی است که آدمی آن را برای نفس آن و رضایت معنوی انجام می‌دهد. فراغت فعالیت و اشتغال به فعالیت‌های والا است.
- 75- مکتب‌های دروه یونانی گری- اپیکور - کلیون - رواقیون - شکاکيون در دوره بحرانی تاریخ یونان و برای جبران سنگینی شکست سلسله اسکندر پدید آمدند.
- 76- اپیکور منکر دخالت خدا و تقدیر در کار جهان شد تا ترس آدمی از هر دو ذایل شود و اصل ابدیت ماده را آموخت تا انسان صرفاً به طبیعت دل ببندد.
- 77- زنون رواقی سعادت را در رهایی از سختگیری و خشم دانست. (مکتب استائیک همان روانی است)
- 78- اپیکور می‌گوید: دولت‌ها و کشورها تنها به منظور ایجاد امنیت به وجود آمده‌اند بخصوص برای تأمین امنیت در برابر غارتگری از طرف مردم سرزمین دیگر
- 79- اپیکور می‌گوید شکی نیست که در موارد کلی و علوم، عدالت غالباً در میان تمام مردم جهان منشأ به بوده و یکی است زیرا طبیعت آدمی (خودخواه) در همه جا یکی است. جوامع سیاسی و یا نهادهای دیگر عدالت در آنها و تشکیل آنها منوط به مصلحت آدمی است در صورتی که انجام گیرد عین عدل است.
- 80- اپیکوریان هدف دولت را امنیت می‌دانستند و به این خاطر حکومت سلطنتی را بدلیل اینکه قوی است و بیشتر امنیت ایجاد می‌کند را حکومت برتر می‌دانستند.
- 81- غالب عناصر فلسفه و شکاکین و کلیون تحت تأثیر عقاید سوفسطائیان یونان بوده است.
- 82- مؤسس فرقه کلیون آنتیس تنس است و کراتس بزرگترین مبلغ کلیون است. بی‌نیازی و خودبسندگی هدف کلی مسلک کلی است. راه خوشبختی در بی‌نیازی و دخالت نکردن در امور عمومی است.
- 83- تعلیمات شکاکین بیشتر برای طبقه فقرا بوده است، فلسفه شکاکین را می‌توان حکومت خاص طبقه فقرا نامید. (فیرو/پیروهون)
- 84- شکاکيون نسبت به همه چیز خونسرد و بی‌اعتنا بودند و از جمله چیزهایی که مردود شمرده و نسبت به آن بی‌اعتنا بودند یکی مسائل مربوط به اموال - ازدواج و تشکیل خانواده می‌باشد.

- 85- مؤسس روایتون زنون است که در شهر آتن و برای تجدید دوره هلنستیک تأسیس گردید و بعدها به روم انتقال یافت.
- 86- رواقیون می‌آموختند که سعادت انسان در سازگاری با طبیعت است و هر چه با طبیعت سازگار باشد خردمندانه است. خیر و نیکی هماهنگی با طبیعت است.
- 87- رواقیون حقوق طبیعی را بنیان گذاشتند و بعداً رومیها حقوق بین‌الملل را بر آن استوار کردند.
- 88- ارسطو قانون درست و اخلاقی را همان فرمان دولت دانست.
- 89- مکتب رواقی از اهمیت تفاوت‌های اجتماعی کاست و با تأکیدی که بر برابری انسانها داشت به یک نیروی اجتماعی و اخلاقی مبدل شد.
- 90- دو کتاب سیسرون، «جمهور» و «قوانین» با اندیشه سیاسی سر و کار دارد.
- 91- سیسرون تحت تأثیر ارسطو معتقد بود علت و منشأ دولت مدنی بالطبع بودن انسان است که به منظور اجرای عدالت و تأمین خیر و صلاح عمومی دولت تشکیل دادند.
- 92- سیسرون قانون را به عقل درست مطابق با طبیعت تعریف کرد، همه کائنات را تابع قانون طبیعی می‌دانست و این قانون را خرد آدمی می‌تواند کشف کند.
- 93- به گمال سیسرون فقط نوشته‌ای را می‌توان قانون نامید که اصل ترجیح عدل و حقیقت بر ظلم و نادرستی در محتوای آن منظور شده است. عقل بشر در عالیترین سطح تکاملش هنگامی که به درجه کمال رسید همان «قانون» است.
- 94- باید دانست فرق عمده‌ای میان قوانین طبیعی سیسرون و قانون طبیعی به مفهوم معاصر وجود دارد. چرا که در انگاره سیر و تنها به حکم نیروی عقل انسانی قابل کشف است و موجودات ذی‌شعور خودبه‌خود از آن اطاعت نمی‌کنند، اما قوانین طبیعی معاصر قوانینی نیستند که فقط به حکم و فتوای عقل مجبور به اطاعت کردن باشند بلکه بر انسانها چه آگاهانه و چه ناآگاهانه حاکم و مسلط است. به همین جهت شاید کاربرد قانون الهی برای مفهوم سیرون صحیح‌تر است. و حتی خود سیسرون قانون الهی را مترادف با قانون طبیعی به کار می‌برد.
- 95- سیسرون: شهروند در صورتی باید از قوانین دولت اطاعت کند که مطابق با قانون طبیعت باشد. و هر انسانی قادر است. (برخلاف افلاطون که صرفاً فلاسفه می‌توانند) قانونهای مغایر را تشخیص دهند.
- 96- سیسرون وفاداری آگاهانه به «شهر جهانی» را بلند پایه‌ترین آیین اخلاقی می‌داند و البته این با تعهد به میهن منافاتی ندارد زیرا به نظر و تعهد فرد در برابر میهن خود از تعهد او در برابر جامعه بشری ریشه می‌گیرد.
- 97- اصول عقاید رواقیون خواه بطور غیرمستقیم از راه آثار سیسرون و خواه مستقیم از راه کوشش فلسفی سنکا و

- فرمانروایی چون «مارکوس اورلیوس» و بنده‌ای چون «اپیک تتوس» در امپراتوری روم گسترش یافت.
- 98- پولیس قدیس دومین بنیانگذار مسیحیت به پیروانش می‌آموخت که «همگان باید به فرمان شهریاران گردن نهند زیرا هیچ قدرتی نیست که از خدا آغاز نشود.»
- 99- در رابطه‌ی دولت و کلیسا «سنت آمبروز قدیس» اعلام کرد امپراتور مانند همه مؤمنان مسیحی باید تابع اراده کلیسا باشد و اگر مرتکب گناهی شود پاپ می‌تواند او را به توبه و کفاره محکوم سازد.
- 100- سیسرون معتقد بود تعهد به جامعه بشری منطبق با تعهد به میهن است و تعهد فرد به میهن خود از تعهد او در برابر جامعه بشری ریشه می‌گیرد.
- 101- نوشته‌های سیسرون نماینده اوضاع پایان دوره جمهوری است، نوشته‌های سنکا نماینده‌ی افکار رومیان در هنگام آغاز امپراتوری است.
- 102- سنکا گناهکاری را ذاتی طبیعت انسان می‌داند و دولت را کفاره‌ی گناه و طبیعت شر انسان می‌داند.
- 103- هدف سنکا از اشاره به قرون طلایی اشاره به فساد جامعه‌ی رومی در دوره سلطنت نرون بوده است.
- 104- هدف سنکا و اولیای مسیحی در عقایدشان رد و الغای حکومت، قانون و مالکیت نبوده است، بلکه اعتقاد داشتند که این مؤسسات معرف یک نظام اخلاقی درجه دوم هستند و نظام عالی‌ترین از آن در عالم هست و در صورت کمان انسان و تصفیه‌ی او دیگر احتیاجی به این سه عامل (حکومت - قانون - مالکیت) نیست.
- 105- سن پل همه شاهان را وزیران خداوند و اطاعت از آنها را واجب داشت، این مقام و کرسی زمامداری است که واجب الاحترام است نه شخص امپراتور و بنابراین این مقام همیشه واجب الاحترام است.
- 106- سنکا در تعارض بین قدرت روحانی و سیاسی وظایف کشورداری را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهد.
- 107- ادوارد گیبون ← مورخ امپراتوری روم گفته است که امپراتوری دو دسته برانداخته‌اند: 1- وحشیان 2- اسقفان
- 108- آگوستین سقوط روم را گسترش امپراتوری به عدم عدالت و ایمان ظاهری امپراتوری به مسیحی است. او در پاسخ می‌گوید مسیحیت حتی جهاد ضد ظالم را واجب می‌داند و بدین جهت او را مبدع «جنگ دادگرانه» در حقوق بین‌الملل می‌داند.
- 109- آگوستین در کتاب «شهر خدا» کلیسا را بر حکومت تفوق داد.
- 110- هدف از جامعه شهر خدای افلاطون دو هدف بود: 1- عدالت 2- صلح
- 111- عدالت از نگاه آگوستین عبارتست از مطابقت با نظم. عدالت در خانواده رعایت قوانین خانواده است و عدالت در دولت رعایت از قوانین دولت است و شخص رعایت کننده عادل است اما قوانین دولت باید مطابق با قانون الهی یا

معیشت الهی یا نظام ربانی باشد در این صورت عادل است در غیر اینصورت ناقص و غیرعادل است. و هرچند برای مردم رعایت از قوانین این دولت عدالت است اما در اصل اشتباه و غیرعادلانه است.

112- صلح مفهومی مثبت در قاموس فلسفی آگوستین دارد که شامل شرکاء و افرادی می‌شود که در توافقی سهیم هستند. صلح هدفی است که تمام مردمان و آفریدگان جهان به حکم قانون طبیعی خلقت برای رسیدن به آن می‌کوشند.

113- صلح و آرامش در نگاه آگوستین در شهر زمینی عبارتست از فرمانروایی صحیح از جانب فرمانروا و فرمان‌پذیری صادقانه از جانب شهروندان.

114- آگوستین نخستین اندیشمندی است که صلح جهانی را مطرح کرد. می‌توان غیرمستقیم چنین نتیجه گرفت که افلاطون جنگ را می‌ستاید.

115- آگوستین برخلاف ارسطو می‌گوید هیچ کس در اصل و فطرتاً بنده نیست و لطف خدا شامل حال همه است، اما بندگی در واقع امر الهی برا شستن گناه بندگان است. و بندگی (بردگی) به نفع خود برده است و او را به خداوند نزدیک می‌سازد.

116- آگوستین می‌گوید که کلیسا از دولت جدا است و دولت فقط در صورتی می‌تواند جزو شهر خدا باشد که در تمام امور دینی از کلیسا تبعیت کند. و این قول آگوستین موافق امپراتوری بود لذا در دعواهای بین دولت و کلیسا، دولت همیشه به اقوال آگوستین استناد می‌کرد.

117- توماس آکویناس قدیس بعنوان بزرگترین فیلسوف مدرسی شناخته می‌شود. اندیشه او در غرب «تز» نبود بلکه «سنتر» بود.

118- صاحب‌نظران آکویناس را بزرگترین فیلسوف مسیحیت می‌دانند.

119- آکویناس در آشتی دادن عقل و ایمان مسیحی بیان می‌کند که آموزه‌های مسیحیت چیزهایی که سابقاً در پرتو عقل انسانی (ارسطو) کشف شده است رد نمی‌کند بلکه فقط آنها را تکمیل می‌کند. او گفت اندیشه‌های ارسطو خطا نیست ولی ناقص است و شعور دینی را کم دارد.

120- جامعه کامل انسانی که مورد نظر آکویناس است. از ترکیب یک سازمان دنیوی با یک سازمان روحانی که اولی تابع دومی است بوجود می‌آید.

121- در نگاه آکویناس مذهب تاجی است که بر فرق سازمان اجتماعی قرار گرفته، نه تنها رقیب تشکیلات دنیوی نیست بلکه مکمل آن به شمار می‌رود.

122- آباء کلیسا قبل از آکویناس معتقد بودند که حکومت - مالکیت و بندگی زاده‌ی گناه نخستین انسان است، اما آکویناس معتقد بود که حکومت و مالکیت امری طبیعی هستند ولی بردگی چنین نیست و بردگی را نتیجه گناه بشر و کیفر آن می‌داند هر چند به نفع برده است که از شخص عاقل‌تر و با دانش‌تر پیروی می‌نماید.

123- آکویناس چهار نوع قانون را که به صورت سلسله مراتبی بر جهان حکفرما نیز می‌شمارد: الف) ازلی یا ابدی ب) قانون طبیعی ج) بشری (انسانی) د) الهی (یزدانی) قانون ازلی عبارتست از عقل موجود در ذهن خدا که بر سرتاسر کون و مکان حاکم است.

- قانون طبیعی در واقع انعکاس قانون ازلی در عقل بشر است.

قانون ازلی و قانون طبیعی هیچ کدام قانون مثبت نیستند. (به این معنی که هیچگاه وضع نشده‌اند).

اما قانون طبیعی توسط عقل انسان قابل فهم و درک نیست، لذا قوانینی برای تنظیم افعال و اعمال او لازم است و این دو منبع عبارتند از: قانون انسانی و قانونهای یزدانی.

قانون بشری/ انسانی عبارتست از مجموعه‌یی از احکام و مقررات برای تنظیم رفتار بشری که عقل انسان آن را از روی اصول قانون طبیعت کشف کرده و تا زمانی که با قوانین طبیعی اصطکاک نکند معتبد است.

قانون یزدانی/ الهی مجموعه‌ای از قوانین ناشی از اراده خداوند که به صورت وحی بر بندگان خدا ابلاغ شده‌اند. 1- قدیم ← یهود و تورات 2- جدید ← مسیح و انجیل

124- قانونهای یزدانی و انسانی هر دو جزو قوانین مثبت هستند و هر نوع قانون مثبتی مطیع و مادیون قانون ازلی است.

125- آکویناس معتقد است همه و از جمله نهاد دولت برای رسیدن به کمال و جاودانی لازم است از مذهب و کلیسا تبعیت کنند.

126- در رنسانس هنر یونانی و اندیشه‌های جمهوری روم هر دو تجدید حیات یافتند.

127- به گفته ماکیاولی رفتار سیاسی نباید با توسل به اخلاق مسیحی با وجدان خصوصی بکله با توسل به مصلحت دولت تعیین می‌شود.

128- کتاب گفتارهای ماکیاولی عبارتست از تفسیرهای آزاد درباره حوادث جمهوری روم که درباره حوادث اخذ می‌کنند.

129- ارزشهای عالی و مهم از نظر ماکیاولی عظمت - قدرت و شهرت

130- به عقیده نیکول مذهب برای سلامت و خوشبختی دولت لازم است هر چند این مقام مذهب فقط در داخل دولت است و چیزی بالاتر از دولت نیست. و کلیسا را جزئی از اجزای خادم دولت می‌شمارد.

- 131- ماکیاولی در کتاب شه‌ریار روی سخنش با کسانی است که قدرت سیاسی را عملاً در دست دارند. او فضیلت انسان را در توانایی‌اش برای به دست آوردن شهرت و قدرت می‌داند.
- 132- طریقه رسیدن به هدف از دو راه ممکن است: 1- قانون 2- زور، و شه‌ریار این دو را باید با هم بیامیزد.
- 133- ماکیاولی سیاست را چون یک «نبرد» می‌نگرد، پیکاری مداوم برای قدرت از نظر او سیاست به معنای «سیاست قدرت» است.
- 134- تنها معیاری که می‌شود با آن فضیلت انسانی را می‌سنجد «معیار موفقیت» است.
- 135- دو نیروی حاکم بر حیات بشری از نگاه ماکیاولی: بخت (Foryune) و فضیلت (jirtue)
- بخت نیروی بلهوی است و از بیرون بر سرنوشت انسان تأثیر می‌بخشد. اما نیرویی که انسان را قادر می‌کند تا زمام سرنوشت خود را بدست بگیرد فضیلت اوست و به نسبتی که فضیلت انسان بیشتر باشد به همان سنت به سرنوشت خود سروری خواهد کرد.
- 136- در کتاب «گفتارها» به تفاوت میان جمهوری و سلطنت می‌پردازند، او جمهوری را دولتی آزاد می‌داند ولی سلطنت‌ها نیستند و لذا برتری خاص به کشورهای جمهوری می‌دهد. البته وجود جمهوری برای یک سرزمین را مشروط به فضیلتی می‌داند.
- 137- آزادی جزء خصایص مهم دولت است، به نظر آزادی خصیصه‌ای است که دولت باستانی روم در آن تاریخ که جمهوری بود، داشت.
- 138- دولت از نظر نیکول یک جسم ارگانیک است.
- 139- برای آزاد بودن و داشتن دولتی آزاد نیاز به یک نیروی درونی هست و آن نیرو فضیلت است. و قومی که آن را دارا نیست فقط با قدرت - سلطنتی است که می‌توان کنترل و نظم داد.
- 140- میل به ایجاد امپراتوری از نتایج طبیعی وجود فضیلت در یک قوم و جزء ثمرات عادی آزادی است.
- 141- علاقه به کشورگشایی در نظر افلاطون از علایم بیماری دولت محسوب می‌شود اما همین علاقه در نظر ماکیاولی علامت سلامت دولت است. به گونه‌ای که دولت روم تصرفات وسیعی‌اش را مدیون «فضیلت رومی» است.
- 142- ماکیاولی به فن سپاه‌یگری و جنگ اهمیت می‌داد، آن را اولین نکته‌ای می‌داند که باید مورد توجه زمامدار واقع شود. شرط موفقیت زمامدار در تمام عملیات دانستن فنون جنگی است.
- 143- میان احساسات سلطنت‌طلبی ماکیاولی در شه‌ریار و جمهوری‌خواهی او در رساله گفتارها نوعی تناقض هست.

- 144- فضیلت نقطه مهم و مرکزی در دستگاه فکری ماکیاولی است.
- 145- اساسی‌ترین قانون جزیره توماس مور الغای مالکیت خصوصی است زیرا همه چیز به دولت تعلق داشت.
- 146- را فائل هیتلدنو کاشف یوتویی است.
- 147- مور ریشه مالکیت خصوصی را در این می‌بیند که عده‌ای توانگر توطئه‌ای چیده‌اند تا وسایل راحت و آسایش خود را تحت نام «ثروت عمومی» تأمین کنند.
- 148- برخلاف آنچه افلاطون در رساله جمهوریت آورده، توماس مور در اوتویی خود مقام خانواده و ازدواج را محفوظ نگاه می‌دارد ولی زنا و ازدواج‌های غیررسمی و موقت را قابل مجازات می‌داند و طلاق مجاز شناخته شده است.
- 149- در اوتویی تمام ادیان به طور برابر از آزادی کامل برخوردار بودند. دینی که اکثریت یوتوپیا به آن اعتقاد داشتند. نوعی خداپرستی توأم با پرستش طبیعت بود لیکن چنان با وسعت نظر عمل می‌شد که پیروان اکثر مذاهب می‌توانستند در آن شرکت جویند.
- 150- اثر مور تأثیر عمیقی در شکل گرفتن «نظریه کمونیزم» در قرن 18 داشت. و بر سیاست‌های آلمانی هم تأثیر گذاشت قرن 16.
- 151- ژان بدن در تعریف جمهوری (دولت) می‌گوید: حکومت قانونی چندین خانواده و آنچه میانشان مشترک است به ضمیمه قدرت حاکم.
- 152- قانون در نظر بدن عبارتست از مجموعه قوانین الهی - طبیعی و موضوعه است. او به قانون طبیعی را مهم‌تر می‌داند و چگونگی آن‌ها را به تفصیل بیان نمی‌کند زیرا به نظرش این قوانین بدیهی و آشکار هستند.
- 153- دولت عبارتست از یک «حکومت قانونی» و مشخصه‌ی اصلی یک دولت حکومت قانونی مطابق با قانون طبیعت است.
- 154- حاکمیت و قدرتی که در اختیار حکمران قرار گرفته است مطلق است و تنها شروطی که آن را محدود می‌کند قوانین الهی و طبیعی هستند.
- 155- نخستین نشانه‌ی شهریار اختیار او به قانونگذاری است و این حق مطلق است.
- 156- تنها مشخصه‌ی حاکمیت «حق وضع قانون» است. حاکم حقیقی کسی است که مطابق قانون طبیعی حکم راند و قدرت خود را در راه عدالت به کار بندد.
- 157- بدن برخلاف هابز قدرت و تصمیم حاکم را مطلق نهایی نمی‌داند زیرا که تصمیمات حاکم باید تابع قانون الهی

باشد.

158- افلاطون - ارسطو- سیسرون و ماکیاولی درباره شکل بهترین حکومت به این نتیجه رسیدند که شکل‌های دموکراسی - الیگارشسی و پادشاهی فاسدند و باید حکومتی از ترکیب عناصر این حکومت‌ها به وجود آید.

159- بدن از پادشاهی (سلطنت) دفاع می‌کند. هیچ نویسنده‌ای به اندازه‌ی بدن به بورژوازی اروپا خدمت نکرد.

160- هابز معتقد بود که انسان تنها به دو دلیل هر کاری را انجام می‌دهد: 1- ترس 2- سود شخصی - و تنها صفت متمایز کننده انسان از حیوانات تفکر عقلی است.

161- هابز معتقد است که افراد بشر دارای طبیعت مساوی‌اند و این تساوی می‌تواند منبع جنگ باشد و این جنگ از غریزه‌ی صیانت نفس برمی‌خیزد.

162- هابز می‌گوید غرض مردمان از پذیرفتن قید حکومت صیانت نفس است. و تنها قید بر حاکم نیز همین غریزه صیانت نفس است. و البته یک استثنای دیگری نیز در مقابل قدرت مطلق حاکم وجود دارد، هنگامی که فرد در قبال حاکمی که قادر به حمایت او نیست هیچ وظیفه‌ای بر عهده ندارد. و در این حالت حق شورش و اعتراض به مردم می‌دهد.

163- تنها نیرویی که می‌تواند شهوات را کنترل کند عقل نیست بلکه زور است. و اگر بخواهیم شهوات را هدایت کنیم، باید با آنها به زبان خودشان سخن بگوییم یعنی به زبان «ترس و سودجویی»

164- از نگاه هابز از دو راه می‌توان قدرت حاکم ایجاد کرد تا امنیت به وجود آید (دو راه بوجد آمدن دولت): 1- دولت اکتسابی / طبیعی ← در اثر روز 2- دولت تأسیسی / قراردادی

165- قدرت حاکم مطلقاً نامحدود است و تنها استثناء بر آن آزادی فرد است.

166- در انگاره‌ی هابز اگر حق به معنی قدرت است (منطقاً چنین است) در هر دو مورد، خواه حکمران نیرومند باشد خواه ناتوان، فرد دارای هیچ گونه حقی نخواهد بود.

167- هابز از میان سه نوع حکومتی که باز می‌شناسد (پادشاهی - اشرافی - دموکراسی) اهمیت خاص و برتری را به پادشاهی/سلطنتی می‌دهد.

168- هابز ادغام قدرت سیاسی و عرفی را نمی‌پذیرد و بیان می‌کند که قدرت کلیسا/روحانی باید تابع سیاست و قدرت حاکم باشد.

169- هابز می‌گوید خودپرستی و حسابگری افراد سبب می‌شود که از وضع طبیعی بیرون آیند و به تأسیس حکومت مقتدر رضا دهند.

- 170- سخت‌ترین حمله‌ها بر فلسفه سیاسی هابز از جانب «مدافعان دموکراسی» وارد شده است.
- 171- جان لاک معتقد بود که از طریق تجربه هر چیزی را می‌توان آموخت.
- 172- تفکیک قوا دست کم در مورد قوای مقننه و مجریه از افکار لاک بود تا از سوء استعمال اختیارات جلوگیری می‌شود. البته منظور او از قوه‌ی مقننه پارلمان و قوه مجریه پادشاه است. او قوه مقننه را عالیترین قوه می‌داند که جامعه باید حق انحلال آن را داشته باشد.
- 173- لاک معتقد است همه افراد بشر برابرند و تنها تابع «قانون طبیعت» هستند. به عقیده لاک افراد به ایجاد دولت می‌پردازند تا به «پاره‌ای آسایشها» دست یابند نه اینکه وجود آن ضرورت داشته باشد و فقط برای انجام این انتظارات مردم به وجود می‌آید و بس. در واقع هم لاک و هم هابز برای توجیه دولت دلایل سودنگرانه‌ای استنتاج می‌کنند. لاک قدرت حاکم را به «نظام اخلاقی» که رعایا در آن سهیمند تحریر می‌کند.
- 174- لاک تشکیلات سیاسی خود را بر اساس دو فرضیه قرار می‌دهد: 1- وضع طبیعی 2- قرارداد اجتماعی
- 175- منظور لاک از قانون طبیعی قانونی است که بر رفتار انسانی حاکم است، البته رفتار موجود بشر را تشریح نمی‌کند، بلکه رفتاری که باید داشته باشد را بیان می‌کند.
- 176- منظور لاک از وضع طبیعی حادثه‌ای تاریخی نیست بلکه می‌خواهد بگوید که مردم باید آزاد و برابر باشند و اگر چنین نباشد تخلف از حکم طبیعت است.
- 177- منظور لاک از وضع طبیعی یک نظام اخلاقی کمال مطلوب است، وضعی که در آن هنوز نهادهای سیاسی تشکیل شده‌اند.
- 178- موضوع مهم برای طرفداران قرارداد اجتماعی پیدا کردن «منشأ دنیوی برای حق حاکمیت حکومت» بود، با این قرارداد آدمیان از وضع طبیعی می‌گذرند و وارد وضع سیاسی می‌شوند. در این قرارداد افراد از حق طبیعی خود گذشته و آن را به دست جامعه می‌سپارند و کار قضاوت‌های شخصی افراد به پایان می‌رسد و جامعه خود وظیفه داوری را به عهده می‌گیرد.
- 179- لاک یک اجتماع سیاسی را یک اجتماع اخلاقی هم می‌داند و به این خاطر نمی‌توان هر اجتماعی را سیاسی خواند.
- 180- لاک در بحث دارایی ابتدا از تساوی کامل انسان صحبت می‌کند و در نتیجه سعی می‌کند تا تقسیم نامساوی اشیاء اجتماعی و دارایی را مشروع جلوه دهد. او مبنای مالکیت خصوصی را در حقوق طبیعی می‌داند.
- 181- لاک می‌گوید در وضع طبیعی حق مالکیت وجود داشت اما امنیت و تضمینی برای این اموال نیست و انسانها به

تدریج برای حفظ اموالشان و یا «حق مالکیت» (جان - آزادی - اموال) دولت یا جامعه سیاسی را به وجود می‌آورند. چون در وضع طبیعی کاستی‌هایی وجود دارد.

182- مونتسکیو حکومتها را به سه نوع طبقه‌بندی می‌کند: 1- استبدادی مطلق - سلطنتی و جمهوری (1- آرسیتو کراتیک 2- دموکراتیک) مونتسکیو بین شرایط روانی هر ملت و حکومتی که آن ملت انتخاب نموده رابطه‌ای برقرار می‌سازد. جمهوری بیشتر در کشورهایی که با تقواترند (بی‌علاقه به جان و مال . . .) / پادشاهی در کشورهایی که روحیه‌ی افتخار یعنی عشق به امتیاز اجتماعی در طبقات بالا وجدان و وظیفه‌شناسی نسبت به دولت وجود دارد. / استبداد بر منبای ترس و مجازات است.

183- جمهوری ← مناطق سردسیر/ پادشاهی یا سلطنتی ← مناطق معتدل/ استبدادی ← مناطق گرمسیر

184- روسو (قرارداد اجتماعی) مدعی بود که تمدن انسانها را به فساد کشانیده و بهترین و خوشبخت‌ترین ملت‌ها آنها بی‌اند که به طبیعت نزدیک‌ترند.

185- روسو باعث و بانی اصلی نابرابری بین انسانها را مالکیت خصوصی دانست.

186- نظریه قرارداد اجتماعی برای اولین بار توسط حقوق دان هلندی به نام «هوگو گروسیوس» اظهار گردید، سپس هابز، پوفندرف، لاک، کانت که همگی از پیروان حقوق طبیعی بودند آن را تشریح نمودند.

187- به عقیده روسو انسانها در وضع طبیعی آزاد مساوی بوده‌اند و فقط تابع قوانین طبیعت بوده است. قرارداد اجتماعی قطعاً مورد رضایت عموم بوده است زیرا در وضع طبیعی همه آزاد بودند و کسی برتری نداشت که چیزی را تحمیل کند.

188- روسو می‌گوید در اجتماع هر فردی ملزم به اطاعت از اراده عمومی که قانون نماینده آن است اطاعت کند، مقصود از اراده عمومی اراده‌ی تمام اعضا جامعه نیست بلکه اراده‌ی اکثریت است. و برای وضع قوانین رأی اکثریت کافی است. روسو معتقد بود که اکثریت همیشه بر حق و اقلیت بر خطا می‌باشد.

189- روسو منظور از تشکیل دولت را تأمین سعادت و خوشبختی افراد می‌داند. حاکمیت غیرقابل انتقال است و مشمول مرور زمان هم نیست، ملت حکمران عادل است و لذا ممکن است قدرت دولت نامحدود باشد.

190- بُرک مفهوم عقل فردی را انکار نمی‌کند ولی کار این ناچیزی برای آن قایل است. و می‌گوید بهتر است همگی با هم از «ذخیره عمومی و سرمایه ملت‌ها و قرن‌ها» یا به سخن دیگر از پیش‌داوری‌های عمومی بهره‌گیریم که از نیاکان به ارشاد رسیده است.

191- جرمی بنتام برخلاف برک و منتسکیو معتقد بود که فراگرد تاریخی پیشرفتی منظم نیست، بلکه جریان‌ی آشفته و

- نامعقول است. بنابراین زمان حال ادامه زمان گذشته نیست، بلکه با گذشته همجوار است.
- 192- غایت و هدف یک قانونگذار در نگاه بنتمام باید سعادت مردم باشد. در امور قانونگذاری «سودمندی همگانی» باید اصل و راهنما باشد. همه نصیحات ما در زندگی مبتنی بر دو اصل لذت و درد است.
- 193- بنتمام ← خیراخلاقی تنها به علت گرایش آن به تأمین منابع جسمی خوب است و شر اخلاقی به علت گرایش آن به ایجاد گزند جسمی بد است.
- 194- بنتمام خواهان اصلاح رادیکال یا ریشه‌ای نهادهای موجود بود و می‌بینیم که خواهان اصلاح اساسی حکومت بریتانیا شد زیرا وی معتقد بود حکومت «اکثریت دموکراتیک» بیشترین لذت را برای بیشترین شمار افراد فراهم می‌آورد. از طرفی بنتمام از امنیت «وضع موجود» 1940 *tatus* جانبداری کرد بعلاوه او از پیروان سرسخت اقتصاد آزاد است.
- 195- بنتمام از مالکیت خصوصی حمایت می‌کند زیرا می‌پندارد حمایت از مالکیت خصوصی به تأمین «سعادت عمومی» منجر می‌شود.
- 196- فلسفه حق بهترین نوشته هگل در سیاست است.
- 197- ریشه دیالکتیک هگل در مقولات دوازده‌گانه کانت است. در عقاید هگل ملتها جایی را دارند که طبقات در عقاید مارکس دادند.
- 198- هگل معتقد است عقل بر جهان - عالم روح و عالم طبیعت - حاکمیت دارد.
- 199- هگل واژه دیالکتیک را برای «توصیف جریان عقل» در امور بشری و نیز فرایند دقیقاً فنی که به وسیله آن حقیقت حاصل می‌گردد بکار برده است. هرچند عقل حقیقت غایی است، در نظر هگل یک فرایند (دیالکتیک) است.
- 200- در نظر هگل دیالکتیک باید «قانون منطق» باشد منطقی که هرگونه جدایی را نه تنها میان اندیشه و اشیاء بلکه میان اندیشه اشخاص را نیز نفی می‌کند.
- 201- دیالکتیک مگانیسمی است که اندیشه بوسیله آن خود را به حرکت درمی‌آورد و یا راهی است که عقل خود را در «تهادها» مجسم می‌سازد یا در رشته‌ای از قضایا تجسم می‌یابد که هیچ‌یک حقیقت کامل نیست بلکه هر کدام در برگیرنده‌ی بخشی از حقیقت و اندازه‌ای از خطاست.
- 202- فرایند دیالکتیک «خودران» است یعنی محرک آن در درون خود است *self-Propelliy* این فرایند دیالکتیک ادامه می‌یابد تا زمانی که همه تضادها رفع گردد.
- 203- اصل فکر، مرام یا عقیده تز است و عناصر ضد آن سنتز است.

- 204- سه پایه‌ی نهایی هگل یعنی خانواده - اجتماع مدنی - دولت اگر در قالب دیالکتیک بیان گردد. خانواده ← یگانگی؛ اجتماع مدنی ← جزئیت؛ دولت ← کلیت است که کشمکش میان یگانگی خانواده (تز) و جزئیت اجتماع مدنی (سنتز) در دولت به مثابه «واقعیت»، «نظم کلی» حل می‌شود. خانواده و جامعه مدنی «تا حدی» عقلی‌اند اما فقط دولت است که کاملاً عقلی و اخلاقی است.
- 205- نظریه دولت در مکتب اصالت فایده از دیدگاه هگل صرفاً نظریه‌ای درباره جامعه مدنی قلمداد می‌شود.
- 206- آزادی والاترین ارزش آدمی است و آن را صرفاً در دولت محقق می‌یابد.
- 207- هگل تفاوت میان مفهوم یونانی و مفهوم مدرن آزادی را در مفهوم «وجدان» می‌یابد.
- 208- موجود انسانی زمانی آزاد است که آنچه را مطلوب اوست با آنچه ملزم به انجام آن است سازگار ببیند.
- 209- هگل اراده همگانی را تجسم ذات عقل تصور می‌کرد. هگل کوشید در فلسفه خود خواست فرد برای آزاد بودن و قدرت دولت فنا می‌شوند، اما در جامعه مدنی تأکید بر اتحاد نیست بلکه تأکید بر فردیت است.
- هگل به خانواده بعنوان نهادی اخلاقی و جامعه مدنی بعنوان نهادهای واسطه‌ای میان فرد و قدرت دولت معتقد بود.
- 210- وحدت خانواده و فردیت جامعه مدنی در کلیت دولت جذب می‌شود و به کمال می‌رسد.
- 211- هگل قویترین انتقاد خود را از انقلاب فرانسه مطرح می‌کند. و در نقد روسو می‌گوید استدلال او (قرارداد) برای آزادی «مجرد» است، از عقل گسسته و مبتنی بر میل و هوس است.
- 212- هگل متفکران انقلابی را مورد حمله قرار می‌دهد از جمله خودگرایی انتزاعی و غیرحقیقی متفکران انقلابی را مورد حمله قرار می‌دهد.
- 214- هگل چهار تمدن را با هم تفکیک می‌کند: تمدن شرقی ← تمدن یونانی ← تمدن رومی ← تمدن ژرمنی
او تمدن اول را پست‌ترین و تمدن چهارم را والاترین تمدنها می‌داند.
- 216- کلیسای لوتری روی هم رفته معتقد به اولویت دولت بر کلیسا بود و بر پایه‌ی الهی دولت تأکید کردند.
- 217- هگل می‌گوید: در روابط خارجی هر دولت یک فرد است و هر دولت در مقابل سایر دول استقلال دارد، پس این استقلال نخستین آزادی و عالی‌ترین شرف هر مردمی است؛ سپس به استدلال بر ضد هر نوع جامعه ملل می‌پردازد که ممکن است استقلال دول مجزا را محدود کند. وظیفه فرد کاملاً محدود است و منحصر به پشتیبانی از فردیت مادی و استقلال و حاکمیت دولت خود داد.
- 218- جنگ چیزی نیست که کلاً بد باشد و این نکته جنگ را اخلاقاً توجیه می‌کند و جنگ را نباید شر مطلق یا امری

تصادفی دانست یا آن را به عنوان چیزی در نظر گرفت که علت آن در جایی دیگر است که نباید باشد. لذا هگل در این راستا با به وجود آمدن سازمانهای جهانی که می‌تواند مانع پیش آمدن چنین شرایطی است مخالف است زیرا به نظر او خوب است که گاهی جنگی درگیرد.

219- هگل به آزادی بیان مسئولانه و آگاهانه اعتقاد دارد اما سه محدودیت بر آزادی بیان قایل است:

1- افتراء 2- تحریک به شورش 3- تمسخر اهانت‌آمیز

هگل هوادار آزادی مذهبی و جدایی دین و دولت بود و می‌گفت وظیفه دولت معتقد است شهروندان نیست، دولت می‌تواند به حق تبلیغ آیین را تنها در صورتی که اخلاص‌گرا باشد ممنوع سازد. مهمترین مظهر عقلانیت ← آزادی

220- فلسفه تاریخی مارکس ترکیبی است از نظریه هگل و اقتصاد سیاسی انگلیسی

221- مارکس همانند هگل معتقد بود جهان مطابق فرمول دیالکتیکی تحول و تکامل می‌یابد اما در مورد نیروی محرک این تحول با هگل مخالف بود، هگل به یک هستی مرموز یا روح معتقد بود اما نیروی محرک فلسفه ماتریالیستی ← دترمینیستی مارکس ماده است نه روح

222- مارکس با قرار دادن «نیروهای تولید» به جای «روح جهانی» و «طبقات» به جای «دولتهای ملی» دیالکتیک را که به روشنی تبیین «علمی» تکامل اجتماعی مبدل ساخت، تکاملی که نه تنها به تعالی دولت نمی‌انجامد بلکه در فنای کامل آن پایان می‌پذیرد.

223- مارکس می‌گوید که روشهای تولید اقتصادی چهار مرحله را پیموده است: 1- مرحله آسیایی 2- مرحله باستانی 3- مرحله قرون وسطی 4- بورژوازی در فلسفه مارکس کشمکش میان طبقات اجتماعی است. طبقه حاکم نهاد(تز) است، طبقه محکوم برابر نهاد(سنتز) است.

224- سرمایه مارکس بیانگر سیستمی است که تاریخ جهان را در بر می‌گیرد و با برداشت خود تفسیر می‌کند. و به مطالعه جهت منشأ پیدایش سرمایه دارد، مارکس معتقد است منشأ تجمع سرمایه در آغاز قرن 16 بخصوص انگلستان دارد.

225- مارکس معتقد است که دگرگونی روابط بین کارگر و کارفرما در دورههای آسیایی - باستانی برحسب تکنیک تولید معین می‌گردد.

226- مارکس می‌گوید: سیستم سرمایه‌داری با توجه به لزوم دیالکتیک و در نتیجه تضادهای درون این سیستم، سوسیالیسم که نقطه مقابل آن است را به وجود می‌آورد.

227- هر شیوهی تولیدی شکل خاص روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را به وجود می‌آورد و همه چیز بستگی به شیوه تولید دارد.

228. مارکس از «شیوه‌های اجتماعی معین شعور» که با زیربنای اجتماعی وفق می‌کند سخن گفته است، او تأکید می‌کند که این شعور انسان نیست که شیوه زندگی او را تعیین می‌کند بلکه این شیوه زندگی اجتماعی اوست که تعیین کننده شعور اوست.
229. مارکس در «فقر فلسفه» قدرت سیاسی را اینگونه تعریف می‌کند: قدرت سیاسی تبلور رسمی تعارض طبقاتی در جامعه بورژوازی است. درمانیست قدرت سیاسی به مفهوم اخص کلمه، یعنی قدرت سازمان یافته یک طبقه به منظور سرکوب طبقه‌ای دیگر است. پرولتاریا برای سرنگون کردن تمام شیوه‌های پیش و گرفتن سرمایه از دست بورژوازی نیازمند گرفتن قدرت سیاسی است. و این قدرت در ابتدا از طرق مستبدانه و تجاوز کسب می‌گردد. و در این راه «دیکتاتوری پرولتاریا» الزامی و مرحله نخستین به شمار می‌آید.
230. در فلسفه هگل، مکانیسم تاریخ عبارتست از جنگ بین ملل، در فلسفه مارکس، مکانیسم تاریخ عبارتست از تقلا و کشمکش انقلابی بین طبقات
231. فلسفه هگل و مارکس هر دو فلسفه عملی است و مردم را دعوت به فعالیت و عم می‌نماید، با این تفاوت که هگل به هر دو فلسفه بر اصل اصالت جمع و نه فرد تأکید می‌کند.
232. جنبش شورایی برای نظارت بر کلیسا در قرن 14-15 بوجود آمد، و نمایانگر پایان عصر کهنه و آغاز عصر نو در عمل و اندیشه سیاسی بود.
233. سزار بورژوا، الگوی شهریار شناخته‌ترین نوشته، ماکیاولی می‌باشد.
234. ماکیاولی در کتاب، «گفتارها» رومی‌ها را با احساسات زیاد تحسین کرد و شکل جمهوری حکومت را مطلوب دانست.
235. ماکیاول به دین و کلیسا تا جایی که به وحدت غیردینی جامعه مربوط باشد توجه کرد. او سعی کرد با استناد به عقاید بزرگان نظر خود را ثابت کند.
236. به عقیده ماکیاولی روش درست برای علم سیاست روش تاریخی است.
237. علیرغم تأکید او بر تاریخ اما بیشتر نتیجه‌گیری‌های او مبتنی بر تجربه‌گرایی شخصی، عقل سلیم و شعور عام بود. بنابراین رهیافت او بر تجربه‌گرایی شخصی مبتنی است که با روح تاریخ آمیخته است.
238. ماکیاولی شکل‌های حکومت را همان طبقه‌بندی کلاسیک ارسطو دانسته و مانند سیسرو و پولیبیوس شکل مختلط را بهترین حکومت دانست.
239. به عقیده ماکیاولی مردم از پادشاهی انتخابی حمایت می‌کنند و این بهترین وسیله برای استقلال است.

- پادشاهی (موروئی) - نوبنیادی کاملاً نوبنیاد - مختلط از پیوستن بخشی به پادشاهی به وجود می‌آید.
- 240- سرزمینهای تحت سپاه کلیسائیان را فقط به یاری زور یا بخت خوش می‌توان به دست آورد. و برای حفظ آنها تداوم عادات دینی کافی است.
- 241- ماکیا ولی گفت دو چیز برای حفظ قدرت دولت لازم است: 1- قوانین خوب 2- ارتش خوب
- 242- بهترین وظیفه فرمانروا تشکیل ارتش توانمند و کارآمد است زیرا هدف اساسی سیاست شهریاران پیروزی در جنگ است.
- 243- نخستین علت از دست دادن پادشاهی به فراموشی سپردن فن جنگاوری (ویرچو) است و بالاترین آلت فراچنگ آوردن آن نیز استادی در این فن است.
- 244- شهریار باید سعی کند در اثر تجاوز به احوال و ناموس مردمان مورد نفرت قرار نگیرد. با این حال کارها نیمی به دست بخت و خداوند است و نیمی به دست ما سپرده شده اما فرمانروای عاقل می‌تواند بخت را مهار کند.
- 245- ماکیاولی گفت بقای همیشگی دولت به پشتیبانی عده زیادی بستگی دارد و برای این پشتیبانی وجود یک جمهوری لازم است.
- 246- ماکیا ولی معتقد بود جمهوری دولتی است که در آن مردم از فرمانروا داوطلبانه پشتیبانی می‌کنند و آزادی موردنظر ماکیاولی در مرحله اول امنیت و پس از آن آزادی سرکوبی است.
- 247- ماکیاولی علت پراکندگی جمهوریها را آرسطیو کراسی تنبل می‌داد که نابرابری را به وجود می‌آورند در حالی که وجود جمهوری بر برابری است و پادشاهی بر نابرابری
- 248- یکی از ویژگی‌های ماکیاولی موجبیت اقتصادی است او در پشت هر اقدام سیاسی تکاپوی نوعی منافع اقتصادی را دید.
- 249- شکل حکومتی ناکجاآبادی دموکراسی پارلمانی است. از لحاظ اقتصادی این جامعه نوعی سوسیالیسم تخیلی دارد.
- 250- شهر خورشید جامعه‌ی آرمانی کامپانلا، جمهوری هنرمندان و صنعتکاران زحمتکش بود و هیچ بیکاره و انگلی نداشت. می‌توان رهبری جامعه را به عهده‌ی دانشمندان گذاشت.
- 251- مسائل سیاسی تاحد زیادی در نظر اصلاحگران دینی از اهمیت درجه دوم برخوردار بودند.
- 252- دین پیرایی اوج کوشش ناکام کلیسا در راه پایان دادن نهایی به تفرقه بزرگ پاپی بوجود آمده تاریخ طولانی فرقه گرایبی بود.
- 253- دین پیرایی بازسازی آیینی و سازمانی کلیسا، انجیل را یگانه منبع درک و دریافت حقیقت دانست.

254. مذهب پروتستان در عرصه‌ی سیاست خواستار قدرت مطلق دولت بود و از حق الهی فرمانروا سخن گفت و رهبران پروتستان جهت حمایت از نظرات خود از نظرات سن پل که خواستار اطاعت کورکورانه از دولت بود کمک گرفتند.
255. از نظر لوتر (همانند سنت آگوستین) حکومت بخاطر سقوط و گناه انسان ضروری شده است. به علت نابرابری انسانهای دموکراسی ناممکن است.
256. لوتر معتقد بود تنها راه درست در برابر پادشاهی که اجبارگر و برخلاف فرمان خدا عمل می‌کند فقط عدم اطاعت به صورت انفعالی است.
257. کالوینیسم بر منافع طبقات سوداگر تأکید می‌کرد و همانطور که ماکس وبر روشن کرده است آموزه کالوین و سرمایه‌داری از آغاز با یکدیگر رابطه متقابلی داشته‌اند.
258. آموزه کالوین با لوتر متفاوت بود کالوین کلیسا را همانند لوتر تضعیف نکرد بلکه در واقع به نوعی آموزه دو شمشیر را زنده کرد و حتی با قرار دادن هر دو شمشیر در دست پاپهای روحانی راه پاپهای سده‌های میانه را پیش گرفت.
259. اصل اطاعت انفعالی نکته اصلی نظریه‌ی سیاسی کالونیستی است.
260. جامعه کاتولیک که ضد شاه بودند گفتند که مذهب پایه و اساس استوار دولت است.
261. ژزوئیته‌ها اقتدار مطلق را از آن پاپ می‌دانستند و شاه را نوکر پاپ، مهمترین نماینده‌ی فکری ژزوئیته‌ها ← فرانسیسکو سوارز
262. هیوگناتها (پروتستانهای فرانسه) ابتدا ضد شاه بودند اما بعد، از اقتدار شاه در دوران هرج و مرج حمایت کردند.
263. ونیدیسه کنترایترانوس اثر مورنی که یکی از کتابهای ضدشاهی بود.
264. بُدن پاسخ به تناقضات آقای مالستووا را نوشت که عده‌ای آن را پایه‌ی بررسی‌های اقتصاد سیاسی دانسته‌اند. بُدن در کتاب هفت سخنگوی رازهای مذهبی گفت: بهترین روش دینداری ایمان عقلی به خداوند و پرهیز از وابستگی به کلیسا و هرگونه مذهب رسمی است.
265. جمهور بدن در واقع دفاع از سیاست در برابر نظریه‌های حزبی است. روش بدن خصلتی تاریخی، تحلیلی و تطبیقی داشت.
266. بدن ← هدف دولت تأمین فضیلت عقلی و فکری و رفاه جسمی همه مردم است.
267. حاکمیت ← صفت دولت از لحاظ داخلی، ریشه حاکمیت در طبع انسان و در ذات دولت است. حاکمیت، قدرت مطلق و دایمی جمهوری است. حکمران واقعی کسی است که قدرت خود را در راه عدالت، به کار ببندد و عدالت همه بر

پایه‌ی قانون طبیعی بوجود می‌آید. در انگاره‌ی بدن مردم آزادند به این معنا که آزاده هستند. بنده نیستند. مردم سهمی از حاکمیت ندارند.

268- نوع هر دولت براساس محل وجود حاکمیت تعیین می‌شود. (پادشاهی [آربابی]: از راه جنگ عادلانه. شاهی: تابع قوانین طبیعی. ستمگرانه: قوانین طبیعی را زیر پا می‌گذارد [دموکراسی - اشرافی (آریستوکراسی)]
269- در انگاره بدن مشروعیت در رعایت قوانین طبیعی است.

270- حکومتها جاودانی نیستند و به عقیده‌ی بدن ممکن است به سه دلیل بشری - طبیعی و الهی حکومتها تغییر یابند. هر گونه تغییری ناشی از تغییر در جایگاه حاکمیت است.

271- به دست آوردن رضایت شهروندان برای گرفتن مالیات جدی‌ترین محدودیتی است که بدن بر حکمران تعیین کرد.
272- بدن حاکمیت را ناشی از نیاز سیاسی انسان دانست و با تأکید بر حاکمیت برای دولت پایه‌های اندیشه‌های ناسیونالیسم را گذاشت.

273- یوهان آلتوسیوس فیلسوف سیاسی آلمانی بعنوان مهم‌ترین نظریه پرداز مفهوم رضایت، قرار اجتماعی، فدرالیسم و سندیکالیسم شناخته شده است.

274- دولت سازمانی است که برای پیشبرد شادی روحانی انسانها موجودیت یافته است.
275- گروسیوس حاکمیت را «بالاترین قدرت سیاسی» تعریف کرد که قابل لغو کردن نیست اما به خلاف بدن معتقد بود حاکمیت قابل تقسیم و جدایی پذیر نیست. غیرمطلق و غیردایمی است. گروسیوس حاکمیت را نوعی مالکیت دید.

276- گروسیوس ← حکمران باید تابع قانون طبیعی، قانون الهی، قانون اساسی و حتی قانون ملتها باشید.
277- در حاکمیت گروسیوس حاکمیت به مردم تعلق دارد و می‌توانند هر شکلی را انتخاب کنند اما بعد از آن دیگر کار آنها تمام است.

278- قانون طبیعی بر همه انسانها و حیوانات و فرشتگان حاکم است و گروسیوس اضافه کرد که قانون طبیعی حکم عقل سلیم است.

279- وظیفه اول حکومت ترویج مذهب است.
280- بیکن راه خوب جلوگیری از انقلابها را تقسیم عادلانه ثروت دانست. جامعه‌ی آرمانی بیکن در آتلانتیس نو شرح داده شده است.

281- لولرها گروه تندروی بودند که در مباحث دینی خواهان مدارای مذهبی و در بحث سیاسی خواهان قانون اساسی

آزادیخواهانه بودند. لولرها تندروهای متعلق به طبقه متوسط پایین بودند و دیگر کمونیستهای تخیلی. لولرها بر جنبه سیاسی و دیگرها بر جنبه اقتصادی اصطلاحات تأکید می‌کردند. لولرها منادیان رادیکالیسم دموکراتیک بودند.

282- جیمز هرینگتون ← مشترک المنافع اوشیانا. هرینگتون به علت‌های اجتماعی انقلاب پیورترین از لحاظ فلسفی توجه کرد.

283- جامعه اوشیانا جامعه‌ای است که در آن مالکیت زمینها برابر است طبقه‌بندی حکومتها از دید هرینگتون 1- پادشاهی 2- پادشاهی مختلط 3- جمهوری یا مشترک‌المنافع بر حسب مالکیت زمینها

284- هرینگتون عامل اقتصادی و توزیع ثروتها را عامل ایجاد ثبات می‌دانست. او بیان داشت مالکیت تعیین کننده‌ی جایگاه اقتدار است.

285- علی‌رغم تأکید هرینگتون بر جمهوری اما او به حکومت آریستوکراسی معتقد بود و می‌گفت که نابرابریهای طبیعی انسانها را باید در نظر گرفت.

286- حکومت مشترک المنافع واقعی فرمانروایی قوانین است. هرینگتون نخستین مبارزه راه رأی‌گیری از مردم می‌دانست.

287- جان هیلتون در آرئوباگی تیکا از آزادی مطبوعات دفاع کرد.

288- هابز لویاتان را برای پیشبرد هدفهای شاهی طرح‌ریزی کرد. هابز که به حکومت مقتدر و استبدادی معتقد بود این نوع حکومت را یگانه حکومت کارآمد و قابل قبول می‌دانست.

289- جان هیلتون در آرئوباگی تیکا از آزادی مطبوعات دفاع کرد.

290- هابز لویاتان را برای پیشبرد هدفهای شاهی طرح‌ریزی کرد. هابز که به حکومت مقتدر و استبدادی معتقد بود این نوع حکومت را یگانه حکومت کارآمد و قابل قبول می‌دانست.

291- هابز از نخستین فیلسوفانی بود که به نظریه سیاسی رهیافتی عملی بخشید. پایه‌ی تفکر هابز ماتریالیستی بود و روش اقلیدس او را جذب کرد.

292- هابز هندسه را به دلیل روش دقیق آن، علم واقعی دانست. او معتقد بود که بیشتر رنج و اندوه بشر به دلیل روشهای نامناسب و غیرعلمی است.

293- هابز معتقد بود که گرفتاریهای بزرگ اروپا منشأ از گذشته‌ها دارد. 1- فلسفه ارسطو 2- کلیسای کاتولیک

294- هابز به کاربرد روش استقرایی و تجربه‌گرایی نامور شد. هابز تقریباً بکل به نظریه‌ها روی آورد و از واقعیت‌های

- شخصی تاریخی یا تجربه نسلهای گذشته چندان سود نبرد.
- 295- هابز روش خود را با علم حرکت هماهنگ کرد که صورتها یا شکلهای گوناگون ماده در نتیجه اختلافات حرکت ذاتی تفاوت دارند و گوناگونی حرکت علت همه‌ی پدیدارها و خصوصیات متمایز کننده است.
- 296- هابز پایه‌ی نظریه‌ی سیاسی و دولت را بر شناخت خود و درک روانشناختی طبع انسان بنا کرد. او هر گونه بررسی در علم سیاست را بدون توجه به روانشناسی کامل ندانست.
- 297- خواست و هدف اصلی انسانها نگهداشت خود است و امنیت بزرگترین خیر و ناامنی بزرگترین شر و بدی است.
- 298- مبارزه برای قدرت در انگاره هابز علت اصلی کشاکش‌هاست و در این مبارزه در نتیجه‌ی برابری نسبی پیچیده شده است. (هم جسمی و هم ذهنی)
- 299- در وضع طبیعی قانون زور و حيله‌گری دو فضیلت اصلی هستند. سه علت اصلی باعث چنین وضعیتی در وضع طبیعی شده است. 1- رقابت 2- ترس 3- افتخار
- اما انسان عقل هم دارد و این عقل او را برمی‌انگیزد تا قاعده‌هایی برای تأمین امنیت بیاندیشید این «اصول عقلانی» در واقع همان اصولی هستند که قانون طبیعی نامیده می‌شود.
- 300- برای تشکیل دولت مشترک المنافع هابز وحدت واقعی لازم است نه رضایت یا توافق. تأسیسی ← قرارداد اجتماعی، اکتسابی ← زور
- 301- مبنای اصلی تأسیس هر دو نوع دولت ترس است. یگانه حقی که اتباع در دولت هابز برای خود نگه می‌دارند حق دفاع از خود است. هابز به نوعی حق انقلاب محدود را پذیرفت. مردم باید تابع قانون باشند و قانون فرمان حکمران است. حکمران خود باید تابع قانون باشد.
- 302- حکمران قانونگذار مطلق است اما باید قوانین خداوند، طبیعی، عرف و سنت و حقوق دیرینگی را رعایت کند و فقط در برابر خداوند مسئول است. اما در همه حال اتباع حقی در قانونگذاری ندارند. حکمران جهت ایجاد صلح و امنیت باید وسایل لازم و از جمله بر افکار عمومی حکم راند.
- 303- هابز پادشاهی را بهترین شکل حکومت دانست. سه شکل ممکن 1- پادشاهی 2- آریستوکراسی 3- دموکراسی می‌داند و مزیت اینها را به توانایی در ایجاد و صلح مورد بررسی قرار داد.
- 304- حکومتی که در آن منابع عمومی و خصوصی به طور تنگاتنگ پیوند یافته باشند با بیشترین احتمال قادر به حفظ صلح خواهد بود که در پادشاهی اینگونه است.

- 305- حکمران هابز را کار و کردار و عملکرد او شاه می‌کند و نه ادعای مشروعیت
- 306- هابز: هیچ حقی طبیعی در مورد مالکیت وجود ندارد بلکه مالکیت بسته به اقتدار و صلاحدید حکمران است.
- 307- هابز ← بهترین راه جلوگیری از تفرقه‌های دینی در جامعه کلیسای دولتی است.
- 308- هابز پیشگام مکتب روشنناختی سیاست بود. آموزه هابز در فلسفه سودمندگرایی بتنام اثر گذاشت.
- 309- لاک قدرت سیاسی را حق گذاشتن قوانین با مجازات مرگ و ... برای جلوگیری از آسیب بیگانه در جهت خیر و صلاح عموم تعریف می‌کند.
- 310- لاک گفت همه انسانها از یک گوهرند و همه از استعدادها و قوای یکسانی برخوردارند. لاک انسان را عضو نظام اخلاقی و تابع قانون اخلاقی دانست.
- 311- وضع طبیعی لاک دو ویژگی داشت: 1- برابر کامل ← حقوق برابر 2- آزادی همگان ← قانون طبیعی
- 312- لاک منبع و منشأ تکلیف افراد بشر در مورد احترام به حقوق دیگران را قوانین طبیعی نامید.
- 313- به عقیده لاک وظیفه اصلی اقتدار حکومتی «تضمین حد اعلا رعایت قوانین طبیعی» است.
- 314- برای تشکیل جامعه مدنی انسانهای آزاد و برابر رضایت دارند از آزادی طبیعی خود در تفسیر، قضاوت و اجرای قانون طبیعی دست بردارند و اجتماعی را براساس رضایت به وجود آورند.
- 315- لاک گفت هر راه حلی که برای رفع عیب‌های وضع طبیعی در نظر باشد، تعیین کننده‌ی شکل حکومت است که در آن قوه مقننه برترین قدرت است. تشکیل حکومت به روش اعمال اقتدار قوه مقننه بستگی دارد.
- 316- اگر حکومتی قرار قیمومیت را نادیده گرفت می‌توان علیه آن انقلاب کرد و مردم تشخیص می‌دهند که نادیده گرفته شده یا نه
- 317- تعریف بدن از حاکمیت ← قدرت برتر بر شهروندان بدون محدودیت قانونی
- 318- لاک گفت در وضع طبیعی اموال مشترک بوده‌اند و در نتیجه کار انسان اموال طبیعی مشترک خصوصی می‌شوند.
- 319- مالکیت خصوصی به عقیده لاک حقی طبیعی است اما مشروط است به اینکه فقط به اندازه‌ی احتیاج و نیاز باشد. (اشاره به وضع طبیعی است.)
- 320- در وضع سیاسی حکومت از مالکیتی حفاظت می‌کند که از راه مشروع (حقوق طبیعی و کار) بوجود آمده باشد. با اختراع پول عده‌ای می‌توانند پول زیادی انباشت کنند و این نقض قانون طبیعی هم نیست.
- 321- لاک گفت در جوامعی که خوب مدیریت شوند تضادی بین وظایف کلیسا و حکومت بوجود نمی‌آید و اگر پیش آمد

فرد باید از هر کاری که غیرقانونی است خودداری کند.

322- لاک گفت حکومت تنها وقتی می‌تواند مدارای مذهبی را نادیده بگیرد که امنیت سیاسی ایجاد کند و لاغیر

323- چرخش از آموزه‌های ماتریالیستی به ایده آلیستی از ویژگی‌های اصلی فلسفه سده‌ی هجدهم در انگلستان است. روح درونی فلسفه سیاسی لاک برای سودمندی گزایی است.

324- روش منتسکیو برای دست یافتن به نتایج و تعمیم‌ها تجربی یا استقرایی بود و روش درست در بررسی عرفها و نهادها را روش تطبیقی و تاریخی دانست. علیرغم شباهت روش تاریخی - تطبیقی ارسطو و منتسکیو در جستجوی معنای واقعیتها و به ویژه موقعیتهای خاص بود.

325- منتسکیو ← قوانین در عام‌ترین معنا روابط ضروری ناشی از ماهیت موجودات است و بنابراین هر وجودی قوانین خاص خود را دارد.

326- قوانین طبیعی بر همه موجودات از جمله انسان حاکم است. در این قانون در مورد انسان معیاری برای عدالت است و برای زندگی اجتماعی قوانین موضوعه که لازم است باید بر پایه قوانین طبیعی باشد.

327- انسان وضع طبیعی منتسکیو ترسو و بزدل بود و اولین قانون در اینجا صلح بود (برخلاف هابز)

328- مونسکیو برخلاف هابز و لاک معتقد بود که اجتماع سیاسی طبیعی است اما انسانها وقتی در اجتماع سیاسی قرار بگیرند برابری وضع طبیعی را از دست می‌دهند و «حس ضعف و ترس خود» را از دست می‌دهند و جنگ جهت رسیدن به منافع آغاز می‌گردد. حال برای حفظ صلح سه نوع قانون لازم می‌گردد 1- قانون بین‌المللی 2- قانون سیاسی (حکومت گران با حکومت شوندگان) 3- قانون مدنی ← برای حاکم شدن بر روابط میان شهروندان

329- بهترین حکومت از نگاه منتسکیو حکومتی است که بیشترین هماهنگی را با طبیعت دارد.

330- منتسکیو 1- ماهیت حکومت‌ها ← شکل حکومت یا فرمانروایی (ساختار) 2- اصل حکومتها ← نیرویی محرک حکومتها ← قوانین بایستی با ایندو هماهنگ باشند.

شکل حکومتها از لحاظ ماهیت (ساختار) 1- پادشاهی ← اصل حاکم افتخار یا شرف است و قانون جای فضیلت را می‌گیرد. 2- جمهوری (1- Democratic) ← در جمهوری اصل حاکم فضیلت مردم است. (مردم خود را محدود می‌کنند)

2- Aristocric ← احتیاج به فضیلت کمتری دارد. 3- استبداد ← ترس

331- جدیدترین وظیفه قانونگذاران گذاشتن قوانینی است که با حکومت متناسب باشند و از آن پشتیبانی کنند. در حکومت دموکراسی یا جمهوری باید قوانین میهن دوستی آموزش یابد، در پادشاهی برتری منافع فردی و در استبدادی

- فرومایگی آموزش می‌یابد.
- 332- در آریستوکراسی میانه‌روی کلید ثابت است.
- 333- مونتسکیو معتقد بود وسعت سرزمین یک کشور با شکل حکومت آن رابطه اساسی دارد.
- 334- مونتسکیو گفت مهم‌ترین مزیت جمهوری این است که همراهی منافع فردی و عمومی را اجازه می‌دهد.
- 335- لرد آکتون «قدرت فاسد می‌کند و قدرت مطلق فاسدتر
- 336- بنیاد نظریه مونتسکیو تقسیم سه‌گانه وظایف حکومتی نیست بلکه توزیع قدرت میان مقامان حکومتی است.
- 337- اصل انتخاب نماینده فقط در مورد مجلس عوام کاربرد دارد و به مجلس آریستوکراتها
- 338- ولتر: توسعه مالکیت راه حل همه دشواری‌ها می‌دانست.
- 339- دیدرو برای بهبود زندگی انسان در جهان و پیروزی بر طبیعت خواهان استبداد روشنگرانه شد. او در نظریات خود ایستایی ایده آلیستی داشت.
- 340- روسو جامعه‌ی فاسد شده را ناشی از نهاد مالکیت خصوصی می‌دانست.
- 341- روسو در کتاب امیل بر تعلیم و تربیت کلیسا حمله کرد و رهیافتی ناتورالیستی برای طبیعت پیش نهاد. روسو در بخش از کتاب «امیل» گفت که فقط یک دین در جهان هست و آن دین طبیعی است که نیازی به واسطه ندارد و آشکار است.
- 342- روسو بیان داشت آزادی فرد و اقتدار دولت نه تنها ضد و نقیض نیستند بلکه اصول مکملی هستند.
- 343- روسو در گفتار اول اصول اساسی روشنگری را مورد حمله قرار داد. نقش علم و عقل در شناخت حقیقت محدود است و تنها می‌تواند جلوه‌های ظاهری چیزها را توضیح دهند. حقیقت را باید از راه گریزه، احساس، عاطفه و ایمان می‌توان به دست آورد. معیار درست معیار انسان طبیعی است.
- 344- هدف روسو از توضیح وضع طبیعی آن است که انسان خود را آن طور که طبیعت آفریده است ببیند.
- 345- دو نوع نابرابری 1- طبیعی ← فقط در وضع طبیعی همین بود. 2- اخلاقی یا سیاسی ← در وضع طبیعی نبود و در وضع مدنی به وجود آمد.
- 346- در وضع طبیعی به دلیل تأثیرات تعدیل‌کننده‌ی دو نیروی خودخواهی و صیانت از نفس و کمک به هم‌نوعان صلح بر وضع حاکم است اما بشر از صلح کمال جویی آرزوی اصلی انسانهاست و این کمال‌پذیری مستلزم اجتماع است و این معاشرت موجب رقابت و نابرابری شد.
- انسان معصومیت خود را از دست یافت در جامعه بخت کمال اخلاقی یافت. حال آنچه موجب انتقال از این اجتماع به

جامعه سیاسی شد که در آنجا اساساً اخلاق از بین رفت دو علت داشت: 1- افزایش جمعیت 2- پیدایی مالکیت چون در جامعه مدنی بر سر اموال جنگ در گرفت ثروتمندان کوشیدند راهی برای حفظ خود بیابند و آن ایجاد جامعه‌ی مدنی بود با قوانین برای حفظ مالکیت خصوصی و حتی در این راه نیروی معترضین را به خدمت گرفتند و این ریشه جامعه‌ی مدنی است و تنها راه نجات ایجاد جامعه‌ای نو است که در رساله‌ی اقتصاد سیاسی به آن پرداخت.

347- انسان وقتی شهروند خوبی است که فرد در اراده‌ی خود را تابع اراده‌ی اجتماع کند.

348- روسو بنیاد دولت تنواره (ارگانیک) خود را در اقتصاد سیاسی گذاشت و بر پایه‌ی آن نظریه سیاسی خود را در قرار اجتماعی پرداخت.

349- روسو گفت حقوق انسان طبیعی نیست بلکه اجتماعی است و انسان بیرون از اجتماع هیچ است و حقوقی نداشت.

350- روسو جامعه را از راه قرار اجتماعی همه با هم درست کرد که بدون از دست رفتن آزادی امنیت تأمین می‌گردد. وضع طبیعی جامعه‌ای نابرابر است اما وضع مدنی انسانها طبق قانون است که در برابر قانون برابرند. حال در این جامعه یک شخص عمده‌ای وجود دارد که در نقش انفعالی به نام «دولت» و در نقش فعال به نام «حکمران» شناخته می‌شود. افراد هم 1- شهروند 2- تبعه‌اند.

351- اراده عمومی بیان فکر عمومی است. اراده عمومی آگاهی عمومی به خیر عمومی است. 1- هدف آن خیر عمومی است 2- اراده‌ی عمومی از همه است و برای همه است.

352- اراده عمومی چیزی نیست که از بیرون بتوان به صورت قانون در آورد بلکه بعنوان واقعیتی «هنجاری- ایستاری اخلاقی» در قلبهای شهروندان وجود دارد.

353- مفهوم اراده عمومی با وجود ابهام پیشگام ایده‌آلیسم جدید در تفکر سیاسی شد. روسو و اراده‌ی عمومی تکلیف سیاسی را از حالتی حقوقی به حالتی اخلاقی تغییر داد.

354- هر دولتی که بر طبق اراده عمومی حکمران باشد آن حکومت جمهوری است.

355- در نظر روسو حکومت فقط کارگذار مردم است و فقط اجرایی است. (نه قضایی یا مقننه)

356- روسو گفت شکل حکومت را میزان جمعیت تعیین می‌کند. 1- پرجمعیت استبداد ممکن نیست. 2- کم جمعیت: حکومت تیرانی

357- شکل حکومتها 1- پادشاهی 2- آریستوکراسی (1- موروثی 2- انتخابی (بهترین آریستوکراسی) 3- طبیعی) 3- دموکراسی 4- مختلط

- 358- قوه قانونگذاری در اختیار شهروندان با اراده عمومی است و این افراد با اراده‌ی عمومی وظیفه اعمال نظارت بر قوه مجریه را دارا است.
- 359- روسو به جای تفکیک قوا از تقسیم وظایف قوا سخن گفت. کوشش قانونگذاری باید در جهت دو هدف آزادی - برابری باشد.
- 360- روسو پیش‌بینی کرد نابرابری‌های افراطی اجتماعی سبب نارضایتی‌های سیاسی خواهد شد و سراسر ساختار تمدن را نابود کرد.
- 361- آزادی انسان در تبعیت از اراده عمومی و تبعیت از معیارهای عالی اخلاقی است.
- 362- هدف نهایی دولت تأمین نیازهای معنوی انسان و سعادت‌مند کردن اوست. او گفت سعادت واقعی در خیر عمومی است.
- 363- روسو در بررسی دین‌ها سه دین را شناخت: 1- دین انسانی ← مسیحیت اصیل (حقوق الهی طبیعی) 2- دین شهروندی ← حقوق مدنی یا حقوق موضوعه 3- دین دو گانه انگار یا کشیشی. روسو خود پیش‌بینی کرد دینی به وجود آید که همگان به آن عمل کنند و هرکس آن را نادیده بگیرد مجازات گردد او نام این دین را دین مدنی یا دولتی گذاشت.
- 364- مالکیت باید تحت کنترل اراده عمومی یا دولت باشد و خواهان برابری بود.
- 365- روسو از اصل برابری اقتصادی جانبداری کرد. زیرا آن را برای انجام وظیفه درست دولت آرمانی ضروری می‌دانست.
- 366- رومان‌تیسسیسم به واسطه نوشته‌های روسو با سیاست مرتبط شد.
- 367- رومان‌تیسسیسم در آخرهای سده هجدهم در حوزه‌ی فلسفه اجتماعی و تاریخی در برابر خردگرایی جنبش روشنگری پدیدار شد و در نتیجه آن فلسفه تاریخ به سنت‌گرایی متمایل شد. اینها می‌گفتند تکامل سیری تدریجی و ناآگاه دارد و هر فرهنگ عملی هویت و تکامل خاص خود دارد.
- 368- رومان‌تیسسیسم به نوعی قدرگرایی سیاسی انجامید و از آن هم فلسفه آرامش‌گرایی پدید آمد که با نظریه‌ی عمل اقتصادی گسه‌فر سازگار بود.
- 369- هیوم ← عقل نمی‌تواند وجود واقعیتها یا ارزشها (اصول قانون طبیعی) را ثابت کند. ارزشهای بشر را احساسات یا هیجانات بشر تعیین می‌کنند «عقل برده احساس است» احساس سبب جنبش انسان است 2- غریزی ← هنگام تولد 2- عرضی ← در اثر تجربه ← متضمن رنج و شادمان
- 370- دولت و یا اصول اخلاقی به سودمند بودن آنها بستگی دارد.
- 371- هیوم معتقد بود جامعه سیاسی در نتیجه جنگ بوجود آمد اما در نتیجه زور پایدار نمی‌ماند بلکه عامل بقای

- حکومت سودمند بودن آن و افکار عمومی است. هیوم دولت را ناشی از نیاز اجتماعی دانست.
- 372- هیوم پادشاهی را برتر می‌دانست. هیوم نظر هرینگتون را پذیرفت که شکل حکومتها بستگی به توزیع مالکیت دارد.
- 373- حکومت بدان علت ضروری است که نهادی سودمند در حفظ ثبات جامعه است و این پایه اطلاعات از آن است.
- 374- نظم اصلی اساسی فلسفه سیاسی «برک» بود. قانون اخلاقی خداوند بر جهان حاکم است. عقل سیاسی انسانها را به قبول آن اصول در رفتار اجتماعی رهبری می‌کند.
- 375- قانون اخلاقی حاکم بر جهان فقط از راه نهادهای جامعه‌ی مدنی به دست می‌آید و به طور مستقیم بر انسانها عمل نمی‌کند.
- 376- برک: رفاه فردی انسان به رفاه جامعه وابسته است و حقوقی که مردم در جامعه دارند اصلاً طبیعی نیست بلکه ناشی از قرارداد است.
- 377- حکومت که دستگاهی آفریده‌ی خرد انسانهاست برای برآوردن نیازهای آنهاست باید براساس سه اصل (1 شایستگی (2 مالکیت (3 تبار به وجود آید.
- 378- برک گفت «وظیفه حکومت نگهداری ثبات جامعه است و دارای ابزارهای «قدرت، مالکیت، دین و پیشداوری است.
- 379- اسمیت بعنوان پدر اقتصاد سیاسی شناخته شده است.
- 380- اسمیت عدالت را نخستین و اصلی‌ترین وظیفه دولت دانست.
- 381- اسمیت فلسفه جامعه‌ی بازرگانی را مناسبترین فلسفه دانست. و این جامعه را عالی‌ترین مرحله رشد تاریخی می‌داند.
- 382- وظیفه اصلی حکومت تأمین عدالت و امنیت مالکیت است.
- 383- معیاری که بایستی در روز آمد شدن قانون ثابت باشد سودمند بودن آن قانون است.
- 384- فرضیه‌ی «بنتام» همانند هابز این بود که نظریه‌ی واقع بین سیاسی باید به طبع بشر توجه کند.
- 385- خاستگاه و هدایتگر کارهای انسان «شادمانی و رنج
- 386- بنتام چهار سرچشمه برای رنجها و شادمانیها دید «1- طبیعی 2- اخلاقی یا عمومی 3- سیاسی 4- دینی
- 387- نظر بنتام بیشتر خردگرایانه است تا جمع‌گرایانه.
- 388- علیرغم نوع دوستی بنتام اما دموکرات نبود و عامه را بر حکومت بر خود توانا نمی‌دانست او دارای تمایل به حکومت با ماهیت معتدل نخبه‌گرا داشت.
- 389- بنتام گفت حکومت مسئول است و یگانه راه دانستن اینکه مسئولیت خود را انجام می‌دهد یا نه داشتن نظامی است که مبادله‌ی «مکرر و آسان» موضوع حکومتگران و حکومت شونده‌گان را تسهیل می‌کند.

- 390- بنتام اندیشید باید حکومتی ایجاد شود که در آن شادمانی حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان منطبق باشد. او گفت بهترین راه حل برپا کردن حکومت نمایندگی است. (دموکراسی اکثریت)
- 391- بنتام معتقد بود مالکیت طبیعی وجود ندارد و مالکیت به کل آفریده‌ی قانون است.
- 392- «جان استوارت میل» گفت حکومت دموکراسی تا آن حد که «آزادی فرد» را تأمین می‌کند مفهوم ارزشمندی است و بهترین شکل حکومت است و این به پیشرفت انسان (و نه شادمانی بنتام) کمک می‌کند. میل بیان داشت که شادمانیهای پست‌تر و برتر هم وجود دارند که او بین این دو تمایز قایل شد.
- 393- راه حل میل جهت حفاظت از فردگرایی نظام نمایندگی بود که سه سطح داشت 1- مردم 2- نمایندگان انتخابی مردم 3- هیئت سیاستگذار ← هیئت سیاستگذار فقط می‌تواند پیشنهاد تصویب قانون به نمایندگان مردم بدهد.
- 394- میل گفت برای جلوگیری از ایجاد تمرکز قدرت باید مانع تشکیل حزب اکثریت شد و این کار را می‌توان از راه سازمان دادن حزب سوم انجام داد. که توازن قدرت را میان دو حزب برقرار می‌کند.
- 395- برای جلوگیری از تمرکز قدرت دومین راه حل احتیاط آمیز برقراری نظام نمایندگی متناسب است که جهت امکان تبدیل اقلیت به اکثریت مناسب است.
- 396- میل نوع مطلوب یک حکومت را نظام نمایندگی دانست.
- 397- تنها معیاری که افراد یا حکومت حق دارند در آزادی عمل دیگران مداخله کنند حفاظت و دفاع از نفس است. او اصل «خطر روشن و حاضر» را پذیرفت.
- 398- میل کتاب اسارت زنان را برای مبارزه در راه تأمین حقوق زنان نوشت. میل گفت طبع زنان میراث سده‌ها اسارت و فقدان فرصت بوده است.
- 399- میل آزادی را نه تنها وسیله شادمانی بلکه هدفی در خود دانست. بنتام گرایان خواهان اجتماعی شادمان اما میل خواهان اجتماعی اخلاقی بود.
- 400- اندیشه عقل‌گرایی و فردگرایی در سده‌ی هفدهم و هجدهم شکوفا شدند پایه‌های فلسفی انقلاب فرانسه را فراهم کردند.
- 401- کانت که بر اندیشه‌های روسو، منتسکیو تأکید می‌کرد معتقد بود که هیچ‌گونه حق انقلاب وجود ندارد و دولت نتیجه‌ی رشد تکامل تاریخی است.
- 402- نظریه ایده‌آلیستی و بعدها نظریه مارکسیسم در واکنش علیه فردگرایی افراطی پدیدار شده‌اند.
- 403- مهم‌ترین ویژگی نوشته‌های کانت آن است که در آنها اخلاق بر سیاست حاکم است.

- 404- کل تحلیل فلسفه‌ی سیاسی کانت مبتنی بر آموزه‌ی «وظیفه واجب قطعی» اوست.
- 405- کانت: تاریخ ثبت و تحول شخصیت انسان است. تحول شخصیت چیزی نیست مگر پیشرفت تاریخی در زمان
- 406- کانت هم از نیازمندی به اقتدار سیاسی سخن گفت و نظریه‌ی قرار اجتماعی را پذیرفت. کانت گفت افراد آزادی بیرونی و وحشیانه خود را واگذاری می‌کنند و در عوض آزادی قانونی کامل را پس بگیرند. او گفت دولت کارگزاری خوب است که وظیفه اخلاقی کردن جامعه را دارد و باید شرایط بیرونی مطلوب را برای ایجاد زندگی خوب فراهم کند.
- 407- کانت بر آن بود که قانون باید عام و کلی باشد و قانون حقیقی آن است که با الزامات تعیین شده‌ی اراده‌ی عقلانی هماهنگ با اصول پیشین باشد.
- 408- کانت در شکل‌های حکومت از مونتسکیو تقلید کرد 1- اتوکراسی 2- آریستوکراسی 3- دموکراسی خاستگاه دولت رضایت نیست و وظیفه‌ی مردم فقط اطاعت است و حقی ندارند.
- 409- کانت گفت اراده عمومی ممکن است در یک شخص تجسم یابد و توسط او نمایندگی شود. اندیشه سیاسی کانت درباره فردگرایی و حکومت ترکیبی از فردگرایی و ایده‌آلیسم است.
- 410- کانت گفت مالکیت خصوصی ضروری است و البته طبیعی نیست. بلکه حقی اشتقاقی است که حکمران و ارباب باید آن را بدهد.
- 411- کانت با تعاونیها، اصناف و کلیسا موافق نبود و گفت دولت باید اقتدار مطلق در حوزه قلمرو خود داشته باشد.
- 412- ریشه اندیشه‌ی سیاسی هگل در فلسفه تاریخ اوست. او با عقلگرایان موافق نبود و با به دست گرفتن سرنوشت انسان به دست خود موافق نبود.
- 413- هگل: تاریخ یک الگو دارد و آن را «ایده» می‌نامند. که آفریده خداست و در معنا همان عقل است و همین عقل خداوندی یا ایده تا در تاریخ به تکامل خود نرسد در کلیت خود نشان نمی‌دهد.
- 414- هگل گفت عقل تاریخ انسان است و در هر دوره‌ای که بالاتر از مرحله پیشین است بیشتر شناخته می‌شود و آزادی انسان در همراهی و پیروی از ایده است. آزادی کامل هنگامی میسر است که هم ایده را بشناسند و طبق عقل زندگی کنند.
- 415- هگل گفت شناختن ایده یا روح جهان از عملکرد دیالکتیک برمی‌آید و نیروی حرکت دهنده ایده دیالکتیک است. و حتی انسانها نمی‌توانند کنترلش کنند چون خود زیر تأثیر دیالکتیک‌اند. تاریخ پیوسته انسانها را به عملی شدن نهایی آزاد هدایت می‌کند. این ایده در هر دوره در یک «اندیشه» با تز پدیدار می‌شود.
- 416- رابطه بین تز و آنتی‌تز تضاد است. پیشرفت نتیجه این کشاکش است. هر دور پیدایش سنتز مرحله‌ای بالاتر در

پیشرفت تاریخی عقل است.

- 417- چون ایده در فرهنگ و تمدن جلوه می‌کند هیچ فرهنگی از تغییر بی‌نصیب نیست.
- 418- همه تجلیات وجودی (نهادهای - تمدن و ...) همگی تجلیات ایده در تاریخ هستند اما ایده برای پیش رفتن نیاز به وسیله‌ای دارد و دولت‌ها به وسیله پیشرفت ایده در تاریخ‌اند. دولت‌ها تجلیات مادی ایده‌اند و دولت‌ها تدبیر خدا برای کمال‌تدریجی شده است. باید دولت قدرت عقل است که فوراً به صورت اراده بالفعل می‌کند.
- وضع موجود تا زمانی حفظ می‌گردد و مقدس است که با ایده هماهنگ باشد. فرد باید در خدمات دولت باشد.
- 419- هگل گفت هدف و مقصود انسان بوجود آوردن آزادی است. آزادی انسان شناختن ایده و پیروی از آن و در عمل به معنای پیروی از دولت است.
- 420- جهان با ایده برای دستیابی به آزادی از سه عنصر مشرق زمین ← یونانی ← رومی گذشته و اینکه در آستانه عصر آلمانی قرار دارد.
- 421- خانواده، جامعه مدنی و دولت سه پایه هگلی‌اند. انسان در خانواده مهر، محبت، و در جامعه مدنی موجودی اقتصادی است دولت آندو دیگر را در خود دارد. فقط دولت بطور کامل عقلی و اخلاقی است. خانواده وحدت، جامعه مدنی جزء و دولت کل نامیده می‌شود.
- 422- آزادی کامل و واقعی فرد در پیروی داوطلبانه فرد از دولت است. (نماد ایده) اما این آگاهی می‌خواهد و تا رسیدن به این آگاهی باید او را مجبور کرد که آزاد باشد.
- 423- هگل آزادی فردگرایانه را رد کرد و آزادی را صفت عضویت در دولت دانست.
- 424- هگل نظر اصلاح شده مونتسکیو را مفید دانست اما گفت نباید عمیق شود و باید وحدتی باشد. او قوا را به سه قوه قانونگذاری، اجرایی و پادشاهی تقسیم کرد که این دو زیر نظارت قوه پادشاهی هستند. او پادشاهی را بهترین شکل دانست و گفت در واقع دولت حکمران است و حاکمیت دارد و پادشاه تجسم شخصی این حاکمیت است. دولت کاملاً عقلانی پس دولت پادشاهی مبتنی بر قانون اساسی است.
- 424- هگل گفت قوانین اصول عام فعالیت دولت را تعیین می‌کنند.
- 425- هگل آشکارا اتوریتاریسم را مطلوب دانست و نه توتالیتراریسم را
- 426- کنت در تقسیم‌بندی علوم گفت جامعه‌شناسی بستگی زیادی با زیست‌شناسی دارد.
- 427- به عقیده کنت، ترقی و پیشرفت اجتماعی با نظارت روزافزون انسان بر محیط طبیعی و اجتماعی ملازم است و به

سه شکل عقلی، مادی، اخلاقی انجام می‌شود. پیشرفت عقلی نمایانگر، مراحل سه گانه است، پیشرفت مادی ← سلطه‌جویی ← دفاع و سازندگی و پیشرفت اخلاقی دربرگیرنده‌ی زندگی انسان در خانواده، دولت و در مجموعه‌ی نژاد بشر است. سه مرحله تاریخی ← 1- کلامی ← نظامی 2- فراطبیعی و قانونی 3- علمی - صنعتی

428- کنت جامعه‌شناسی را از علوم سیاست جدا نکرد و آن را مرحله کمال علم سیاست دانست و نظر داد که علم

سیاست آن بخشی از جامعه‌شناسی است که به تاریخ دولت می‌پردازد و اندیشه و عمل مربوط به سازمان اجتماعی را بررسی کرد.

در تاریخ بشر: 1- عاطفه ← عامل محرک 2- کردار ← عامل پیشرفت 3- عقل ← هدایت کننده
429- کنت موضوع خاستگاه جامعه و دولت را با روش تحلیلی و تاریخی مطرح کرد و دولت را امری طبیعی دانست هرچند تأکید کرد که «اساس هر جامعه توافق اذهان است.»

430- کنت معتقد بود جامعه در اثر تقسیم کار به دسته فرادست و فرودست تقسیم می‌شود.

431- کنت نظر ارسطو در مورد همکاری و نظر هابز در مورد زور برای جامعه را در هم آمیخت اما گذشته از زور سه عامل دیگر را برای قدرت سیاسی ضروری دانست: 1- رهبری عقلی 2- کیفر اخلاقی 3- نظارت اجتماعی ← در پرتو دین انسانیت

432- کنت معتقد بود نظام سیاسی هر گروهی بازتاب آن مرحله از تبیین جهان است که آن گروه در هر عصری پذیرفته است.

433- ایستار کنت نسبت به حکومت شکل دیوانسالاری و بوروکراتیک گرفت و در مورد ماهیت حکومت از دیکتاتوری بانکداران جانب‌داری کرد.

434- دولت آرمانی کنت بیانگر ترکیب پیچیده‌ای از رهیافت افلاطونی و اصول علمی است.

435- در جامعه اثباتی آرمانی کنت رهبری بر عهده‌ی بزرگان روحانی دین جدید و اومانستی و جامع‌شناسان است.

436- جامعه اثباتی او دارای حکومتی جامعه سالار است برخلاف اتوکراسی

قدرت عالی در این جامعه در دست سه بانکدار است که هر یک کشاورزی، صنعت تولید و تجارت را نظارت کند.

437- حاکمیت در نظر کنت منحصر به همکاری با حکومت است و دو مفهوم متفاوت را مطرح کرد: مفهوم سیاسی برای موردهای خاص مفهوم اخلاقی حاکمیت برای همه موارد.

438- برای کنت قدرت جنبه‌ی شخصی دارد. مالکیت خصوصی ضروری است اما تا هنگامی که مالکان به معنی دخل و تصرف در ثروت عمومی ندانند.

ریمون آرون به همین دلیل کنت رابینا بین لیبرالیسم و سوسیالیسم می‌داند.

439- ایده‌آلیسم انگلستان نام هگلیانیسم نو گرفت.

440- گرین از سنت لیبرالیستی سده نوزدهم بازبینی ایده‌آلیستی به عمل آورد. گرین معتقد بود وظیفه واقعی حکومت حفظ وضع و حال زندگی به صورتی است که در آن اخلاقی بودن ممکن باشد. گرین نوعی رابطه‌ی ارگانیک بین فرد و جامعه را مورد تأکید قرار داد و فرد را از لحاظ موجودیت اجتماعی آن بررسی کرد.

441- گرین به این نتیجه رسید که پایه‌های اقتدار سیاسی در آگاهی‌های انسان است.

442- گرین همانند هگل معتقد بود که آزادی مثبت فقط در همراهی و اطاعت از دولت قابل تحقق است.

443- منظور گرین از اراده‌ی عمومی آگاهی مشترک بر خیر عمومی است و جامعه از قرار اجتماعی آغاز نمی‌گردد. بلکه ریشه در تمایل انسان به خیر عمومی دارد.

444- گرین معتقد بود که خصلت فعالیت دولت هم دارای جنبه‌ی مشخص و همه مثبت است. دولت باید موانع بر سر راه زندگی را بردارد و سه شر مهم اجتماعی - شراب‌خواری - فقر - نادانی - را ریشه کن کند.

445- گرین مالکیت را ایده‌آلیز کرد و در زمره‌ی محافظه کاران نظام اقتصادی سرمایه‌داری قرار گرفت.

446- گرین همانند کانت بر صلح جهانی از راه یک مجمع جهانی تأکید کرد ولی در صورت مجبور شدن جنگ را به عنوان «ظلم ضرور» روا داشت.

نکات کلیدی اندیشه سیاسی در اسلام و ایران

447- فارابی نخستین اندیشمند اسلامی است که به تقسیم‌بندی دستگاه علم در دوره میانه پرداخت و هدف او صرفاً شمارش تک تک علوم مشهور زمان خود بوده است.

448- سخن خواجه نظام‌الملک در باب فره ایزدی و یا سلطنت به رغم تشابهات مفردات آن با اندیشه ایران‌شهری، در گسست با شاهی آرمانی، و بر مبنای اندیشه‌های کلاس ابوالحسن اشعری است که در دوره میانه تفکر او مسلط بوده و خواجه خود از مدافعان مصمم آن بوده است.

449- تمدن اسلامی دانش محور است به ویژه «دانش علمی» و همه مذاهب اسلامی بر «علم و دانش» به عنوان شرط اساسی حاکم در تمدن اسلامی اجماع دارند.

450- خواجه نصیر «ریاست عظیمی» در مدینه فاضله را به چهار نوع تقسیم می‌کند. 1- ملک علی‌الاطلاق یا ریاست حکمت 2- ریاست فاضل 3- ریاست سنت 4- ریاست اصحاب سنت

خواجه نصیر به تناسب جدایی یا اجتماع دانش با شرایط حاکم جامعه که مهترین آن‌ها را دانش تعقل، خطابه و قوه جهاد می‌داند ریاست عظیمی را به این دسته تقسیم می‌کند. و دولت اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) دورانی از فرمانروایی را تجربه کرده که به لحاظ اجتماع یا تفرق شرایط به دو گونه‌ی خلافت واقعی تقسیم شده است. ریاست سنت ضیافت واقعی است.

451- ابن فراء در تحلیل شرایط خلیفه تمام شروط قاضی از جمله علم را لازمه تصدی خلافت می‌داند.

452- ماوردی امامت از حقوق عامه مشترک بین حق الله و حق الناس می‌داند که با صرف استقرار، مشروعیت نمی‌یابد و انحراف از شرایط تعیین شده مجاز نیست.

453- ماوردی حتی برای وزرای تفویض (استیلا) همه قائل به شرط دانش بود که همه شرایط امام را بجز نسبت قریشی باید داشته باشد.

454- نظریه ولایت فقیهان به طور بنیادی بر نقش دانش در تصدی و مشروعیت حکومت در دوره غیبت استوار است.

455- کاشف الغطاء به علم برای حاکم تأکید کرد و برای اولین بار به بررسی این امر به عنوان یک پرسش فقهی پرداخت.

456- کاشف الغطاء برخلاف قدمای شیعه ملازمه دانش و قدرت را درهم شکسته و ولایت مستند بر دانش را مطرح ساخت.

- 457- غزالی سیاست را اشرف اصول صناعات می‌داند که جهان را بی آن قوامی نیست.
- 458- ریاست عالی پیامبر «ریاست سنت چهار خلیفه اول» ریاست اصحاب سنت بعد از این چهار خلیفه که در این دوران مناصب پیامبر میان آنان پراکنده شده است.
- 459- غزالی بعد از سیاست انبیاء سیاست علما را اشرف سیاست می‌دادند.
- 460- بنیاد نظری دوگانگی در عین حال همکاری سلاطین و علما که توسط غزالی تأسیس شده بود، مبنای رابطه داس قدرت در بخش عمده‌ای از تفکر سیاسی شیعه شد.
- 461- سید جعفر کشفی این دوگانگی بین دین (علما) و سلاطین را می‌پذیرد و بیان می‌دارد این دو منصب امام هستند و این دو نفر نایب اویند اما در نهایت کشفی رتبه علما را مقدم می‌داند و به عبارتی علم را مقدم بر عمل می‌داند. و البته نشر علم و دین بسته به سیف حکمران است.
- 462- برخلاف کشفی خود غزالی سیاست ملوک و خلفاء را در مرتبه‌ی دوم به بعد از انبیاء و سپس سیاست علماء را در مرتبه سوم ذکر می‌کند و در واقع غزالی متمایل به تقدم قدرت اراده بر دانش است.
- 463- جاحظ از جمله اندیشمندانی است که عقل و معرفت را با نیازهای بشر متصل می‌کند او عقل را تابع قدرت و اطاعت دانسته و دانش را نتیجه عقلانیت می‌داند. جاحظ با تقلید از اشرس بیان می‌دارد که انسان‌ها هیچ کاری جز اراده انجام نمی‌دهند و تقدم را به اراده می‌دهد جاحظ همه دانش‌ها را اضطراری می‌داند و منظور از آن عدم مداخله اراده در شناخت اشیاء و افعال است.
- 464- علیرغم آنکه ابن خلدون اراده انسان را در امتداد اراده خدا می‌داند. اما در قیاس اراده آدمی در زمین به اراده خدا در جهان اراده انسان را مطلق می‌داند و مبنای تمام تحولات و ظهور دانش‌ها را اراده انسان می‌داند.
- 465- ابن خلدون توضیح می‌دهد که با فرو خشکیدن عمران که خود نتیجه ضعف قدرت و افول عصبیت است فعالیت علمی و رواج دانش نیز به صعود می‌گراید.
- دانش → عمران → قدرت → عصبیت
- 466- ابن خلدون تربت دانش بر عمران و از طریق آن بر قدرت و عصبیت را از اسرار الهی می‌داند که اختصاص به دانش خاص و تمدن اسلامی ندارد.
- 467- ابن خلدون همانند فوکو، دانش عقلانیت و به طور کلی تاریخ زمان را کاملاً ناحیه‌ای می‌داند.
- 468- ابن خلدون عصبیت را همانند مزاج در موجود زنده می‌داند که برای پیشرفت ناگزیر یکی از عناصر بر دیگران

- غلبه کند و در دوران رشد عرب نیز به ناچار یکی بایست تسلط می‌یافت و آن قریش بود.
- 469- وحی اسلامی و میراث قبیله دو عامل اساسی در جریان قدرت در دولت مدینه بود.
- 470- استراتژی عمده حضرت رسول (ص) در مکه عدم تعرض بر ساختار قبیله و استفاده از سنن و عرف قبایل در گسترش ایمان جدید بود.
- 471- نخستین مؤمنان را دو دسته از افرادی تشکیل می‌دادند که مرکب از جوانان مکه و ضعفای مردم بودند.
- 472- تشکیل امت اسلامی در مدینه الرسول نه تنها ساختار قبیله را لغو نمی‌کند بلکه قبیله را درون امت قرار می‌دهد و از انرژی آن بهره می‌گیرد. اساساً گسترش اسلام بر مدار قبیله بود.
- 473- ساختار قبیله شیخ- شرفا - اعضای عادی → ساختار قبیله امت اسلامی → پیامبر(ص) - محابه - مسلمانان عادی ساختار قبیله: 1- شیخ 2- شرفا (ساختار قبیله امت اسلامی 1- پیامبر(ص) 2- صحابه 3- مسلمانان عادی) اعضای عادی صحابه به نقش شرفا را دارند و بعد از رحلت پیامبر(ص) نقش مهمی یافتند. شرفا کارکردهایی چون جامعه مدنی در اصطلاح امروز داشتند.
- افکار عمومی تقریباً بر محور صحابه دور می‌زد.
- 474- علیرغم کمک ساختار قبیله در گسترش اسلام اما بعد از رحلت پیامبر باعث شد تا ذهن ناخودآگاه قبیله متون و نصوص را بر اساس قبیله تفسیر کند و دوباره اسلام در چارچوب محدود قبیله بیفتد و تفسیرهای صحابه بیشتر قبیله‌ای شد و درخت تنومند اقتدارگرایی سره‌های میانه را سبب گردید.
- 475- مهمترین ویژگی سقیفه استدلال حاضرین بر احادیث پیامبر و تفسیر آن‌ها در جهت شایستگی خود برای جانشین است.
- 476- ابن خلدون توضیح می‌دهد که روابط قدرت در جامعه صدر اسلام مبتنی بر دین بود و چنین نظامی خلافت بود، اما به تدریج عصبیت و شمشیر جایگزین دین شد و به تدریج به سمت سنن قبل از اسلام و پادشاهی، رهنمون شد در اثر ضعیف شدن انگیزه‌های دینی.

- 477- ابن خلدون می‌گوید که دولت بنی‌امیه در نظام سلطنت و کشورداری خود از الگوی دولت ایرانی تقلید کرد، در تحلیل خلدونی بنی‌امیه در مرحله شهر نشینی یا دوران باز سازی بودند.
- 478- خلافت اموی اولین سلسله خلفا در جامعه اسلامی است و روش ولایتعهدی الگوی غالب تعیین 14 خلیفه اموی بود البته ولایتعهدی با عنوان قبلاً در میان اعراب و قریش هم بود.
- 479- ابن خلدون با این اندیشه که در برگزیدن ولیعهد توجه به آراء تمایلات قوی ضروری است اصرار معاویه ولایتعهدی یزید را ناشی از تحولات دولت و ظهور مجدد عصبیت قومی می‌داند. ابن خلدون می‌گوید موضوع عصبیت در ولایتعهدی ملحوظ است که باعث اجتماع و اتحاد می‌گردد اما باید دانست عنصر ولایتعهدی باعث فروپاشی امویان از درون شد.
- 480- معاویه مردم را در قدرت وارد نساخت بلکه آن‌ها را فقط در ثمره‌ی قدرت سهمی می‌داد.
- 481- دولت بنی‌امیه از لحاظ مالی دولتی متکی بر جزیه و خراج و به لحاظ سیاسی عرب‌گرایی نژادی را تعقیب می‌کرد.
- 482- با سقوط بنی‌امیه در 656 و به قدرت رسیدن عباسیان خلافت اسلامی در نتیجه به دو قسمت تقسیم شده: بنی‌امیه (اندلس) و بنی‌هاشم بعد از مدتی بنی‌هاشم نیز تجزیه شده علویان در مصر حکومت فاطمی را بنیان گذاشتند. عباسیان حکومتشان به دو دوره‌ی خلافت واقعی و خلافت اسمی (خواجه نصیر) تقسیم می‌گردد.
- 483- ابن طقطقی اشاره می‌کند که عباسیان برای نخستین بار در تاریخ اسلام، برای دفاع از خود قلم و دانش را جایگزین شمشیر کردند و در این احوال علوم همه شکوفا شدند. عباسیان برای رویارویی با بنی‌امیه تأکید فراوانی بر مسلمانان غیرعرب داشتند و سلطه استیلای عرب از میان رفت.
- 484- امویان بر تغلب و جبر الهی در مشروعیت خود تأکید داشتند، ولی عباسیان برای نخستین بار و به احتمال بسیار با الهام از ایرانیان علاوه بر «نص» که شیعیان معتقدند، بر عنصر «وراثت» در خلافت تأکید نمودند. و همین وراثت بود که آنها در نظر ایرانیان شایسته خلافت می‌کرد.
- 485- دولت عباسی علیرغم آرمان برابری طلبانه خود در سراسر جامعه اسلامی، در عمل به دو نیروی خراسان و اعراب یعنی تبار کوفه متکی بود. هرچند به دلیل ترس از عنصر ایرانی در نهایت به اعراب برتری دادند.

486- مسئله قومیت عرب/ایرانی معمای عباسیان بود و این بتدریج به صورت سیکلی تکرار می‌شد، مأمون به تدریج با سیاست مذهبی به جای منازعات قومی تأکید کرد و موفق شد اما خلفای بعد از وی گرفتار بودند و حتی برای فرار از تسلط عنصر ایرانی به نیروهای ترک ماوراءالنهر پناه بردند. اما حضور غلامان ترک در دربار عباسی در واقع شروع خلافت اسمی عباسیان است.

487- ساخت قدرت عباسی عبارت بود از (عمودی) خلیفه ← خواص ← عامه. خلیفه مشروعیت خود را از وراثت و نص می‌گرفت و خلافت را حق الهی خود می‌دانست و این را اکثراً پذیرفته بودند و حتی امیران مستقل تا آخر سعی در بر کناری خلیفه نمودند و با اذن تأیید و مشروعیت می‌گرفتند و رقابتهای سیاسی تنها در عرصه خواص بود.

488- خلافت عباسی در شرایط فقدان وجه مشترک بین ملیت‌های رقیب، دست به دست شد و بویژه هنگامی که سپاه جدید ترک به همکاری با خلفا موافقت در امپراتوری دوم عباسیان شکل گرفت و نهاد وزارت که از عهد اول تأسیس گشته بود اما در این دوره گسترش اهمیت فراوان یافت.

489- امیران استیلا همانند وزیر تفویض بودند اما از حیث شمول ولایت محدود (ولایت عام و خاص) داشتند اینها ریشه سلطنت‌های اسلامی هستند.

490- سامانیان و آل بویه آن چیزی را در تاریخ جهان اسلام پدید آوردند که برخی آن را «میان پرده ایرانی» نامیده‌اند یعنی حکومت در فاصله سیاست اعراب که تا قرن چهارم ادامه داشت. و سلطه ترک‌ها که در قرن پنجم آغاز شد.

491- به تدریج فقه‌های دروه میانه جهت مصلحت اتحاد اسلامی اطاعت از امرای استیلا (سلاطین) را واجب می‌داند و به این ترتیب به تدریج اقتدارگرایی در اندیشه زاده می‌شود. بدلیل ترس از هرج و مرج و بی‌نظمی بسیاریس اقتدارگرایی را در عمل و نظر پذیرفتند. (ابن ازرق) (ابن جماعه) (ماوردی) (طرطوشی) (ابن فراء) اندیشمندان شیعه نیز در دوران میانه و اخیر بودن اطلاع از اندیشه‌های فوق اما لزوم وجود سلطان را متذکر شده‌اند.

492- میرزای قمی نیز سلطان را ظل اله و سایر خدا و همانند ابن جماعه هم آن به جائر و عادل تقسیم می‌کند. و مردم نباید در هر حال از قید سلطان برهند چون حتی ظلم سلطان از جهت امتحان است.

493- اندیشمندان سنی در میانه از جمله غزالی، تأکید دارند که شرط عدالت نیز در صورت تعارض با اصل سلطنت ساقط می‌شود.

494- ابن ازرق به اقتضای ابن خلدون تحول دولت اسلامی را در سه مرحله: 1- خلافت 2- امتزاج خلافت و سلطنت 3-

- 495- ویژگیهای متمایزکننده سلطنت اسلامی: 1- زور و غلبه 2- شریعت پناهی 3- ویژگی تقدیرگرایانه
- 496- ماوردی اسلام را اساس سلطنت می‌داند که با اهمال در حفظ آن، لاجرم دستگاه سلطانی نیز فرو می‌باشد. ماوردی دین و سلطنت را همانند الگوی ایران توأمان می‌داند. حتی خنجی نخستین وظایف و واجب سلطان حفظ دین می‌داند و این ابنیه چیده اندیشه درون میانه است.
- 497- دوره میانه و از جمله خنجی عدالت را همان اجرای شرع اسلام می‌داند و سلطان چون کامل نیست باید با علی در پیوند و رابطه باشد و این ضرورت و همکاری شمشیر و قلم دورکن اندیشه سیاسی دوره میانه است. میرزای قمی نیز دقیقاً بر همکاری شمشیر و قلم (سلطان و روحانی) تأکید دارد. و از احتیاج این دو رابطه متقابل این دو صحبت می‌کند.
- 498- شیخ فضل اله نوری نیز همانند میرزای قمی این دو را مکمل و متمم یکدیگر می‌داند که بنای نظم اسلامی بر این دو استوار است.
- 499- به هر حال سلطنت اسلامی بر بنیاد شریعت و اجرای احکام اسلامی استوار بود و قانون آنها شریعت اسلام بود لاغیر
- 500- میرزای همانند سایر اندیشمندان دوره میانه معتقد به تقدیرگرایی است. و معتقد است اصل پادشاهی به تقدیر الهی باشد اما پادشاهی را به دو دسته 1- استحقاقی 2- امتحانی تقسیم می‌کند. علمای اهل سنت این نوع تقدیرگرایی فراتر رفته‌اند. و پادشاهان را هم‌پای پیامبران دانسته‌اند مثلاً غزالی می‌گوید خدای تعالی از بنی آدم دو گروه را برگزید و این دو گروه را بر دیگران برتری داد. یکی پیغامبران و دیگر ملوک در اینجا سلطنت و قدرت نیاز بقای نوع بشر است مردم رمه‌ای ناتوان‌اند که محتاج سلطان جهت بهره‌برداری از دین هستند.
- 501- اقتدار وجه قالب اندیشه دوره میانه و سه ضلع این مثلث عبارتند از [قدرت (رعیت - دین)] در اینجا سلطنت و قدرت نیاز بقای نوع بشر است و مردم رمه‌ای ناتوان‌اند که محتاج سلطان جهت بهره‌برداری از دین هستند. ساخت قدرت دوره میانه سه بخش اما در صدر اسلام دو بخش بود (امت - وحی سنت) و مبتنی بر این فرض درباره‌ی مردم بود که خود می‌توانند با مراجعه به کتاب و سنت بدون حضور حتی پیامبر به حیات ادامه دهند اما اندیشه‌ی سده‌های میانه این ساختار را سه ضلعی کرد و سلطان را لازمه زندگی دانست و بهره‌برداری از دین بدون حضور سلطان میسر نبود و سلطان/قدرت واسطه بین رعیت و دین و حفظ آن بود. و اینگونه بود که براساس این ساختار سه ضلعی ماهیت اقتدار گرایانه اندیشه اسلامی زاده شد.
- 502- فارابی مجموعه فلسفه و فقه سیاسی را علم مدنی علم می‌نامد.
- 503- فقه اسلامی به لحاظ روش شناختی بر دو علم؛ زبان شناختی (علم السان) عربی و به ویژه اصول فقه قرار دارد.

504- عصر غیبت کبری (329) تا زمان شیخ طوسی (460 ه) عصر تدوین و تأسیس اصول فقه شیعی به همت شیخ مفید سید مرتضی علم الهی و شیخ الطائفه است.

505- فقه وقفه سیاسی اهل سنت مبتنی بر کاوشهای روش شناختی شافعی و تأملات معرفت شناختی ابولحسن اشعری است و این دو بنیاد دوگانه فقه سیاسی سنی در دوره میانه را شکل می‌دهند. (شافعی در عرصه فقه و اشعری در عرصه عقیده)

506- اصول فقه شافعی در تفسیر «نص اسلامی» اساساً بر زبان‌شناسی عرب استوار بود و سپس در چهار اصل کتاب، سنت، اجماع و قیاس تنظیم شده بود. او جدا از قرآن توانست عمل تاریخی صحابه (سنت) را همپای نص قرآن ارتقا دهد.

507- شافعی نخستین مؤسس عقلانیت فقهی توانست «اندیشه و سطیه» یا راه حل میانه‌ای میان عقل‌گرایی افراطی و نقل‌گرایی افراطی در تفسیر احکام اسلامی پیشنهاد کند و عقل را در دایره نص محصور نمود او با حذف استصال عقل، نص را در تمام دوران‌ها فرا گسترد. او به جای وضعیت «عدم مغایرت با شرع» گزاره «لزوم موافقت با نص و شرع» رد تأکید نمود و منبع همه احکام قرآن است.

508- ادريس شافعی فهم قرآن را در چارچوب زبان‌شناسی عرب و روایت قریش ممکن دانست جز با دانستن زبان عربی و فرهنگ عربی فهم آن ممکن نیست.

509- شافعی فهم قریش را بهترین فهم و سیاست قریش را لازمه دین درست می‌داند. او می‌گوید همه احکام سیاسی از «نص» منتج می‌شود. نص به دو بخش مصرح، غیرمصرح = زبان‌شناسی عرب، سنت [مصرع - غیرمصرع (زبان‌شناسی عرب - سنت)]

× بخش عمده‌ای از اجتهاد مورد نظر شافعی به تمرین و تخصص در زبان عرب اختصاص دارد.

اجماع برای معتبر ساختن و توفیق سنت لازم است.

510- نص قرآن مبنای فقه سیاسی است اما نص قرآن و حتی سنت پیامبر کمتر سخن صریحی در باب سیاست آورده‌اند بنابراین اجماع مهم‌ترین منبع دانش سیاسی است. او اجتماع صحابه را دارای حجیت شرعی برای همه دورانها می‌داند و با لغو تاریخت آن اجتماع به را به نص دین تحویل می‌نماید.

511- به باور شافعی در عرصه سیاست که فاقد هرگونه نص صریح از کتاب و سنت است اجماع و قیاس دو اصل اساسی تلقی می‌شوند.

512- اشعری وظیفه کلام سیاسی را در قانونگذاری و تشریح براساس گذشته منحصر ساخت. اشعری می‌خواهد از چهار منبع شافعی بهره بگیرد و صحت سیاست گذشته و مشروعیت آن را توضیح دهد.

- 513- مهم‌ترین ویژگی اشعری تقدم نقل بر عقل است او دانش سیاسی را نه بر پایه استدلال عقلی بلکه بر مبنای «اتباع» از نصوص دینی قرار دارد که از موجه مستقیم و بدون پیش زمینه ذهنی به نص حاصل می‌گردد از طریق توسل به فهم لغوی و ظواهر الفاظ عرب و نه فرا رفتن از ظواهر. «ظاهرگرایان»
- 514- داوری در افعال انسان در مرز اندیشه اشعری قرار می‌گیرد، وی نقش انسانها را فقط کسب می‌داند چراکه فاعل حقیقی خداست او قائل به حسن و قبح شرعی است و داوری را درست نمی‌داند. و با این حساب ظلم با رفتار نادرست یک حاکم ربطی به او ندارد و نمی‌توان آن را نامشروع دانست.
- 515- تصویب در اجتهاد ← در اهل سنت برخلاف شیعه معتقدند همه اجتهادها درست است و احتمال خطا در آن نیست و می‌گویند خداوند به تعداد آرای مجتهدین حکم دارد. اما شیعه با توجه به زمینه‌های عقلی خود قایل به یک اجتهاد است که درست است.
- 516- فقه سیاسی اهل سنت در ارتباط با خلافت و قدرت قرار گرفته است وفقی به سمت توجیه اقتدار و در ارتباط با واقعیت و تاریخ خاص خود است و قابل تعمیم نیست.
- 517- فقه سیاسی اهل سنت گذشته‌گرا و بر محور خلافت صحابه می‌گردد و دوران صحابه به محور اصلی ارزیابی‌ها می‌باشد.
- 518- ابوالحسن ماوردی بدلیل ترس از سلطه «آل بویه» در مورد راههای نصب و برآمدن حاکم/خلیفه به الگوی تغلب و استیلا توجه نمی‌کند.
- 519- غزالی با توجه به لزوم شوکت و قدرت حاکم، شرط اجتهاد و علم را در تزام با آن حذف می‌کند و به التزام و تقلید حاکم از علما کفایت می‌کند.
- 520- ابن خلدون قریشی بودن خلیفه را شرطی تاریخی دانست که فقط مختص صدر اسلام بوده است و امروز خلافت به کسی به قبیله‌ای مختص است که دارای عصبیت نیرومندی باشد و دیگر عصبیت‌ها را زیر سیطره خود آورد و این سلطه سیاسی البته تقدیری الهی است. و اینها اقتدار و سلطه را پوششی جبری و ماوراء الطبیعی دادند.
- 521- غزالی در بیانی با رد شروط سلطان و اصل بر مصالح مسلمانان می‌گوید ولایت در زمان کنونی بر مدار شوکت و غلبه است و هرکسی که صاحب زور و شوکت با او بیعت کند امام مشروع است اما این جماعه فراتر رفت و گفت لزومی به بیعت نیست خود صاحب شوکت امام و سلطان مشروع است.

522- دو ویژگی فقه شیعه 1- امامت محور 2- فتح سیاسی شیعه دارای تباری دوگانه است و اگلولی اهل حدیث و اهل رأی اهل سنت که قبلاً شکل یافته بودند بر فقه شیعه نیز تأثیر گذاشتند و دو مکتب امامیه قم و امامیه بغداد را شکل دادند. قم در سده سوم هجری کانون شیعیان اهل حدیث بود کلینی و شیخ صدوق از جمله افراد این مکتب عقل ستیز بودند.

523- در مقابل روش حدیث گرای قم روش تعقلی و مکتب بغداد قرار داشت (قرن 4) که ملهم از روش معتزلی بود، شیخ مفید (413) به رهیافت معتزلی که از طریق خاندان نوبختی وارد فقه شیعه شده بود نیرویی تازه بخشید و این روش تعقلی توسط سید مرتضی دنبال شد.

524- سید مرتضی همانند معتزلیان گفت عقل به تنهایی و مستقل از یاری وحی قادر به کشف بنیادهای دین و احکام شرعی است. او تعقل را نخستین وظیفه انسان و شناخت خداوند به کمک عقل (و نه وحی) دانست. سید مرتضی به اصحاب حدیث یا مکتب قم حمله سختی نمود. شاگرد وی شاگرد شیخ طائفه در آشتی ایندو مکتب کوشید. اما این آشتی موجب هم‌نمادی واحد نشد بلکه این دوگانگی حفظ گردید.

525- شیخ مفید (413) به عقل اعتبار والایی دارد و به طور کلی بر ملازمه‌ی بین عقل و شرع حکم نمود.

526- میان اخباریه و اصولیون تفاوت‌هایی وجود دارد که از امام‌شناسی و موضع آنان درباره‌ی عقل برخاسته است.

527- اصولیون شیعیان را به دو قسم مجتهد و مقلد تقسیم می‌کند، اما اخباریون همه را مقلد معصوم می‌دانند.

528- به نظر شیعه تفاوت علم امام از پیامبر نه در ماهیت علم یا سرچشمه آن دو بلکه در وسیله تحقق علوم آنها می‌باشد، شریعت پیامبر اگر از جانب وحی است، علم امام نوعی از الهام می‌باشد. شیعیان بر لزوم عقلی نصب امام از جانب خداوند معتقد هستند.

529- اصولیون معتقد به وجوب نص بر نصب امام هستند، نظریه انتخاب خلیفه/امام توسط مردم را رد می‌کنند به جهت «خطا پذیری معرفت شناختی انسان»

530- اصولیون شیعه هم‌هنانند اهل سنت و برخلاف معتزله زیدیه... بر تقدم وحی بر عقل و تفکیک ناپذیری و احتیاج عقل بر سمع نظر دارند و نظریه استقلال عقل را نمی‌پذیرند. شیخ مفید عقل‌های دوره غیبت را به دو نوع تقسیم می‌کند: 1- عقل عامه 2- عقل عالمانی که دانش دین دارند.

در گفتمان شیخ مفید عقل نوع دوم برتری دارد و بدین وسیله یافته‌های مجتهدان جامعه‌ای از مشروعیت می‌یابد.

531- شیخ مفید تنها اجماعی را درست می‌داند که شامل امام معصوم (ع) هم باشد.

- 532- شیخ مرتضی علم الهدی بزرگترین نظریه پرداز اجماع در فقه شیعه است. به عقیده او اجماع اتفاق حاصل شده بین جمیع (غیرنخبه گرایانه) امامیه در مورد خاصی است و البته این اجماع کاشف از رأی معصوم (ع) است زیرا اگر معصوم نظر دیگری غیر از اتفاق علمای شیعه داشت، نظر خود را آشکار می کرد. و البته شریف مرتضی اجماع جمیع امامیه را بدین تأیید می کند که شامل «اجماع دانشمندان شیعه» است و کاشف از رأی معصوم می باشد.
- 533- شیخ مفید و سید مرتضی با تمایلات نخبه گرایانه ای که در مورد اجماع دارند، جامعه را به دو دسته عالمان و عامه تقسیم می کنند و عالمان را هم با عالمان صاحب نظر و دیگران تقسیم می نمایند و اجماع را صرفاً به معدود دانشمندان و عالمان صاحب رأی محدود می کنند و این دیدگاه خاص گرایانه تا به امروز هم تداوم یافته است.
- 534- ایندو می گویند زندگی سیاسی نیازمند دانش و اجماع است. اما هرگونه دانش و اجتماعی جز با حضور جمع مجتهدان دین مشروعیتی ندارد و بدین سان اجتهاد در مرکز زندگی سیاسی شیعه قرار می گیرد، بعنوان مهم ترین مفهوم دوره عنیت ظاهر می شود.
- 535- سید مرتضی و شیخ مفید اجتهاد به معنی رأی شخصی فقیه در موارد سکوت نص که در میان اهل سنت رایج بود را رد می کردند اما از علامه ی حلی (602-676) به بعد با تعریفی که از اجتهاد شد شیعه نیز به اجتهاد به عنوان یک منبع نگریست. او اجتهاد را بذل جهد و استخراج احکام از ادله شرع می دانست.
- 536- در دوره غیبت و اجتهاد طریق تحصیل و استنباط شرعی - سیاسی غالباً منحصر در ظن است.
- 537- دانش سیاسی شیعه که بر «اجتهاد ظن» استوار است، دانشی عقل گرا است. علی رغم عدم قبول اجتهاد از جانب شیخ مفید، طوسی و علم الهدی اینها اجتهاد سنی را رد می کردند ولی در واقع از همان سالهای اوایل غیبت اجتهاد عقلی اجتناب ناپذیر می نمود.
- 538- منظور از عقل در فقه سیاسی شیعه همان مدرکات و آرای عقل عملی (در مقابل نظری) است که با تکیه بر حسن و قبح عقلی مستقل یا غیرمستقل به تولید حکم شرعی در تدبیر مدن و زندگی سیاسی شیعه می پردازد.
- 540- از جمله تفاوت های فقه و دانش سیاسی شیعه و سنی خطا پذیری دانش و اجتهاد شیعه است و خطا ناپذیری یا تصویب در گفتمان سنی می باشد.
- 541- اجتهاد و فقه شیعه با سه ویژگی اجتهاد ظنی، عقل گرایی و خطا پذیری آفریننده دانش سیاسی شیعه در دوره میانه است. این گفتمان سیاسی مجتهدان را در مرکز قدرت سیاسی قرار می دهد و این گفتمان با ساخت قدرت سیاسی ارتباط برقرار می کرد. وضعیت سیاسی قرن 4 و پنجم در تقویت این عقیده و پذیرش مجتهدان بعنوان تنها حاملان علم

نقش اساسی داشت. در این قرن به دلیل ضعف و فروپاشی عباسیان و اوضاع آشفته مجتهدان تنها افرادی بودند که به عنوان نهاد مذهبی تنها نیروی وحدت بخش جامعه محسوب می‌شوند.

542- عقل سیاسی مسلمانان در دوره میانه و بویژه شیعه سلطه و حکومت را ضروری می‌داند و همان گاه که «دانش و اجتهاد» را معیار تقسیم حاکمان به مشروع و نامشروع و سلطان عدل و سلطان جور قرار می‌دهد. در این گفتمان قدرت مجتهد نامفید است و بر اقتدار سیاسی مجتهدان همانند بدیلی بر سلطان جائر تأکید می‌کند. این گسترش اقتدار را نه در منطق درونی اجتهاد بلکه باید در نظام دانایی ناشی از روابط قدرت در عصر میانه دید. چون فضای سیاسی و کل روابط دانش در عصر میانه اقتدارگرایانه بود لذا فقه سیاسی همه نمی‌توانست از این زمینه تجربی حاکم فرارود و لذا در دام اقتدارگرایی فرو غلطید.

543- شیخ مفید و شیخ طوسی تأکید دارند که امور عمومی و قضایی شیعیان در صورت تمکن و عدم ترس از ضرر به مجتهدان و فقیهان شیعه تفویض شده است.

544- اندیشه ولایت مجتهدین بی‌آنکه بر خصوص ولایت سیاسی تصریح شود، اندیشه‌ای مسلط در تمام آثار فقهی دوره‌ی میانه است.

545- محقق در قرن 10 (940 ه) برخی استدلالهای فقی بر ولایت سیاسی مجتهدان آورد و آنها را نایب امام عصر (ع) دانست.

546- اما رابطه دانش اجتهادی/ولایت سیاسی، به عنوان یک مسئله‌ی فقهی نخستین بار توسط کاشف الغطاء (1154-1227) مطرح شد.

547- کاشف الغطاء بیان می‌دارد کسی بر کسی دیگر ولایت ندارد مگر کسی که دارای شروط نبوت، امامت، علم باشد، علم که در اینجا منظور فقه است بنابراین کاشف الغطاء علم و دانش را از عوامل ایجاد کننده ولایت در ردیف نبوت و امامت می‌داند. بنابراین کاشف الغطاء معتقد به ولایت سیاسی مجتهدین هم هست.

548- باید دانست طرح ولایت سیاسی مجتهدان آخرین مرحله آشکارسازی و نقطه اوج نظریه اجتهاد است که بر تمام چیزها و امور زندگی شیعیان گسترش می‌یابد اما چون ولایت مجتهد عادل و نایب آرمان است لذا گفتمان سیاسی دوره میانه دو رهیافت متفاوت اراده می‌نماید:

1- مسئله‌ی جواز عمل و همکاری با سلطان حائر 2- مسئله‌ی یا رویکرد اذن به سلطان که موجب مشروعیت سلاطین می‌شد.

549- دانش سیاسی شیعه سلطان را به دو قسم: 1- حق و عادل 2- ظالم و باطل منظور از سلطان عادل، امام معصوم (ع) و مجتهدین بعنوان نواب عام امام (ع) در نظریه اجتهاد است. و هر حاکم غیر ایندو را جائز می‌داند. سلطان جائز شیعه،

سلطان جائز سنی / مخالف، سلطان جائز کافر

550- آثار فقهی دوره میانه نوعاً بر جواز همکاری با سلطان جائز و شیوه‌ها و حدود این همکاری بحث کرده‌اند. مثلاً مفید - شیخ صدوق و علم الهدی بر همکاری با سلطان جائز در صورتی که در آن خیر، محسنات برای عموم باشد و موجب انجام نیازها مشروع مردم گردد تأکید کرده‌اند.

551- اندیشه همکاری با سلطان جو و حاکمیت دوگانه حکمی هستند که در بنیاد «دائر بر مدار تقیه است»

552- این اندیشه ایجاد همکاری با سلطان جائز به حاکمیت دوگانه هم انجامید.

553- در دوره‌ی صفویه مسئله اذن و مشروعیت سلطان مطرح شد و شاه طهماسب خود را مأذون محقق کرکی می‌دانست.

554- فلسفه سیاسی در جهان اسلام هرگز به طور «مستقیم و مباشر» در زندگی سیاسی مسلمانان وارد نشده و همواره با «وساطت شریعت» عمل نموده است.

555- ورود فلسفه به فرهنگ اسلامی نه به لحاظ ضرورت زندگی سیاسی، بلکه به طور خاص و عمدتاً از طریق طب بوده است.

556- فلسفه در جهان اسلام به گونه یک دانش تجملی درآمد که فیلسوف لاجرم جهت بسط اندیشه‌های خود نیازمند قدرت حاکم بود و بناگزیر فلسفه همان قلمرو سلطان را در نظر داشت.

557- در جهان اسلام فلسفه مقامی پایین‌تر از فقه داشت و در امور مدنی و عملی اندیشمندان اسلامی بیشتر به فقه و فقه سیاسی توجه می‌کردند تا فلسفه و لذا می‌بینیم که در دنیای اسلام به فلسفه مدنی/عملی توجهی نمی‌گردد چون اساساً آن را حیطه شریعت و فقه دانسته‌اند. و به این خاطر فیلسوفان به سیاست و امور عملی بی‌توجه بودند و حتی مدینه‌های فاضله هم نوعی راه حل فکری و روانی برای فیلسوف در جامعه‌ی بی‌اعتنا به فلسفه بود. همانند «تدبیر المتوجه» ابن باجه و عملاً فلسفه مدنی به فلسفه فردی و خودسازی فردی تحویل می‌گردد. (برای فیلسوف یا آشنایان به فلسفه)

558- فارابی رابطه میان انسانها را رابطه تراتبی میان ناقص و کامل می‌داند و لاجرم به توجیه ریاست اقتداری برخی از آدمیان بر دیگران است. اما باید دانست که فارابی به بیان و آرای اهل مدینه و مقام و صفات رئیس مدینه که مهم‌ترین آن حکمت و دانش است اکتفا کرده است و عقل فعال واسطه و راهنماست بین انسان و خدا.

559- انسانها به سبب تفاوتها و نواقص که دارند اکثراً نیازمند تربیت و ارشاد هستند و نیازمند ریاست دیگری بر خود هستند.

560- فارابی انسان دانشمند و مرشد را رئیس اول جامعه سیاسی می‌داند و این مدینه را مدینه فاضله معرفی می‌کند. او به اقتضای افلاطون رئیس مدینه را به طبیب حاذق تشبیه می‌کند. او می‌تواند خود مصلحت شهر و دولت را دریابد

561- کانون تحلیل سیاسی فارابی رأس هرم قدرت قرار دارد و حکومت دانشمندان را پیشنهاد می‌کند. برای رئیس شدن

در مدینه فاضله هر کسی نمی‌تواند بلکه تنها کسانی که فطرت و طبیعت مهیا برای ریاست داشته باشند نه خدمت

562- در اندیشه معلم ثانی رئیس مدینه مقدم بر مدینه است و وجود و دوام شهر قائم به اوست. اما چون فارابی فیلسوف

یا رییس مدینه را به مقام نبی می‌رساند و چون در اسلام ختم نبوت شده لذا او مدینه فاضله را غیر قابل تحقق و متعلق

به عالم مجردات معرفی می‌کند و به جای آن سطوح و مراتبی را در نظر می‌گیرد که هریک دارای درجاتی از حکمت و

فضیلت هستند. او براساس تلازم عقل و شرع و وحدت یا تعدد حاکمان رؤسای مدینه فاضله را به چهار صنف تقسیم

می‌کند: 1- رئیس اول 2- رؤسای افاضل 3- رئیس سنت 4- رؤسای سنت این تقسیم در خواجه نصیر طوسی هم تکرار

شده است.

563- فارابی ریاست فاضله در مدینه/امت را به دو قسم تقسیم می‌کنند: 1- ریاست اولی ← پیامبر 2- ریاست تابعه یا

ریاست سنت

564- با این اوصاف فارابی در نهایت می‌گوید چون رئیس مدینه اسلامی براساس فقه حکومت می‌کند نیازمند فلسفه

نخواهد بود بلکه «صناعت فقه» را باید مسلط باشد در بدین‌سان بزرگترین فیلسوف اسلامی در نهایت امور سیاسی جامعه

را به شریعت یا فقیه می‌سپارد.

565- ابن سینا با تکیه بر میراث فارابی سیاست را از نگاه و چشم‌انداز «نبوت و شریعت» می‌نگرد او اختلاف و تفاضل

عقل‌ها و مراتب اجتماعی انسانها را امری طبیعی و سبب بقای نوع بشر می‌داند و لذا پادشاهان را برترین انسانها در

سیاست می‌داند.

566- ابن سینا بین سیاست و نبوت شریعت به واسطه نظریه‌ی «لطف الهی» پیوند محکمی برقرار می‌کند. و برای توضیح

شروع در جهان و ذات خیر باری تعالی تلاشهایی می‌نماید که سرانجام به برهان وجوب نبوت، و رابطه نبوت و سیاست

ختم می‌شود.

567- شروع مورد نظر ابن سینا به سه دسته اخلاقی - طبیعی و متافیزیکی تقسیم می‌شوند.

568- اندیشه الوهیت و توحید نقطه‌ای است که فلسفه سینایی را از تفکر افلاطونی جدا می‌کند. او همانند افلاطون

معتقد است که طبیعت اجتماعی و سیاسی زندگانی بر طبع فرد آدمی بنیاد شده است. و چون وجهی مادی دارد مستعد

شر و فروپاشی است و تنها با عنایت الهی این شر رفع می‌گردد و این لطف الهی تنها با واسطه نبی میسر و برقرار

می‌گردد و بدین‌سان وجود نبی لازم می‌گردد.

569- حکومت مطلوب در فلسفه سینایی با وجود پیامبر (ص) محقق می‌گردد در حالی که در فلسفه یونانی صرف امر مطلوب است.

570- ابن سینا مهم‌ترین و نخستین هدف شریعت و شارع در نظر ابن سینا، وضع سنن و تربیت مدینه براساس اجزای سه گانه حاکمان - پیشه‌وران و پاسداران و نیز تربیت سیاست سلسله مراتبی هریک از اجناس سه گانه از عالی تا دانی است.

571- ملاصدرا (105-979) به اقتضای فارابی و ابن سینا نسبت شریعت به سیاست را نسبت روح به جسم می‌داند. کوشش ابن سینا در جمع میان فلسفه و شریعت با صدرالدین شیرازی به نهایت خود رسید. به زایش نتایج در اندیشه و عمل پرداخت.

572- تبار دوگانه قدرت در تمدن اسلامی، الگوی قبیله عرب و سلطنت شبانی شرق است.

منابع

- 1- تاریخ فلسفه سیاسی در غرب (2 جلدی) نویسنده: دکتر عالم انتشارات: وزارت خارجه
- 2- تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب نویسنده: دکتر طاهری انتشارات: قومس
- 3- تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن نویسنده: دکتر قادری انتشارات: سمت
- 4- تاریخ اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران نویسنده: دکتر قادری انتشارات: سمت
- 5- تاریخ اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن 20 نویسنده: دکتر صلاحی انتشارات: قومس
- 6- تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن 20 نویسنده: دکتر بشیریه انتشارات: نشرنی
- 7- نظام سیاسی و دولت در اسلام نویسنده: دکتر فیرحی انتشارات: سمت
- 8- قدرت ، دانش و مشروعیت در اسلام نویسنده: دکتر فیرحی انتشارات: مفید
- 9- تاریخ تحول دولت در اسلام نویسنده: دکتر فیرحی انتشارات: مفید
- 10- نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده 20 نویسنده: دکتر عالم انتشارات: دانشکده حقوق و علوم سیاسی
- 11- مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم نویسنده: دکتر ساعی انتشارات: سمت
- 12- درآمدی بر شناخت مسائل اقتصادی و جهان سوم نویسنده: ساعی انتشارات: قومس
- 13- توسعه در مکاتب متعارض نویسنده: دکتر ساعی انتشارات: قومس
- 14- نظریه های امپریالیسم نویسنده: دکتر ساعی انتشارات: قومس
- 15- اقتصاد سیاسی بین الملل نویسنده: دکتر انتشارات: قومس
- 16- جهانی شدن و جنوب نویسنده: دکتر انتشارات: قومس
- 17- تئوری توسعه و سه جهان نویسنده: دکتر موثقی انتشارات: قومس
- 18- کارتل‌های چند ملیتی نویسنده: دکتر الهی انتشارات: قومس
- 19- امپریالیسم نویسنده: دکتر الهی انتشارات: قومس
- 20- اقتصاد سیاسی ایران نویسنده: کاتوزیان انتشارات: نشر مرکز
- 21- فرهنگ سیاسی ایران نویسنده: دکتر سریع القلم انتشارات: دانشگاه بهشتی
- 22- عقلانیت و آینده توسعه یافتگی در ایران نویسنده: دکتر سریع القلم انتشارات: مرکز خاورمیانه